# بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام

## مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی گرمارودی ابوالفضل عنوان و نام پدیدآور : بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام / تالیف ابوالفضل موسوی‌گرمارودی   
مشخصات نشر : قم دلیل ما ۱۳۸۰.  
مشخصات ظاهری : ۱۸۹ ص.  
فروست : حضرت زهرا علیهاالسلام ۳.  
شابک : ۶۰۰۰ ریال 964-7528-11-6 : ؛ ۷۵۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۹۰۰۰ ریال (چاپ چهارم ؛ ۲۰۰۰۰ ریال چاپ هفتم 978-964-7990-54-7 :  
یادداشت : ص ع به انگلیسی Abolfazl Mousavi Garmaroudi. The lady of ladies.  
یادداشت : چاپ دوم تابستان ۱۳۸۳.  
یادداشت : چاپ چهارم: تابستان ۱۳۸۵.  
یادداشت : چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۶.  
یادداشت : چاپ هفتم: بهار ۱۳۸۸.  
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس   
موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه  
رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/م‌۸۳ب‌۲ ۱۳۸۰  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳  
شماره کتابشناسی ملی : م‌۸۰-۹۲۸۹

## پیشگفتار

بسم اللَّه الرحمن الرحیم  
والحمد للَّه رب العالمین و صلّی اللَّه علی محمّد و آله الطیبین الطاهرین  
... نخلهای خاک‌آلود فدک هنوز از ستمی که بر تو روا داشتند می‌گریند؛ زندگی تو گواه مظلومیت همه دودمان هابیل است، همچنانکه وجود تو گواه قدس و عصمت خدا بر زمینیان بود... تازیانه‌ای که بر پیکر نازنین تو فروکوفتند، تبری بود که بندگان بت به انتقام نابودی اصنام بر پیکر توحید ابراهیم فرود آوردند؛ هماره شرمسار باد دستی که بر گونه خداگون تو سیلی زد، دریغا دل اگر در غم پاره شود شگفت نیست، چرا که شکستن پهلوی تو عظیمتر از شکستن دیوار کعبه بود، و چون قامت ستوار ترا به ستم بر خاک نشاندند دین از پای افتاد...  
  
[ صفحه 10]   
  
با تمام دل بر تو می‌گرییم که نماد بهی بودی و ودیعه رحمت خدا بر آدمیان، و چون ترا کشتند انسانیت بی‌مادر شد و خون هابیل از رگ حیات هر انسان در گسترده تاریخ از نو جوشید و مظلومیت داغ زخمی شد بر جبین زندگی مؤمنان، و حیات پژمرد و اوراق قرآن به تطاول طوفان پراکند، و علی (ع) تنها ماند... و بشریت در گرداب فاجعه افتاد.  
سلام بر تو! بانوی بانوان... کدامین واژه‌ها را باید به خدمت گرفت تا بیانگر ابعاد ستمدیدگی تو باشند؟ چگونه در کلمات می‌توان ژرفای ظلمت شب و گم شدن آفتاب را توصیف کرد؟!  
چون تو به خاک رفتی، نجات انسان که تازه آغاز شده بود به خاک رفت، و ستمدیدگان تاریخ برق شادی از چشم فرونهادند، و دگر بار ظلمت چیره شد، و فرزندان تو در تمامی اعصار یتیم ماندند... و اینک آوای باد در گیسوی غبارآلود نخلهای فدک ضجه یتیمان بی‌مادر مانده توست که درد را در درازای تاریخ اسلام، چهارده قرن است از قلبی به قلبی تحویل می‌دهند و زنجیر ستم را از پایی به پایی، به ارث می‌برند.  
سلام بر تو... بانوی بانوان!  
  
[ صفحه 11]

## خلاصه زندگی

نامش: فاطمه.  
کنیه‌اش: امّ‌الحسن، امّ‌الحسین، امّ‌المحسن، امّ‌الائمة، و ام‌ابیها است. [1] .  
برخی از مشهورترین القابش: زهرا، بتول، صدیقه کبری، مبارکه، عذراء، طاهره، و سیّدة النساء است [2] .  
پدرش: رسول اکرم محمد بن عبداللَّه پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلّی اللَّه علیه و آله.  
مادرش: خدیجه کبری. اوّلین همسر پیامبر (ص) و اوّلین زنی که به او ایمان آورد.  
  
[ صفحه 12]   
  
تولدش: در مکّه در سال پنجم بعثت. [3] .  
شهادتش: در مدینه در سال یازدهم هجرت، دو ماه و نیم پس از وفات پیامبر (ص) [4] به جهت هجوم مأموران به منزل او و ضربات آنان و در اثر شکستگی پهلو و سقط جنین.  
مدفنش: به جهات سیاسی و بنا به وصیت خودش شب هنگام و مخفیانه توسط امیر مؤمنان علی علیه‌السلام دفن شد [5] و تا به امروز محل دقیق قبر مطهّر زهرا (علیهاالسلام) معلوم نشده است.  
فرزندانش: امام حسن مجتبی (ع)، امام حسین سیدالشهدا (ع)، زینب کبری، ام‌کلثوم و محسن که سقط شد. [6] .  
  
[ صفحه 13]

## نوزاد وحی و رسالت

روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی، پنج سال پس از بعثت پیامبر (ص) [7] در بن آسمان حجاز، در دامنه کوههای سنگی مکه، در چشم‌انداز کعبه، در منزل وحی، در عرصه‌ای که دهان خداجوی پیامبر (ص) با تلاوت قرآن بر آن نور می‌پاشید، در خانه‌ای که فرشتگان آن را خوب می‌شناختند و در آن رفت و آمد داشتند، آنجا که زمزمه نماز پیامبر در صبح و شام و آوای ملکوتی تلاوت پیامبر در دل شب، زمینش را به آسمان پیوند می‌زد، در خانه امید یتیمان، در خانه دستگیری از مستمندان، در خانه پناه اسیران، در خانه پیامبر (ص) و خدیجه؛ دختری چشم به جهان گشود...  
دختر پیامبر (ص)، نوباوه رسالت، پیکره عصمت، بشریت در یک زن، همسنگ و همسر خلافت خدا در زمین، بانوی بانوان جهان؛  
  
[ صفحه 14]   
  
فاطمه (علیهاالسلام) به دنیا آمد.  
خانه رسول خدا (ص) با تولد فاطمه (علیهاالسلام) بیش از پیش کانون مهر و عطوفت شد، در غوغای رنجهای عظیم پیامبر عزیز که در آن هنگام در مکه با آن دست به گریبان بود، فاطمه کوچک چون نسیمی آرامش‌بخش گونه‌های خسته پدر و مادر دردمند را هر صبح و شام نوازش می‌داد و رنج روزهای پرمشقت رسالت را تسکین می‌بخشید... چه شورانگیز است دختری چنان ارجمند باشد که سید کاینات رسول اکرم صلّی الله علیه و آله بدو تسکین یابد و درباره او بفرماید... «روح من است، بوی بهشت را از او استشمام می‌کنم» [8] و این درباره فاطمه (علیهاالسلام) شگفت نیست. چرا که او از زمره بزرگوارانی است که خدای جهان سزاوار ایشان در کتاب آسمانی خویش می‌فرماید: «اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْْهیراً» [9] . خدای متعال اراده فرموده است که شما اهل‌بیت پیامبر از هر گونه پلیدی پاک و برکنار باشید. [10] .  
فاطمه (علیهاالسلام) خلاصه وجود پیامبر عظیم اسلام است. زندگی سراسر نور فاطمه (علیهاالسلام) شایان هر گونه تقدیر آسمانی است، و او برگزیده‌ای از میان بانوان در پیشگاه خداست که با قداست خویش ارجمندی زن را  
  
[ صفحه 15]   
  
اثبات می‌کند، وجود فاطمه (علیهاالسلام) به تنهایی برترین گواه آنست که زن نیز می‌تواند در اوج معنویتهایی که راد مردان آسمانی به آن نائل آمده‌اند سیر و پرواز کند.  
  
[ صفحه 17]

## همراه پدر

پدر گرامی فاطمه (علیهاالسلام) بی‌نیاز از توصیف است. پدری که خدای جهان او را صاحب «خلق عظیم» [11] . معرفی کرده و به نص کتاب الهی: «ما یَنْطِقُ عَنِ الْْهَوی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوْحی- از هوای خویش سخن نمی‌گوید و آنچه بفرماید وحی الهی است» [12] .. فاطمه (علیهاالسلام) سراسر حیات پرنور خویش را در شعاع وحی و در سایه انسان‌ساز چنین پدری گذراند؛ تقریباً دو ساله بود که همراه پدر در محاصره اقتصادی کفار قریش قرار گرفت و سه سال در «شعب ابیطالب» [13] همراه پدر و مادر و سایر مسلمانان در تحمل سخت‌ترین شرایط گرسنگی و سختی شرکت داشت.  
  
[ صفحه 18]   
  
در سال دهم بعثت، اندکی پس از نجات از «شعب» [14] مادر گرامی خویش را که رنجهای ده سال مبارزه و تحمل و بویژه فشار سختیهای محاصره اقتصادی رنجورش ساخته بود از دست داد؛ فاطمه (علیهاالسلام) بی‌مادر شد و این هر چند سخت رنج‌آور و مصیبت‌بار بود اما بیش از پیش او را در کنار پدر و در دامان تربیت پیامبر (ص) قرار داد... در هشت سالگی، اندکی پس از هجرت پیامبر، همراه سیر بانوان خاندان پیامبر (ص) و با همراهی علی علیه‌السلام از مکه به مدینه آمد [15] و باز در کنار پدر قرار گرفت، در مشکلات مختلف زندگی پیامبر در مدینه، همواره فاطمه (علیهاالسلام) با او بود؛ در جنگ احد پس از آنکه مسلمین مجبور به عقب‌نشینی و پناه گرفتن در کوه شدند فاطمه (علیهاالسلام) سراسیمه از مدینه به اردوگاه پیامبر آمد و همراه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به مداوای زخمهای پیامبر (ص) پرداخت [16] .  
فاطمه (علیهاالسلام) با اسلام بزرگ شد. با اسلام و قرآن همراه بود، در هوای وحی و نبوت تنفس می‌کرد و می‌بالید، زندگیش از زندگی پیامبر (ص) جدا نمی‌شد، حتی با وجود ازدواج و فرزندداری خانه‌اش متصل به خانه پیامبر بود، و پیامبر (ص) بیش از هر جای دیگر به خانه فاطمه رفت و آمد داشت؛ هر بامداد پیامبر (ص) پیش از رفتن به مسجد به دیدار  
  
[ صفحه 19]   
  
فاطمه می‌رفت [17] و خدمتکار پیامبر (ص) می‌گوید: آن گرامی چون می‌خواست به سفری برود با آخرین کسی که وداع می‌کرد فاطمه بود، و چون باز می‌گشت پیش از دیدار هر کس نزد فاطمه می‌رفت [18] ... و سرانجام در آخرین ساعات زندگی پیامبر (ص) نیز فاطمه بر بالین او بود و می‌گریست و پیامبر عزیز او را دلداری می‌داد که پیش از دیگران به پدر خواهد پیوست. [19] .  
  
[ صفحه 21]

## مادر فاطمه

فاطمه (علیهاالسلام) پنج سال از دوران کودکی را در دامان مادر گرامی و فداکاری چون «خدیجه» پرورش یافت؛ مادری که اولین بانوی اسلام بود و پیامبر درباره او می‌فرمود: «خدیجه یکی از بهترین زنان این امت است» [20] .  
خدیجه (ع) چنان نزد پیامبر (ص) محبوب و محترم بود که تا حیات داشت پیامبر همسر دیگری اختیار نکرد. و پس از وفات او نیز بسیار از او یاد می‌نمود، و حتی به دوستان خدیجه نیز احترام می‌گذاشت تا آنجا که: «گاهی به پیامبر هدیه‌ای تقدیم می‌کردند، می‌فرمود: به خانه فلان زن ببرید چون او دوست خدیجه است» [21] .  
«عایشه» دختر ابوبکر اعتراف می‌کند: «پیامبر آنقدر از خدیجه به نیکی یاد می‌کرد که یک روز به او اعتراض کردم: ای رسول خدا، خدیجه پیره‌زنی  
  
[ صفحه 22]   
  
بیش نبود و خدا بهتر از او را به تو عطا کرده است!. پیامبر (ص) خشمگین شد و فرمود: به خدا سوگند خدای متعال بهتر از او به من نداده است؛ خدیجه ایمان آورد هنگامی که دیگران در کفر بودند، و مرا تصدیق کرد هنگامی که دیگران تکذیبم می‌کردند؛ اموالش را رایگان در اختیارم گذاشت هنگامی که دیگران محرومم می‌داشتند، و خدای متعال نسل مرا به وسیله او قرار داد...» [22] و این گویای حقیقتی بزرگ در تاریخ اسلام است، چرا که به راستی فداکاریهای خدیجه در پیشرفت رسالت پیامبر (ص) تاثیری بسزا داشته و به گفته برخی دانشمندان: اسلام و رسالت پیامبر (ص) با جهاد علی علیه‌السلام و انفاق خدیجه (ع) رونق یافت؛ یعنی خدای متعال این دو گرامی را وسیله تأیید پیامبر خویش ساخت و جهاد علی (ع) و انفاق خدیجه (ع) دو عامل بزرگ گسترش و پیروزی اسلام بود، و همه مسلمانان در تمامی اعصار، نعمت ایمان را پس از خدا و پیامبر (ص) به این دو گرامی مدیونند.  
باری، فاطمه یادگار چنان مادری و فرزند چنان پدری است؛ با وفات خدیجه (ع) در سال دهم بعثت [23] فاطمه (علیهاالسلام) دامان پر مهر مادری عزیز و فداکار را از دست داد، و از آن پس تنها فاطمه کوچک بود که جای خالی مادر را در کانون خانواده پر می‌کرد...  
  
[ صفحه 23]

## هجرت به مدینه

در همان سال وفات خدیجه (ع)، پیامبر (ص) عموی فداکار و حامی بزرگ خود، «ابوطالب»، را نیز از دست داد [24] و [25] ابوطالب (ع) از صمیمی‌ترین یاران پیامبر (ص) بود، و چون رئیس قریش و بزرگ مکه بود با نفوذی که در میان مکیان و قریش داشت وجودش پشتیبانی مهم برای پیامبر (ص) و مسلمین محسوب می‌شد به طوری که تا او زنده بود کفار قریش نمی‌توانستند به پیامبر دست پیدا کنند. [26] .  
ابوطالب (ع) در سراسر عمر از هیچگونه حمایت و خدمتگزاری نسبت به پیامبر کوتاهی نورزید و حتی برای آنکه بتواند در برابر قریش و توطئه‌های آنان سدی باشد ایمان و اسلام خود را پنهان می‌داشت و با  
  
[ صفحه 24]   
  
تقیه زندگی می‌کرد [27] و چنان تظاهر می‌نمود که فقط به جهت خویشاوندی از پیامبر (ص) حمایت می‌کند. و این تدبیر ابوطالب موجب آن می‌شد که کفار قریش او را از خود بدانند و از بیم و احترام او نتوانند در صدد نابودی پیامبر (ص) برآیند، و به جهت همین فداکاری و تقیه برخی خام‌اندیشان در فرقه‌های اسلامی، در ایمان و مسلمان بودن ابوطالب تردید کرده‌اند و به آن گرامی که سراپا ایمان و ایثار بود نسبتهای ناروائی چون شرک و کفر داده‌اند. [28] .  
باری، با وفات ابوطالب (ع) کار بر پیامبر (ص) سخت‌تر شد و مبارزه و آزار و شکنجه قریش شدت یافت تا آنجا که با طرح نقشه‌ای مزوّرانه در صدد قتل پیامبر برآمدند و افرادی از طایفه‌های مختلف را بر آن گماردند که ناگهان به خانه پیامبر هجوم آورده آن گرامی را به قتل برسانند، و بدین ترتیب قتل پیامبر به عهده طوایف مختلفی باشد و بنی‌هاشم و اقوام و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند.... [29] .  
  
[ صفحه 25]   
  
در برابر چنین توطئه‌ای پیامبر (ص) از جانب خدای متعال مأمور به مهاجرت شد [30] و قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند که اگر پیامبر به یثرب بیاید با جان و مال و نفرات خود از او و اسلام حمایت کنند. با این سابقه پیامبر (ص) در همان شبی که کفار قریش می‌خواستند توطئه خود را عملی سازند از مکه خارج شد و علی علیه‌السلام در بستر پیامبر (ص) خوابید و کفار قریش پس از هجوم به خانه پیامبر با علی (ع) روبرو شدند.... [31] .  
پیامبر 12 روز بعد به «قبا» در یک منزلی مدینه رسید، و در آنجا توقف فرمود تا علی علیه‌السلام به او ملحق شود [32] علی علیه‌السلام پس از توقفی کوتاه در مکه و رسیدگی به امور پیامبر، بانوان خاندان پیامبر و فاطمه (علیهاالسلام) را برداشته و به سوی مدینه رهسپار شد [33] در راه برخی مشرکین مکه با آنان برخورد نمودند و چون قصد مزاحمت و جلوگیری از سفر آنان را داشتند علی علیه‌السلام دست به شمشیر برد و یک تن از مهاجمان را به سرای دیگر فرستاد و باقی گریزان شدند، و  
  
[ صفحه 26]   
  
علی (ع) و همراهانش چند روز بعد به پیامبر ملحق شده همراه آن گرامی به مدینه رفتند. [34] .  
  
[ صفحه 27]

## شخصیت آسمانی فاطمه

شخصیت آسمانی بانوی بانوان فاطمه (علیهاالسلام) برتر از درک ما و ارجمندتر از وصف ماست؛ بانویی که در شمار معصومین است، [35] بانویی که محبت و ولایت او و خاندان او از فرایض دینی است [36] بانویی که خشم و نارضائی او خشم و نارضائی خدا محسوب می‌شود [37] چگونه ممکن است ابعاد غریب شخصیت معنوی او در گفتار ما خاکیان محدود جلوه‌گر شود؟! متأسفانه مغزهای بی‌مایه غربی‌اندیش که بلندای اندیشه‌شان از قامت نارسای ماشین فراتر نمی‌شود، به تقلید جاهلیت اروپائی، هر اعجازی را به دیده ناباوری می‌نگرند؛ این  
  
[ صفحه 28]   
  
بی‌مایگان چنان از ژرفای قدرت خدا و حقایق معنوی دین و شگفتیهای خلافت خدا در زمین بی‌بهره و بدور مانده‌اند که هر چه در قالب حقیر دانسته‌های ظاهری و اسباب و وسایل طبیعی نگنجد آن را ناممکن می‌پندارند....  
این گمراهان هرگز نمی‌اندیشند که ورای اسباب طبیعی قدرت لایزال الهی خفته است، و این حکمت خداست که پرده اسباب بر کار جهان کشیده نه نیاز و ناتوانی ذات بی‌نیاز او... هرگز نمی‌اندیشند (خدایی که در پس پرده اسباب از این خاک تیره تارهای ظریف پنبه برمی‌آورد هرگاه بخواهد لباس دوخته نیز می‌تواند برآورد) [38] هرگز نمی‌اندیشند خدایی که با سبب‌سازی از خاک بی‌جان گوشت و پوست و خون و موجود زنده می‌سازد می‌تواند بدون اسباب نیز «آدم» بیافریند... خدایی که خاک و آب را در گیاه به گندم، و گندم را در بدن به خون و نطفه، و نطفه را در رحم به انسانی کامل مبدل می‌سازد اگر بخواهد می‌تواند بی‌نطفه مرد نیز انسانی چون «عیسی» پدید آورد... این کورطبعان چنان فریب اسباب ظاهری را خورده‌اند که گویی دست سبب‌ساز خدا را نمی‌بینند، و هرگز نمی‌خواهند دریابند آنکه سببها را آفریده اگر اراده و حکمتش بر آن قرار گیرد که گاهی دیوار اسباب را فروریزد و پرده اسباب را بردرد و بی‌سبب یا با سببهای دگرگونه از  
  
[ صفحه 29]   
  
آنچه گمراهان به آن خو گرفته و خیره شده‌اند، کاری انجام دهد بر آن تواناست، و حتی تواناتر است، چرا که هر جا فعلی در چارچوب اسباب صورت پذیرد محدودیت سبب موجب آنست که فعل نیاز به زمان و مکان و شرایط ویژه و طبیعی خود داشته باشد و آنجا که بی‌وساطت، امر حق جاری گردد هیچ محدودیتی برای آن متصور نیست که خود می‌فرماید: «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ- امر خدا چنین است که چون اراده چیزی بفرماید به آن فرمان می‌دهد: باش پس می‌باشد» [39] .  
آری، این گمراهی کورکننده «مادّی‌اندیشی» و «سبب‌خواهی» است که همواره گلوی بینش نابخردان را تا سر حد خفگی جهل می‌فشارد، و می‌بینیم اگر در ادیان سخن از بدون پدر خلق شدن عیسی علیه‌السلام به میان می‌آید، یا از اژدها شدن عصا در کف موسی علیه‌السلام، یا به آسمان سفر کردن و معراج پیامبر (ص) و هزاران پدیده و فعل و اثر و آفرینش و قدرت و اعجاز دیگر... بی‌درنگ سر به انکار برمی‌آورند یا دست به تأویل و تفسیر می‌گشایند!  
بنابراین روی سخن ما، و برتر از آن، توجه هر گوشه از رفتار و گفتار و زندگی پیامبران و اولیاء الهی در واقع به سوی دلهای لبریز از ایمان به قدرت ژرف و آزاد الهی است که می‌دانند دست خدا برای هیچ  
  
[ صفحه 30]   
  
کاری بسته نیست، و آنچه در نظام اسباب ظاهری جهان- که به جای خود سخت متقن و استوار، و متّکی به قدرت الهی است- دیده می‌شود، نمونه ناچیزی است از قدرت خدای متعال، و آنچه از شگفتیهای توانائی خدا که ندیده و نشنیده‌ایم عظیمتر از همه آنهاست که می‌بینیم و می‌شنویم، و جان صافی مؤمن، با تواضع و خاکساری راستین یک ایمان مطلق گویای این فریاد است که «اِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْیٍ قَدیرٌ- خدای بزرگوار جهان بر هر کاری تواناست» [40] .  
چشمی چنین بایدمان تا زندگی پیامبر و امامان را بنگریم، به ایمانی چنین نیازمندیم تا زندگی فاطمه (علیهاالسلام) را بیندیشیم: اگر سخن از آن می‌رود که فاطمه مخلوقی نورانی است [41] اگر می‌بینیم که فرموده‌اند فاطمه از میوه‌ای بهشتی آفریده شده، [42] اگر می‌خوانیم که فاطمه نوری از انوار الهی در زمین است، [43] اگر می‌بینیم که خدیجه می‌فرماید با  
  
[ صفحه 31]   
  
فاطمه هنگامی که به او حامله بودم در بطن خویش سخن می‌گفتم و او پاسخم می‌داد، [44] اگر می‌خوانیم که ازدواج امیر مؤمنان علی و فاطمه (علیهاالسلام) آسمانی است و خدای متعال در آسمان عقد این ازدواج را جاری فرمود... [45] و اگر می‌خوانیم که فاطمه سیده همه بانوان تاریخ است [46] اینها همه در جان و دل یک مؤمن خداشناس چنان طبیعی و مقبول است که روشنی روز و دیدار آفتاب نیمروز، و چنان بایسته و بجاست که ریزش آب آبشاران و رویش گلها و درختان.  
شگفت‌آور است که برخی مدّعیان مسلمانی نیز در کرامتهایی که در زندگی پیامبر و خاندان پاک او دیده می‌شود گاه به چشم تردید یا مبالغه می‌نگرند و ما نمی‌دانیم اینان چگونه قرآن می‌خوانند و آیات روشن الهی را چگونه می‌فهمند!؟ آیا قرآن که سزاوار مریم عمران می‌فرماید: «کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ اْنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِاللَّهِ- هرگاه زکریا به عبادتگاه مریم می‌رفت نزد او غذاهای آماده می‌یافت و می‌گفت ای مریم این غذا از کجا برای تو می‌آید و مریم پاسخ می‌داد از نزد خدا.» [47] و یا می‌فرماید: «اِذْ قالَتِ الْمَلئِکَةُ یا  
  
[ صفحه 32]   
  
مَرْیَمُ... فرشتگان به مریم گفتند» [48] ، آیا قدرت و لطف الهی را به زمان مریم مادر عیسی علیه‌السلام ختم شده می‌پندارند و معتقدند که دیگر در اسلام و در زندگی بزرگان و پیشوایان اسلام هیچ از این دست امور غیبی و خدائی نبوده و نیست؟ آیا اگر فرشتگان با مریم سخن بگویند مبالغه‌آمیز و باور نکردنی نیست و اگر همین کرامت درباره دختر گرامی پیامبر عزیز ما- که به ضرورت اعتقاد همه امت اسلام اشرف پیامبران است- تکرار شود تعجب‌آور و مبالغه‌آمیز است؟! زهی نادانی. زهی بی‌ایمانی!  
آری فاطمه (علیهاالسلام) را و پدر فاطمه را، و شوهر فاطمه و فرزندان معصوم فاطمه (علیهاالسلام) را با چشم ایمان باید دید و با دل مؤمن باید پذیرفت... و از زبان پیشوایان معصوم باید شنید، و اینک گوشه‌هایی از ارجمندی بانوی گرامی اسلام را در کلام پیشوایان معصوم (ع) بشنویم:  
-پیامبر فرموده‌اند که فرشته‌ای به فرمان الهی نازل شد و به من بشارت داد که «... حسن و حسین سرور جوانان بهشتند و فاطمه بانوی بانوان بهشتی است» [49] .  
-پیامبر (ص) فرمودند: بهترین زنان جهان چهار نفرند: مریم دختر عمران، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمّد، و آسیه دختر  
  
[ صفحه 33]   
  
مزاحم (همسر فرعون). [50] .  
-پیامبر فرمودند: بهشت مشتاق چهار تن از بانوان است، مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر در دنیا و آخرت، و فاطمه (علیهاالسلام) دختر محمّد (ص). [51] .  
-و نیز فرمود: خداوند به خشم فاطمه خشمگین می‌شود و به خشنودی او خشنود می‌گردد. [52] .  
-امام موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود پیامبر (ص) فرموده است: خدای متعال چهار تن از بانوان را برگزید؛ مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه (علیهاالسلام). [53] .  
-امام رضا علیه‌السلام از پیامبر نقل می‌کند که فرمودند: حسن (ع) و حسین (ع) پس از من و پدرشان بهترین اهل زمین هستند و مادرشان برترین زنان روی زمین است. [54] .  
-در کتاب «صحیح بخاری» و کتاب «صحیح و مسلم» که هر دو از معتبرترین کتب اهل سنت و مؤلفانشان از مشهورترین و بزرگترین  
  
[ صفحه 34]   
  
علماء اهل تسنّن می‌باشند نقل شده که پیامبر (ص) فرموده‌اند: فاطمه سیده بانوان اهل بهشت است. [55] .  
-به امام صادق علیه‌السلام عرض شد: آیا اینکه پیامبر فرموده‌اند: فاطمه سرور بانوان بهشتی است به این معناست که سرور بانوان زمان خودش بوده است؟  
فرمود: این در مورد مریم است، و فاطمه سرور بانوان اهل بهشت از اوّلین و آخرین می‌باشد. [56] .  
-... به پیامبر (ص) گفته شد: ای رسول خدا، آیا فاطمه سرور بانوان زمان خود است؟  
فرمودند: این در مورد مریم دختر عمران می‌باشد، اما دخترم فاطمه علیهاالسلام سرور همه بانوان جهان از اولین و آخرین است... [57] .  
-«مفّضل» می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: در مورد فرمایش رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که درباره فاطمه فرمودند «سرور بانوان جهان است» به من خبر دهید که آیا فقط سرور بانوان زمان خود بود؟  
فرمود: این برای مریم است که سیده بانوان زمان خود بود، و  
  
[ صفحه 35]   
  
فاطمه (علیهاالسلام) سرور بانوان جهان از اولین و آخرین است. [58] .  
-امام علی بن موسی الرضا (ع) از پدران گرامی خویش از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمودند: روز قیامت منادی الهی از زیر عرش پروردگار ندا می‌دهد ای گروه آفریدگان، دیدگان بر هم نهید که فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) عبور کند. [59] .  
-«ابو ایّوب انصاری» نیز از پیامبر (ص) نقل می‌کند: روز قیامت منادی از زیر عرش ندا می‌کند: ای اهل محشر سر به زیر افکنید و چشمها ببندید تا فاطمه (علیهاالسلام) از صراط عبور فرماید، و آن گرامی عبور می‌کند در حالی که هفتاد هزار نفر از حوریان بهشتی همراه اویند. [60] .  
-... پیامبر (ص) به فاطمه (علیهاالسلام) فرمودند:... ای فاطمه، خداوند متعال بار دیگر بر زمین نظر افکند و از آن شوهر ترا انتخاب کرد، و بر من وحی فرمود تا ترا به همسری ازدواج او درآورم، آیا نمی‌دانی که خدا برای کرامت و بزرگداشت تو، ترا به کسی که از همه مسلمانان پیشتر اسلام آورده و حلم و شکیبائیش بزرگتر و علمش بیشتر است تزویج فرموده است... [61] .  
  
[ صفحه 36]   
  
-امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر خداوند امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را برای فاطمه نمی‌آفرید برای آن گرامی در روی زمین همسری نبود. [62] .  
-«سفیان بن عیینه» می‌گوید امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه «مَرَجَ الْبَحْْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ- روان کرد دو دریا را که به هم برسند و ملاقات نمایند» [63] فرمود: منظور علی (ع) و فاطمه (علیهاالسلام) است... و «یَخْرُجُ مِنْهُما اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ- از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید» [64] فرمود: منظور امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می‌باشد. [65] .  
-از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد: چرا فاطمه (علیهاالسلام) «زهراء»- یعنی درخشنده- نامیده شده؟  
فرمود: زیرا هنگامی که در محرابش به عبادت می‌ایستاد نور او برای اهل آسمان می‌درخشید همچنان که نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد. [66] .  
-روایت شده: گاه فاطمه (علیهاالسلام) به نماز و عبادت خویش مشغول می‌بود و یکی از کودکانش گریه می‌کرد و می‌دیدند که گهواره حرکت  
  
[ صفحه 37]   
  
می‌کند و فرشته‌ای آن را می‌جنباند. [67] .  
-امام باقر علیه‌السلام نقل می‌فرماید: رسول خدا (ص) سلمان را (برای کاری) به خانه فاطمه (علیهاالسلام) فرستاد، سلمان می‌گوید درب منزل ایستادم و سلام کردم، و صدای فاطمه (علیهاالسلام) را می‌شنیدم که داخل منزل قرآن می‌خواند و (آسیای دستی که در خانه‌ها برای تهیه آرد به کار می‌رفت) بیرون از جایگاه او خود به خود می‌گشت... [68] .  
  
[ صفحه 39]

## مهر و محبت پیامبر نسبت به فاطمه

از شگفتیهایی که حیات نورانی فاطمه (س) را ارجمندتر می‌سازد، مهر و علاقه غیر عادی پیامبر عظیم‌الشأن نسبت به اوست. این مهر و علاقه چنان شدید و مفرط بود که باید آن را از جمله شگفتیهای زندگی پیامبر (ص) دانست، و اگر در این نکته دقت شود که پیامبر مکرم اسلام (ص) برترین انسان و مقربترین بندگان نزد خدای متعال و معیار حق و میزان عدل و اعتدال در همه امور می‌بود، چنانکه «سنت» یعنی مجموعه اقوال و اعمال و حتی تقریرات او سند دیانت و مستند شریعت است و لازم است همسنگ کتاب الهی سرمشق اعمال همه امت تا قیام قیامت قرار گیرد؛ و به نصّ کتاب خدا «ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُو اِلَّا وَحْیٌ یُوحی» [69] حتی هیچ کلمه‌ای از گفتار او از روی هوای نفس نیست و همه از وحی سرچشمه می‌گیرد؛ با توجه به این خصوصیات به  
  
[ صفحه 40]   
  
ارجمندی مقام معنوی فاطمه (علیهاالسلام) بیشتر پی می‌بریم و درمی‌یابیم همانطور که پیشوایان معصوم فرموده‌اند فاطمه (علیهاالسلام) از جمله معصومین و از زمره افراد آسمانی است.  
پیامبر (ص) دختران دیگری نیز داشت و با آنکه نسبت به خانواده و بستگان حتی بیگانگان بسیار مهربان و خوشرفتار بود، در عین حال محبت ویژه او به فاطمه (علیهاالسلام) کاملاً مشخص و متمایز است، و جالبتر آنکه در فرصتهای گوناگون این محبت را صریحا اعلام و نزد مردم بر آن تأکید می‌نمود، و این خود سندی است بر آنکه زندگی فاطمه (علیهاالسلام) و خانواده فاطمه (علیهاالسلام) با سرنوشت اسلام همراه و توأم است و رابطه پیامبر (ص) و فاطمه (علیهاالسلام) تنها رابطه یک پدر با دختر عزیز خود نیست بلکه با مسائل حیاتی یک اجتماع، با آینده یک امت، و با اوامر الهی پیرامون رهبری و امامت مسلمین کاملاً مرتبط است.  
اینک امواجی از دریای مهر و عطوفت پیامبر (ص) نسبت به فاطمه (علیهاالسلام) را به تماشا بنشینیم، و از آنها درس بیاموزیم:  
1- «روش پیامبر (ص) چنین بود که چون می‌خواست به سفری برود با آخرین فردی که وداع می‌کرد فاطمه (علیهاالسلام) بود، و چون از سفر بازمی‌گشت به دیدار اولین کسی که می‌رفت فاطمه (علیهاالسلام) بود» [70] .  
2- امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل کرده‌اند که پیامبر (ص)  
  
[ صفحه 41]   
  
همواره پیش از خواب گونه فاطمه (علیهاالسلام) را می‌بوسید و چهره خود را روی سینه او می‌گذاشت و برایش دعا می‌کرد. [71] .  
3- امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: هنگامی که آیه «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً»- [72] پیامبر را به هنگام خطاب مانند خودتان صدا نکنید و نام نبرید- او را یا رسول‌اللَّه خطاب کنید-» نازل شد من بیم داشتم که در خطاب به رسول خدا (ص) بگویم: «ای پدر» بنابراین می‌گفتم: «یا رسول‌اللَّه». دو سه بار پیامبر (ص) چیزی نگفت، آنگاه یکبار به من رو کرد و فرمود: ای فاطمه، آن آیه در مورد تو نازل نشده و در مورد خانواده و نسل تو نیز نازل نشده، تو از منی و من از توام، آن آیه برای جفاکاران و درشتخویان قریش که اهل گردنکشی و تکبرند نازل شده است، تو همچنان در خطاب به من بگو: «ای پدر» که این دل را زنده‌تر می‌دارد و خدا را خشنودتر می‌سازد. [73] .  
4- پیامبر می‌فرمودند: «فاطمه پاره تن من است، کسی که او را خوشحال سازد مرا خوشحال ساخته و کسی که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، فاطمه گرامی‌ترین مردم نزد من است» [74] .  
5- و نیز می‌فرمودند: «.... او پاره تن من و قلب و روح من در بدن من  
  
[ صفحه 42]   
  
است، کسی که او را بیازارد مرا آزرده و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده است» [75] .  
6- «عامر شعبی»، «حسن بصری»، «سفیان ثوری»، «مجاهد»، «ابن جبیر»، «جابر بن عبداللَّه انصاری» و امام باقر و امام صادق علیهماالسلام، همه از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «همانا فاطمه پاره تن من است کسی که او را خشمگین سازد مرا خشمگین ساخته است» و «بخاری» نیز همین را از «مسور بن مخرمه» نقل کرده است.  
و در روایت «جابر» چنین نقل شده: «پس آنکه او را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده و آنکه مرا اذیت کند همانا خدا را اذیت کرده است».  
و نظیر همین مضمونها در «صحیح مسلم» و «حلیه ابونعیم» و بسیاری کتب دیگر از دانشمندان اهل تسنن ذکر شده است. [76] .  
7- پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیرون آمد در حالی که دست فاطمه (علیهاالسلام) را گرفته بود، و فرمود: «هر کس این را می‌شناسد، می‌شناسد و هر کس نمی‌شناسد او فاطمه دختر محمّد است. و او پاره تن من، و قلب من و روح من در میان دو پهلوی من است، پس هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد همانا خدا را آزرده است» [77] .  
  
[ صفحه 43]   
  
8- پیامبر (ص) فرمودند:... دخترم فاطمه سیده زنان جهان از اوّلین و آخرین است، و او پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح من در بدن من است، و او حوریه‌ای انسانی (و به وجود آمده) از من است، در محرابش به عبادت در پیشگاه پروردگارش می‌ایستد، نور او برای فرشتگان آسمان می‌درخشد همچنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد، و خدای عزیز و جلیل به فرشتگانش می‌فرماید «فرشتگان من، کنیز من فاطمه، سیده کنیزان مرا بنگرید که در پیشگاه من ایستاده و اندامش از خوف و خشیت من لرزان است، و با قلب خود به عبادت من روی آورده است، گواه باشید که من پیروان او را از آتش دوزخ امان بخشیدم...» [78] .  
  
[ صفحه 45]

## ازدواج آسمانی

### اشاره

در سال دوّم هجرت، پیامبر (ص) فاطمه را با امیر مؤمنان علی علیهماالسلام تزویج فرمود، [79] و این وصلت فرخنده براستی شایسته آنان بود زیرا به تصریح پیشوایان معصوم، مردی جز علی علیه‌السلام نمی‌توانست کفو و همسر فاطمه (علیهاالسلام) باشد. [80] .  
از ویژگیهای این ازدواج که بیانگر علوّ مقام آن دو گرامی است آنکه پیامبر (ص) خواستگاری بسیاری از سران و اشراف قریش و عرب را نپذیرفت، و می‌فرمود ازدواج فاطمه به فرمان الهی بستگی دارد، [81] و سرانجام که علی علیه‌السلام به خواستگاری آمد از او پذیرفت و فرمود پیش از آن تو فرشته الهی به من خبر داد که خدای متعال فرمان داده  
  
[ صفحه 46]   
  
است فاطمه (علیهاالسلام) را با علی (ع) تزویج نمائی. [82] .  
آنگاه از امیر مؤمنان علی (ع) پرسید برای تدارک ازدواج چه داری؟ و علی علیه‌السلام به عرض رساند که جز یک «زره» و یک «شمشیر» و یک «شتر» که با آن آبکشی می‌کرد، چیز دیگری ندارد. و پیامبر (ص) از او خواست زره را بفروشد و با پول آن که حدود پانصد درهم بود اثاث و جهیز بسیار ساده‌ای برای فاطمه (علیهاالسلام) خریداری شد، و نیز ضیافتی برپا داشتند و مسلمین را اطعام نمودند و با شادی و سرور و همراه با دعای پیامبر (ص)، فاطمه (علیهاالسلام) را به خانه علی (ع) بردند. [83] .  
هر گوشه از داستان این ازدواج نورانی و آسمانی برای پیروان راه پیامبر و اهل‌بیت، بیانگر تأییدات الهی و توجّه خاص خدای متعال به خاندان نبوّت و امامت است، و در عین حال سادگی و نورانیت تعلیمات اسلام را در مورد ازدواج آشکار می‌سازد، و اینک فرازهای جالبی از این واقعه را مرور می‌کنیم:  
هنگامی که علی (ع) به خواستگاری آمد، پیامبر (ص) فرمودند: پیش از تو مردان دیگری نیز فاطمه را خواستگاری کردند و در مورد هر یک به فاطمه سخن گفتم در چهره او بی‌میلی و کراهت مشاهده  
  
[ صفحه 47]   
  
کردم، اینک همین جا بمان تا من بازگردم.  
آنگاه پیامبر (ص) نزد فاطمه رفت و خواستگاری علی (ع) را به او خبر داد، و فاطمه سکوت کرد ولی روی برنگرداند. پیامبر برخاست و فرمود: اللَّه‌اکبر، سکوت او نشان رضایت اوست. [84] .

### مهریه و جهیزیه فاطمه

مهریه ازدواج علی و فاطمه علیهماالسلام یک «زره» بود که فروخته شد و با بخشی از قیمت آن جهیزی به شرح ذیل برای فاطمه (علیهاالسلام) خریداری نمودند:  
یک پیراهن سپید  
یک روسری بزرگ  
یک حوله سیاه خیبری  
یک تختخواب که از لیف خرما بافته شده بود.  
دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود.  
چهار عدد بالش از پوست میش که از گیاهی به نام «اذخر» پر شده بود.  
یک قطعه حصیر هَجَری.  
یک عدد آسیای دستی.  
یک کاسه مسی.  
  
[ صفحه 48]   
  
یک مشک چرمی برای آبکشی.  
یک طشت لباسشوئی.  
یک کاسه برای شیر.  
یک ظرف آبخوری.  
یک پرده پشمی.  
یک آفتابه.  
یک سبوی گلی  
دو کوزه سفالین.  
یک عدد پوست برای فرش.  
یک عبا. [85] .  
-علی علیه‌السلام نیز از جهت ازدواج چیزهائی به این شرح برای خانه خود تهیّه کرد:  
خانه را با مقداری شن نرم فرش کرد.  
چوبی میان دو دیوار خانه نصب نمود که لباسها را بر آن بیاویزند.  
یک پوست گوسفند و یک متّکا که از لیف خرما پر شده بود برای منزل تهیّه نمود. [86] .  
-پیامبر (ص) پس از پذیرش خواستگاری علی علیه‌السلام به او  
  
[ صفحه 49]   
  
فرمود: بشارت باد ترا ای اباالحسن که خدای متعال فاطمه را در آسمان به عقد تو درآورد پیش از آنکه من در زمین او را با تو تزویج نمایم. [87] .  
و نیز فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد! خدای عزیز و جلیل فرمان داده است که فاطمه را به همسری علی درآوری، و آنان را به دو پسر پاکیزه و نجیب و پاک و نیک و نیکوکار که در دنیا و آخرت با فضیلتند بشارت دهی.  
ای ابوالحسن، سوگند به خدا جبرئیل از نزد من نرفته بود که تو در زدی (و برای خواستگاری آمدی). [88] .

### خطبه‌ی فرشتگان

-در ازدواج آسمانی علی و فاطمه علیهماالسلام، فرشته‌ای به نام «راحیل» به فرمان الهی در آسمان در میان جمع فرشتگان خطبه خواند و گفت:  
«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْاَوَّلِ قَبْلَ اَوَّلِیَّةِ الْاَوَّلینَ، اَلْباقی بَعْدَ فَناءِ الْعالَمینَ، نَحْمَدُهُ إِذْ جَعَلَنا مَلائِکَةً رُوحانِیّینَ، وَ بِرُبُوبِیَّتِه مُذعِنینَ، وَ لَهُ عَلی ما أَنْعَمَ عَلَیْنا شاکِرینَ، حَجَبَنا مِنَ الذُّنُوبِ، وَ سَتَرَنا مِنَ الْعُیُوبِ، أَسْکَنَنا فِی السَّمواتِ، وَ قَرَّبَنا اِلی السُّرادِقاتِ، وَ حَجَبَ عَنَّا النَّهَمَ لِلْشَّهَواتِ، وَ جَعَلَ نَهْمَتَنا وَ شَهْوَتَنا فی تَقْدیسِه وَ تَسْبیحِه اَلْباسِطِ رَحْمَتَهُ، اَلْواهِبِ نِعْمَتَهُ، جَلَّ عَنْ اِلْحادِ اَهْلِ الاَرْضِ مِنَ الْمُشْرِکینَ وَ تَعالی بِعَظْمَتِه عَنْ إِفْکِ الْمُلْحِدینَ- ثُمَّ قالَ بَعْدَ  
  
[ صفحه 50]   
  
کَلامٍ- اِخْتارَ الْمَلِکُ الْجَبَّارُ صَفْوَةَ کَرَمِه وَ عَبْدَ عَظَمَتِه لِاَمَتِه سَیِّدَةِ النِّساءِ بِنْتَ خَیْرِ النَبِیّینَ وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ وَ اِمامِ الْمُتَّقینَ، فَوَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِه وَ صاحِبِه، الْمُصَدِّقِ دَعْوَتَهُ الْْمُبادِرِ اِلی کَلِمَتِه؛ عَلِیٍّ الْوَصُولِ بِفاطِمَةَ الْبَتُولِ ابْنَةِ الرَّسُولِ».  
ترجمه:  
«ستایش خدای را که نخست و آغاز اوست پیش از آغازش همه نخستینها، و بازمانده و پایدار خواهد بود پس از نابودی همه جهانیان؛ او را می‌ستاییم که ما را فرشتگانی قرار داد که از سنخ روح (و مجرّد از جسم و مادّه)ایم، و به مقام پروردگاری او اعتراف داریم، و برای او بر آنچه به ما انعام فرموده شکر گزاریم و ما را از گناهان محجوب و پوشیده داشت، و از عیبها مستور و برکنار ساخت، و در آسمانها جایمان داد، و به سراپرده‌های (عرش الهی) نزدیکمان فرمود، و از ما حرص و آز به سوی شهوتها را بر کنار نمود، و حرص و خواهش ما را در تقدیس و تسبیح خود قرار داد، (خدایی که) گسترنده رحمت خود و بخشنده نعمت خویش است، مبرّی و فراتر از کفر و بی‌دینی مشرکان اهل زمین، و به عظمت خود منزه و بالاتر از افترا و نارواگوئی بی‌دینان است.»  
آنگاه پس از سخنانی گفت:  
«پادشاه بسیار متکبّر و مقتدر (خدای متعال)، برگزیده کرم و بنده عظمت خود (علی علیه‌السلام) را برای کنیز خویش (فاطمه (علیهاالسلام))  
  
[ صفحه 51]   
  
بانوی بانوان، دختر بهترین پیامبران و سرور فرستادگان و پیشوای پرهیزکاران، اختیار فرموده و رشته آن (پیامبر عظیم‌الشأن) را به رشته مردی از خاندان و یاران او که تصدیق‌کننده دعوتش و فرمانگزار شریعتش می‌باشد متصل ساخته است (یعنی) علی وصول [89] را به فاطمه بتول [90] دختر رسول (ص) (تزویج فرموده است).»

### خطبه‌ی خدای متعال

به دنبال آن جبرئیل گفت خدای متعال (جهت خطبه عقد علی و فاطمه علیهماالسلام) چنین می‌فرماید:  
«اَلْحَمْدُ رِدائی، وَ الْعَظَمَةُ کِبْرِیائی، وَ الْخَلْقُ کُلُّهُمْ عَبیدی وَ اِمائی، زَوَّجْتُ فاطِمَةَ اَمَتی مِنْ عَلِّیٍ صَفْوَتی، إشْهَدُوا مَلائِکَتی»  
ترجمه:  
«حمد و ستایش ردای من است و عظمت، برتری و کبریای من، و همه آفریدگان بندگان و کنیزان منند، تزویج نمودم کنیزم فاطمه را به برگزیده‌ام علی، فرشتگان من گواه باشید». [91] .  
  
[ صفحه 52]

### خطبه‌ی پیامبر اکرم

-رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز در عقد ازدواج علی علیه‌السلام در حضور مهاجر و انصار خطبه‌ای خواند و فرمود:  
«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِه، اَلْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِه، اَلْمُطاعِ فی سُلْطانِه، الْمَرْهُوبِ عَذابُهُ، الْمَرْغُوبِ اِلَیْهِ فیما عِنْدَهُ، اَلْنَّافِذِ اَمْرُهُ فی اَرْضِه وَ سَمائِهِ، اَلَّذی خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتهِ، وَ مَیَّزَهُمْ بِاَحْکامِهِ، وَ اَعَزَّهُمْ بِدینِهِ، وَ اَکْرَمَهُمْ بِنَبِّیِه مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنّ اللَّهَ جَعَلَ الْمُصاهَرَةَ نَسَبَاً لا حِقاً وَ اَمْراً مُفْتَرَضاً، وَ شَّجَ بِهَا الْاَرْحامَ، وَ اَلْزَمَهَا الْاَنامَ، فَقالَ تَبارَکَ اسْمُهُ وَ تَعالی جَدُّهُ: «وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَرَاً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صَهْراً وَ کانُ رَبُّکَ قَدیراً» [92] فَاَمْرُ اللَّهِ یَجْری اِلی قَضائِهِ، وَ قَضائُهُ یَجْری اِلی قَدَرِهِ، فَلِکُلِّ قَضاءٍ قَدَرٌ، وَ لِکُلِّ قَدَرٍ اَجَلٌ، وَ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ «یَمْحُو اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ» [93] .  
ثُمَّ اِنّی اُشْهِدُکُمْ أَنّی قَدْ زَوَّجْتُ فاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ عَلی أَرْبَعْمِائَةَ مِثْقالٍ فِضّةً إنْ رَضِیَ بِذلِکَ عَلِیٌّ.» [94] .  
ترجمه:  
«ستایش خدای را که به نعمت خویش مورد ستایش، به قدرت خود مورد پرستش، در سلطنت خود مورد فرمانبرداری است،  
  
[ صفحه 53]   
  
عذابش هراسناک، آنچه نزد اوست مورد رغبت، و فرمانش در زمین و آسمان نافذ است، همانکه به قدرت خود آفریدگان را بیافرید، و با دستوراتش آنان را متمایز ساخت، و با دینش آنان را عزت و سربلندی بخشید، و به وسیله پیامبرش محمّد (ص) آنان را گرامی داشت، همانا خداوند وصلت و خویشی کردن را نسبتی و قرابتی که ملحق و پیوسته می‌شود قرار داد و آن را کاری لازم و واجب فرمود که به وسیله آن رحمیتها و قرابتها را بهم پیوند داده و درآمیخت و مردم را به آن الزام نمود، پس او که نامش مبارک و بزرگیش متعالی است فرموده است: «و او (خدائی) است که از آب بشری بیافرید پس او را نژادی (قرابت نسبی) و خویشی و وصلتی (قرابت سببی به وسیله ازدواج) قرار داد و پروردگار تو بسیار تواناست». پس فرمان خدا به سوی قضاء و حکم او جاری است، و قضای او به سوی تدبیر و قدر او جریان دارد، پس برای هر قضائی قدری است، و برای هر قدری مدتی معین است، و برای هر مدت تعیین شده‌ای نوشته و کتابی؛ «خداوند هر چه را بخواهد محو می‌کند و (هر چه را بخواهد) پایدار می‌سازد، و اصل و ریشه کتاب نزد اوست».  
پس از این مقدّمه شما را گواه می‌گیرم که من فاطمه را با علی تزویج کردم با مهریه چهار صد مثقال نقره، اگر علی (ع) به این مطلب راضی باشد.

### خطبه‌ی علی

-و نیز پیامبر (ص) در حضور مهاجرین و انصار به علی علیه‌السلام  
  
[ صفحه 54]   
  
فرمود: برای عقد ازدواج خود خطبه بخوان، علی علیه‌السلام (برخاست) و گفت:  
«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی قَرُبَ مِنْ حامِدیه، وَ دَنا مِنْ سائِلیهَ، وَ وَعَدَ الِجَّنَةَ مِنْ یَتَّقیهِ، وَ اَنْذَرَ بِالنَّارِ مَنْ یَعْصیهِ، نَحْمَدُهُ عَلی قَدیمِ اِحْسانِه وَ اَیادیهِ، حَمْدَ مَنْ یَعْلَمُ اَنَّهُ خالِقُهُ وَ باریهِ، وَ مُمیتُهُ وَ مُحْییهِ، وَ مُسائِلُهُ عَنْ مَساویهِ، وَ نَسْتَعینُهُ وَ نَسْتَهْدیهِ، وَ نُؤْمِنُ بَه وَ نَسْتَکْفیهِ، وَ نَشْهَدٌ أَنَّ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، شَهادَةً تَبْلُغُهُ وَ تُرْضیهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صلَّی اللَّهُ عَلَیْهُ وَ آلِه صَلاةً تُزْلِفُهُ وَ تُحْظیهِ، وَ تَرْفَعُهُ وَ تَصْطَفیهِ، وَ النِّکاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ یَرْتَضیه، وَ اجْتِماعُنا مِمَّا قَدَّرَهُ اللَّهُ وَ أَذِنَ فیهِ، وَ هَذا رَسُولُ‌اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ زَوَّجَنی إِبْنَتَهُ فاطِمَةَ عَلی خَمْسَ مِائَةَ دِرْهَمٍ وَ قَدْ رَضیتُ فَاسْئَلُوهُ وَ اشْهَدُوا» [95] .  
ترجمه:  
«ستایش خدایی را که به ستایشگران و خواهشمندانش نزدیک است، و کسی را که پرهیزکاریش پیشه سازد وعده بهشت داده، و کسی را که نافرمانیش نماید به آتش بیم فرموده است، او را بر نیکی و نعمتهای دیرین او می‌ستاییم، همچون ستایش کسی که می‌داند آفریدگار و پدیدآورنده‌اش، و میراننده و زنده کننده‌اش، و پرسشگر از لغزشهایش اوست؛ و از او یاری می‌طلبیم و هدایت می‌خواهیم و به او ایمان داریم و کفایت می‌جوئیم، و گواهی می‌دهیم که خدایی جز  
  
[ صفحه 55]   
  
اللَّه نیست، یکتاست و شریکی ندارد، گواهی و شهادتی که به او برسد و او را خشنود سازد، و گواهیم که محمد بنده و فرستاده اوست، درود خدا بر او و خاندان او، درودی که او را نزدیک و بهره‌مند سازد، و رفعت و برگزیدگی بخشد؛ و ازدواج از اموری است که خداوند به آن فرمان داده و می‌پسندد، و گرد آمدن ما از اموری است که خدا آن را تقدیر فرموده و اجازه داده است، و اینک این رسول خدا است درود خدا بر او و خاندانش، که دختر خود فاطمه (علیهاالسلام) را به من تزویج فرموده با مهریه پانصد درهم [96] و من رضایت دارم، پس از حضرتش بپرسید و گواه باشید».

### غذای عروسی

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقل فرموده است که پیامبر (ص) در جریان ازدواج به من فرمود: برای (مراسم عروسی با) همسرت غذائی نیکو تهیه کن سپس فرمود: گوشت و نان از طرف ما، و خرما و روغن به عهده تو.  
من خرما و روغن خریدم و رسول خدا (ص) آستینهای خود را بالا زد و (به دست مبارک خود) طعامی از خرما و روغن درست کرد، و گوسفند پرواری را نزد ما فرستاد که ذبح کردیم، و نان فراوانی هم تهیه فرمود، آنگاه به من فرمود: هر کسی را مایل هستی دعوت کن.  
من به مسجد آمدم و مسجد مملوّ از صحابه و یاران بود، شرم کردم  
  
[ صفحه 56]   
  
که برخی را دعوت کنم و برخی را واگذارم، بر مکان بلندی ایستادم (و همگان را دعوت کردم) و گفتم برای صرف غذای جشن عروسی فاطمه (علیهاالسلام) بیائید. انبوه مردم آمدند و من از بسیاری مردم و کمی غذا خجالت می‌داشتم، پیامبر (ص) حال مرا دریافت و فرمود: ای علی، دعا می‌کنم خدای متعال برکت عنایت کند، (به دعای پیامبر (ص) غذا چنان برکتی یافت که) همه قوم تا آخرین نفر خوردند و آشامیدند (تبریک و) دعا گفتند و بیرون رفتند، و آنان بیش از چهار هزار مرد بودند، و از غذا هیچ کم نشد.  
آنگاه پیامبر (ص) سینی‌هایی خواست و هر یک را از غذا پر کرد و به خانه یک یک بانوانش فرستاد، و سپس در یک سینی نیز غذا کشید و فرمود: این هم برای فاطمه و شوهرش. [97] .

### شادمانی و شعرخوانی

پیامبر (ص) در مراسم بردن عروس به خانه داماد، به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار فرمان داد که همراه فاطمه (علیهاالسلام) بروند و شادی کنند و رجز (که نوعی شعر است) بخوانند و تکبیر و تحمید بگویند ولی چیزی که خدای متعال راضی نباشد نگویند؛ جابر می‌گوید: پیامبر (ص) فاطمه (علیهاالسلام) را بر شتر خود سوار کرد (و در روایتی دیگر آمده است که او را بر استر خویش که شهباء نام داشت سوار نمود) و افسار مرکب را سلمان به دست گرفت... و پیامبر (ص) و حمزه و...  
  
[ صفحه 57]   
  
(بستگان پیامبر (ص) و علی (ع) و سایر اهل‌بیت در حالی که شمشیرهای خود را (به رسم عرب) برهنه در دست داشتند به دنبال فاطمه (علیهاالسلام) حرکت می‌کردند، و همسران پیامبر (ص) در جلوی فاطمه راه می‌پیمودند و رجزهایی می‌سرودند، «ام‌سلمه» چنین سرود:  
  
«سِرْنَ بِعَوْنِ اللَّهِ جاراتی   
وَ اشْکُرْنَهُ فی کُلِّ حالاتِ  
  
وَ اذْکُرْنَ ما أَنْعَمَ ربُّ الْعُلی   
مِنْ کَشْفِ مَکْرُوهٍ وَ آفاتِ  
  
فَقَدْ هَدانا بَعْدَ کُفْرٍ وَ قَدْ   
أَنْعَشَنا رَبُّ السَّمواتِ  
  
وَ سِرْنَ مَعْ خَیْرِ النِّساءِ الْوَری   
تُفْدی بِعَمَّاتٍ وَ خالاتِ  
  
یا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُوالعُلی   
بِالْوَحْیِ مِنْهُ وَ الرِّسالاتِ»  
  
«بانوان من به یاری خدا بروید. و او را در همه احوال سپاسگزار باشید و نعمت خدای متعال را که ناخوشایندی‌ها و گرفتاریها را برطرف فرمود به یاد آرید.  
که همانا پس از کفر ما را هدایت فرمود. و پروردگار آسمانها ما را سربلندی و سرافرازی عطا کرد.  
و بروید به همراه بهترین زنان جهان، که عمه‌ها و خاله‌ها (خویشاوندان) فدای او باد.  
ای دختر کسی که خدای متعال او را به وحی و پیامبری، کرامت و بزرگی بخشید».  
و برخی زنان دیگر نیز اشعاری سرودند، و «معاذه» مادر «سعد بن معاذ انصاری» چنین سرود:  
  
[ صفحه 58]   
  
  
«أَقُولُ قَوْلاً فیهِ ما فیه   
وَ أَذْکُرُ الْخَیْرَ وَ أُبْدیه  
  
مُحَمَّدٌ خَیْرُ بَنی آدَمَ   
ما فیهِ مِنْ کِبْرٍ وَ لا تیهِ  
  
بِفَضْلِهِ عَرَّفَنا رُشْدَنا   
فَاللَّهُ بِالْخَیْر یُجازیه  
  
وَ نَحْنُ مَعْ بِنْتِ نَبِیِّ الْهُدی   
ذی شَرَفٍ قَدْ مَکَّنَتْ فیهِ  
  
فی ذَرْوَةٍ شامِخَةٍ اَصْلُها   
فَما أَریَ شَیْئاً یُدانیهِ»  
  
«سخنی می‌گویم که در آنست آنچه در آنست. و نیکی را ذکر می‌کنم و آشکار می‌سازم.  
محمّد (ص) بهترین فرزندان آدم است، در او هیچ سرکشی و گمراهی نیست.  
به بزرگواری خود ما را به رشدمان آشنا ساخت، پس خداوند به او پاداش نیکو دهد.  
ما همراه دختر پیامبر هدایتیم که صاحب شرافت است و شرف در او قرار گرفته است.  
در مقام بلندی که اصل آن بسیار رفیع است قرار دارد و چیزی را نمی‌بینم که بتواند (در مقام و منزلت) به او نزدیک گردد».  
اشعاری که خوانده می‌شد بانوان بیت اول شعر را تکرار می‌کردند. آنگاه تکبیر می‌گفتند و (بدین ترتیب) به خانه (علی علیه‌السلام) درآمدند. [98] .  
  
[ صفحه 59]

### دعای پیامبر برای عروس و داماد

-پیامبر (ص) شب عروسی علی و فاطمه علیهماالسلام نزد آن دو آمد و ظرفی آب طلبید و جرعه‌ای از آب را در دهان مبارک خویش گرداند و در همان ظرف ریخت، آنگاه قدری از آن آب بر سر فاطمه (علیهاالسلام) افشاند و قدری روی سینه او و نیز پشت شانه او ریخت، آنگاه فرمود: بار خدایا، این دختر من و محبوبترین آفریدگان نزد من است و این برادرم و محبوبترین آفریدگان نزد من است؛ خداوندا او را ولی و مورد مهر خود قرار بده و همسرش را بر او مبارک گردان. [99] .  
و نیز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خود دست فاطمه (علیهاالسلام) را در دست علی (ع) گذاشت و فرمود: خداوند دختر رسول خدا را بر تو مبارک فرماید، فاطمه همسر خوبی است، ای فاطمه، علی شوهر خوبی است. [100] .  
-امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که: بستر علی علیه‌السلام هنگام ازدواج با فاطمه (علیهاالسلام) یک پوست گوسفند بود که چون می‌خواستند بخوابند آن را برمی‌گرداندند و روی پشم آن می‌خفتند، و بالش آن پوستی انباشته از لیف خرما بود، و مهریه فاطمه (علیهاالسلام) زرهی آهنین بود. [101] .  
  
[ صفحه 61]

## اخلاق و روش فاطمه و گوشه‌هایی از زندگی او

### اشاره

اصولاً زندگی فاطمه (علیهاالسلام) را باید در کنار امیر مؤمنان علی علیه‌السلام مشاهده کرد، چرا که علی و فاطمه (علیهاالسلام) را تنها وصلت ازدواج بهم پیوند نداده است که آن دو در ایمان خویش به هم پیوسته‌اند، آنان دو تن نیستند که دو بعد عنصری یک ایمانند، دو بال یک عنقایند، دو دست یک پیکره جهادند، دو فرزند یک فضیلتند، دو سوی یک کعبه‌اند. دو روی یک خورشیدند، همچون دو بخش کلمه «توحید» بیانگر یک وحدتند؛ صلابت حق در رخسار علی (ع) می‌درخشد و عطوفت خدا در چهره فاطمه (علیهاالسلام) لبخند می‌زند... علی (ع) جلال خداست و فاطمه (علیهاالسلام) جمال او، علی (ع) سطوت الهی است و فاطمه (علیهاالسلام) رحمت آن؛ علی (ع) پدر مؤمنان است و فاطمه مادر مهربان آنان؛ علی را با فاطمه باید دید و فاطمه را با علی، فاطمه پیراهن علی است و علی ردای فاطمه است، امامت شهسواری است که عصمت همسر اوست، عصمت ملیکه‌ای است که امامت شوهر اوست... پیامبر عظیم (ص) در دو تندیس قدسی جلوه‌گر  
  
[ صفحه 62]   
  
است: قاطعیت او در علی (ع) و رحمت او در فاطمه (علیهاالسلام)، آری فاطمه را با علی (ع) باید شناخت، عقاب آسمان معرفت که همبال با شهبازی چون علی علیه‌السلام در اوجهای نور پرواز می‌کند، و کدام فضیلت برتر از این می‌توان تصور کرد که انسانی همبال امیر مؤمنان علی (ع) در اوجهایی که آن بزرگ زیر بال دارد پرواز نماید، امام راستین علم و شرف که سزاوار خویش فرموده است:  
«یَنْهَدِرُ عَنِّی السَّیْلُ وَ لا یَرْقی اِلَیَّ الطَّیْرُ...» [102] .  
من آن کوهسار بلندم که سیل علم و معرفت از دامانم سرازیر است و پرنده‌ای به سوی اوجهای من توان پرواز ندارد»...  
و تنها فاطمه (علیهاالسلام) است که همبال علی (ع) در عقابگاه قلّه‌های زندگی او پرواز کرده است.  
سراسر زندگی پر نور فاطمه (علیهاالسلام) همچون همسرش امیر مؤمنان (ع) به زهد و تقوی و طاعت و عبادت و انجام وظایف الهی سپری شده است، گوشه‌های زندگی این بزرگ بانو، ابعاد شگفت‌انگیز اخلاق انبیا را در برخورد با مسائل گوناگون جلوه‌گر می‌سازد، بانویی که در عفاف از مرد نابینائی خود را مستور می‌دارد امّا به هنگام برخورد با ستمگران و دفاع از حریم ولایت امام خویش در معرکه مهاجر و انصار چون شیر می‌غرّد و با بیانی مبهوت‌کننده مخالفان را در معرض سخت‌ترین و کوبنده‌ترین  
  
[ صفحه 63]   
  
انتقادات قرار می‌دهد!  
بانویی که در خانه به دست خویش تا سر حدّ مجروح شدن دست، آسیا می‌گرداند و مشک آب به دوش می‌کشد و نان می‌پزد؛ ولی در برابر هجوم مأموران به خانه علی علیه‌السلام، یک تنه در میان آتش و دود به دفاع برمی‌خیزد و تا سر حدّ مرگ در مبارزه خویش پافشاری می‌کند...  
بانویی که به هنگام بخشش و احسان به نیازمند، پیراهن عروسی خویش را به فقیر می‌دهد و سه شب افطار خود را به مستمندان می‌بخشد، ولی در مقابله با توطئه و زورگوئی، شجاعانه از دارائی و حق مالکیت خویش در فدک دفاع می‌کند و سر سوزنی گذشت روا نمی‌دارد.  
بانویی که رحمت و عطوفتش بر مؤمنان چنان است که شب هنگام تا بامداد به عبادت و دعا مشغول است و در سراسر دعای خویش برای خود چیزی نمی‌خواهد و تمام شب برای همسایگان و مؤمنان دعا می‌کند، امّا در هنگامه خشم و مبارزه در راه ولایت چنان استواری نشان می‌دهد که از خصم در عیادت خویش روی برمی‌گرداند و از پاسخ سلام آنان خودداری می‌کند و حتّی اجازه شرکت آنان در تشییع جنازه خود را هم نمی‌دهد!  
بانویی که در خانه مادری مهربان است، همسری متواضع و بی‌توقّع است، عبادتگری خاشع و خاکسار است، لباسی مرقع و  
  
[ صفحه 64]   
  
وصله‌دار بر تن دارد، و خاندانش به نانی جوین روزه می‌گیرند و افطار به یتیمان و مستمندان می‌بخشند، درآمد املاک خود را به فقیران می‌دهد، برای پدر بزرگوار خویش مادری است، برای بانوان جهان سروری است، ملیکه بانوان بهشت است، مادر امامان پاک است، اسلام و قرآن را در آغوش دارد، سرنوشت اسلام در خانه او رقم زده می‌شود، و خون پاک او سند فضیحت غاصبان در گستره تاریخ است، با همه وجود به خدا خدمت می‌کند، با هر چه در توان دارد بیانگر حقّ است، با اشک و ناله خود، با مال و ملک خود، با چهره سیلی خورده خود، با بازوی سیاه شده از تازیانه خود، با پهلوی شکسته خود، با فرزند سقط شده خود، با مرگ نابهنگام خود، و حتّی با دفن شبانه جنازه خود و پنهان داشتن قبر خود پرده از توطئه‌ها برمی‌گیرد و ندای مظلومیّت علی (ع) را در سراسر تاریخ فریاد می‌کند...  
بانویی که هم‌اکنون نیز اگر ما حق را می‌شناسیم، و اگر امام بر حق را از ستمگر تمیز می‌دهیم، اگر اسلام محمّد (ص) را از اسلام اموی و عباسی تشخیص می‌دهیم، این همه را مدیون اوییم و مدیون روش زندگی او، و ایثار و جهاد و مبارزه او... و اینک در متن روایات و تاریخ، فرازهایی از زندگی پر نور او و کرامتها و فضیلتهای او را به تماشا بنشینیم:  
  
[ صفحه 65]

### زهد

از امام صادق علیه‌السلام و نیز از «جابر انصاری» نقل شده است که: پیامبر (ص) فاطمه (علیهاالسلام) را دید که لباسی خشن بر تن دارد و به دست خویش (آسیا می‌گرداند) و آرد می‌کند، و در همان حال فرزند خود را شیر می‌دهد. اشک به چشمان پیامبر (ص) آمد و فرمود: دخترم، تلخی دنیا را به عنوان مقدّمه شیرینی آخرت تحمّل کن.  
عرض کرد: ای رسول خدا، خدای را بر نعمتهایش ستایشگر و سپاسگزارم.  
و خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «وَ لَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی [103] .  
پروردگارت به تو عطا خواهد کرد تا راضی و خشنود شوی» [104] .

### کار در منزل

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «... علی علیه‌السلام آب و هیزم می‌آورد و فاطمه (علیهاالسلام) آرد می‌کرد و خمیر می‌ساخت و نان می‌پخت و لباسها را وصله می‌زد، و آن بانوی گرامی از زیباترین مردم بود و گونه‌های مطهرّش از  
  
[ صفحه 66]   
  
زیبائی مثل گل بود. درود خدا بر او و بر پدر و شوهر و فرزندانش باد» [105] .

### کار در منزل

علی علیه‌السلام فرموده است: فاطمه (علیهاالسلام) به قدری با مشک آبکشی کرد تا بر سینه‌اش اثر گذاشت، و به قدری با آسیای دستی آرد کرد تا دستهایش مجروح شد، و به قدری خانه‌روبی کرد که لباسهایش گردآلود شد، و برای پخت و پز به قدری آتش زیر دیگ نهاد که لباسهایش چرک گردید، و در این امور زحمت و رنج بسیار به او می‌رسید... [106] .

### پیامبر به فاطمه کمک می‌کند

رسول خدا (ص) به منزل علی علیه‌السلام وارد شد، او را دید که همراه فاطمه (علیهاالسلام) مشغول آسیا کردن هستند، پیامبر (ص) فرمودند: کدامیک خسته‌ترید؟  
علی (ع) عرض کرد: فاطمه، ای رسول خدا (ص).  
پیامبر (ص) به فاطمه (علیهاالسلام) فرمودند: دخترم برخیز، و فاطمه برخاست و پیامبر (ص) به جای او نشست و با علی (ع) در آرد کردن دانه‌ها یاری فرمود. [107] .  
  
[ صفحه 67]

### بانویی که چیزی از شوهر نمی‌خواهد

امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: فاطمه (علیهاالسلام) برای علی علیه‌السلام تعهد کرد که کارهای خانه و خمیر کردن و نان پختن و روفتن منزل را انجام دهد و علی علیه‌السلام برای او تعهد شد که کارهای بیرون از منزل مثل هیزم آوردن و تهیه غذا را انجام دهد.  
یک روز علی علیه‌السلام از فاطمه (علیهاالسلام) پرسید: آیا غذایی داری؟  
فاطمه عرض کرد: سوگند به آنکه حق ترا عظیم کرده است از سه روز پیش تاکنون چیزی نداریم که برایت بیاورم.  
فرمود: چرا به من نگفتی؟  
عرض کرد: رسول خدا (ص) مرا از اینکه چیزی از تو بخواهم نهی کرده و فرموده است: تو از پسر عمویت چیزی مخواه، اگر خودش چیزی آورد بگیر وگرنه تو از او مخواه... [108] .

### تفاهم در زندگی مشترک

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: به خدا سوگند (در سراسر زندگی مشترک با فاطمه (علیهاالسلام) تا آنگاه که خدای عزیز و جلیل او را قبض روح فرمود هرگز او را خشمگین نساختم و بر هیچ کاری او را اکراه و  
  
[ صفحه 68]   
  
اجبار نکردم، و او نیز مرا هرگز خشمگین نساخت و نافرمانی من نکرد، هر وقت به او نگاه می‌کردم رنجها و اندوههایم برطرف می‌شد. [109] .

### راستگوترین بانو

«عایشه» گفته است: هرگز راستگوتر از فاطمه (علیهاالسلام) ندیدم جز پدرش (رسول اکرم (ص)) [110] .

### عبادت

«حسن بصری» می‌گوید: در این امت عبادتر از فاطمه (علیهاالسلام) نیامده است، آنقدر به نماز و عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد. [111] .

### عبادت و دعا برای دیگران

امام مجتبی علیه‌السلام نقل فرموده‌اند که: مادرم فاطمه (علیهاالسلام) را دیدم شب جمعه در محراب خود به عبادت برخاسته است و تا سر زدن سپیده صبح در عبادت و رکوع و سجود می‌بود، و می‌شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعا می‌فرمود و آنان را نام می‌برد و برایشان دعا می‌کرد و برای خود هیچ دعا نمی‌کرد. به او گفتم: مادر، چرا همانطور که برای دیگران  
  
[ صفحه 69]   
  
دعا می‌فرمایی برای خودت دعا نمی‌کنی؟  
فرمود: پسرم، ابتدا همسایه سپس خانه خود. [112] .

### حجاب

امام موسی بن جعفر علیهماالسلام از پدرانش نقل فرموده است که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: فرد نابینائی اجازه خواست که به منزل فاطمه (علیهاالسلام) وارد شود، آن گرامی خود را از او پوشیده داشت، رسول خدا (ص) به او فرمود: چرا خود را از او پنهان می‌سازی در حالی که نابیناست و ترا نمی‌بیند؟  
عرض کرد: اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم، و نیز رایحه و عطر را می‌بوید و شامه‌اش سالم است.  
رسول خدا (ص) فرمود: گواهی می‌دهم که تو پاره تن منی. [113] .

### عفاف و دوری از مردان بیگانه

فاطمه (علیهاالسلام) در پاسخ این سوال که «برای زنان چه چیز بهتر است؟» فرمودند: «برای زنان بهترین چیز آنست که مردان را نبینند و مردان نیز آنان  
  
[ صفحه 70]   
  
را نبینند». [114] .  
و نیز در پاسخ سؤال پیامبر (ص) که از یاران خویش پرسیده بودند: «زن چه وقت به پروردگار خویش مقرّبتر و نزدیکتر است؟»، فاطمه (علیهاالسلام) گفتند: «زن آنگاه به خدای خویش نزدیکتر و مقرّبتر است که در قعر منزل خویش اقامت گزیند» (از بیرون آمدن و اختلاط با مردان و دیده شدن در جامعه خود را محفوظ دارد).  
پیامبر (ص) (چون پاسخ فاطمه را شنید) فرمود: فاطمه پاره تن من است. [115] .

### تقسیم کار با خادمه منزل

«سلمان فارسی» می‌گوید: فاطمه (علیهاالسلام) نشسته بود و با آسیای دستی جو را آرد می‌کرد و دسته آسیا (به جهت مجروح بودن دست فاطمه (علیهاالسلام) خونین بود، و حسین (ع) که در آن هنگام کودک خردسالی بود در گوشه‌ای از خانه از گرسنگی گریه می‌کرد، عرض کردم: ای دختر رسول خدا (ص) دستت را مجروح کرده‌ای در حالی که «فضّه» [116] هست  
  
[ صفحه 71]   
  
(که کارها را انجام دهد)، فرمود: رسول خدا (ص) به من سفارش کرده است که یک روز خدمت با «فضّه» و یک روز با من باشد، و نوبت او دیروز بود... [117] .

### گذشت از زینتها

امام سجّاد علیه‌السلام فرمودند «اسماء بنت عمیس» برایم نقل کرد: که من نزد (جده تو) فاطمه (علیهاالسلام) بودم هنگامی که رسول خدا (ص) بر او وارد شد و او گردنبندی از طلا به گردن داشت که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام از سهم خود از غنائم برای او خریده بود، پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه، مردم نگویند فاطمه دختر محمد لباس جباران بر تن می‌کند!  
فاطمه (علیهاالسلام) گردنبند را پاره کرد و فروخت و با آن بنده‌ای را خریداری و آزاد ساخت، و رسول خدا (ص) از این کار شادمان شد. [118] .

### گذشت از زینتها

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله  
  
[ صفحه 72]   
  
چون می‌خواست به سفری برود با هر کس از اقوامش می‌خواست خداحافظی می‌کرد و با آخرین فردی که خداحافظی می‌کرد فاطمه علیهاالسلام بود و شروع سفرش از خانه او بود، و چون بازمی‌گشت ابتدا نزد فاطمه می‌رفت و دیدار اقوام را از او شروع می‌فرمود.  
یکبار پیامبر (ص) به سفر رفت و علی علیه‌السلام نیز از غنایم جنگی چیزی به دست آورده و به فاطمه داده و رفته بود، و فاطمه (علیهاالسلام) با آنان، دو النگوی نقره و پرده‌ای تهیه فرمود و پرده را جلوی در آویخت، چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بازگشت به مسجد داخل شد و سپس همانطور که معمولش بود به سوی خانه فاطمه (علیهاالسلام) آمد، فاطمه (علیهاالسلام) شادمان برخاست و با شور و شوق به سوی پدر شتافت، پیامبر (ص) نظر فرمود و دو النگوی نقره را در دست او و پرده را بر در خانه مشاهده کرد. رسول خدا (ص) (پیش نیامدو) در جائی نشست که فاطمه (علیهاالسلام) را می‌دید، فاطمه (علیهاالسلام) گریست و اندوهگین شد و گفت: پیش از این با من اینگونه رفتار نمی‌فرمود.  
پس دو پسر خود (امام حسن و حسین علیهماالسلام) را فراخواند و پرده را از درب خانه کند و النگوها را از دست بدر آورد و النگوها را به یکی و پرده را به دیگری داد و به آنان فرمود: نزد پدرم بروید و از من به او سلام برسانید و بگویید: ما پس از رفتن شما به سفر غیر از تهیه اینها کار دیگری نکرده‌ایم. اینک هر طور مایل هستید آنها را  
  
[ صفحه 73]   
  
به مصرف برسانید، آن دو از طرف مادر این موضوع را به عرض پیامبر (ص) رساندند، رسول خدا (ص) آن دو را بوسید و در آغوش کشید و هر یک را بر یک زانوی خود نشاند آنگاه فرمان داد آن دو النگو را شکسته و قطعه قطعه کردند و اهل «صفّه» را فراخواند. و آنان گروهی از مهاجرین بودند که نه خانه‌ای داشتند و نه مالی، و تکه‌های النگو را میان آنها تقسیم فرمود و سپس پرده را که پارچه‌ای طولانی ولی کم عرض بود میان افرادی از آنان که برهنه بودند و پوششی نداشتند تقسیم کرد...  
آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: خداوند بر فاطمه رحمت آورد، همانا خدای متعال به جهت این پرده از لباسهای بهشتی به او خواهد پوشاند و به جهت این النگوها از زینتهای بهشتی به او عطا خواهد کرد. [119] .

### پیراهن عروسی

پیامبر (ص) برای فاطمه و شب عروسی او پیراهنی تهیّه فرمودند زیرا پیراهنی که فاطمه بر تن داشت وصله‌دار بود، در این هنگام مستمندی به خانه آنان مراجعه کرد و لباس کهنه‌ای طلبید، فاطمه (علیهاالسلام) خواست پیراهن وصله‌دار را به فقیر بدهد، امّا به یاد آورد که خدای متعال می‌فرماید «لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ- به نیکی نمی‌رسید تا آنگاه که از  
  
[ صفحه 74]   
  
آنچه دوست دارید انفاق کنید» [120] ، به همین جهت پیراهن نو را به فقیر داد... [121] .

### زهد و خوف از خدا

هنگامی که آیه «وَ إنَّ جَهَنَّمَ لِمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعینَ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ- دوزخ میعادگاه همگی ایشان است که هفت درب دارد و برای هر دربی سهم معینی از ایشان خواهد بود» [122] نازل شد رسول خدا به صدای بلند گریست، و اصحاب او از گریه آن بزرگوار گریستند اما نمی‌دانستند جبرئیل چه بر او فرود آورده است، و (از هیبت پیامبر) هیچیک توان آنکه با او سخن بگویند نداشتند، و پیامبر (ص) چنان بود که چون فاطمه (علیهاالسلام) را می‌دید شادمان می‌شد، به همین جهت سلمان به خانه فاطمه (علیهاالسلام) رفت تا او را از قضیه آگاه سازد، و آن گرامی را دید که مقداری جو را آسیا می‌کند و می‌گوید «وَ ما عِنْدَاللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی- آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است» [123] .  
و عبایی پشمین بر تن دارد که دوازده جای آن با لیف خرما وصله شده است، سلمان وضع پیامبر (ص) را و اینکه جبرئیل بر او چیزی فرود  
  
[ صفحه 75]   
  
آورده است به فاطمه (علیهاالسلام) خبر داد و آن گرامی برخاست و همان عبای وصله‌دار را بر خود پیچید (و حرکت کرد)، سلمان (از مشاهده آن بسیار متأثر و اندوهمند شد و) گفت: دریغا، دختران کسری و قیصر ابریشم و حریر می‌پوشند و دختر محمّد (ص) عبایی پشمین برتن دارد که دوازده جای آن با لیف خرما وصله شده است!  
فاطمه (علیهاالسلام) بر رسول خدا (ص) وارد شد و سلام کرد و عرض کرد: پدر جان، سلمان از لباس من تعجب کرده است، در حالی که سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود پنج سال است که من و علی (ع) از اثاث زندگی چیزی نداریم جز پوست گوسفندی که روزها روی آن به شترمان علوفه می‌دهیم و شبها بستر ما است و بالش ما از پوستی است که درون آن از لیف خرما پر شده است!  
پیامبر فرمود: ای سلمان، دختر من از گروه پیشگامان و سبقت گرفتگان (به سوی خدا) است.  
فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: پدر فدای تو شوم چه چیزی موجب گریستن شما شد.  
پیامبر (ص) از آیه‌ای که جبرئیل فرود آورد به او خبر داد، فاطمه (علیهاالسلام) چون آیه را شنید چنان گریست که بر زمین افتاد، و پیاپی می‌گفت: وای، وای بر کسی که در آتش دوزخ افتاد... [124] .  
  
[ صفحه 76]

### گرسنگی و غذای آسمانی

«ابوسعید خدری» می‌گوید: یک روز علی بن ابیطالب علیه‌السلام سخت گرسنه بود، به فاطمه (علیهاالسلام) گفت آیا نزد تو غذائی هست که به من بدهی؟  
عرض کرد: نه، سوگند به خدائی که پدرم را به نبوّت و ترا به وصایت گرامی داشت هیچ چیز نزد من نیست و دو روز است که هیچ طعامی نداشته‌ایم جز غذای مختصری که آن را به تو داده‌ام و تو را بر خود و این دو پسرم حسن و حسین مقدّم داشته‌ام.  
علی علیه‌السلام فرمود: چرا مرا آگاه نکردی تا چیزی برایتان تهیه کنم؟  
عرض کرد: ای ابوالحسن من از خدایم شرم می‌کنم چیزی که توانائی آن را نداری بر تو تحمیل نمایم.  
علی علیه‌السلام از نزد فاطمه (علیهاالسلام) با اعتماد و حسن ظن به خدا بیرون آمد و یک دینار قرض کرد. در حالی که دینار را در دست داشت و می‌خواست برای خانواده خود چیزی خریداری کند با «مقداد بن الاسود» برخورد کرد، و این در روزی بسیار گرم بود که آفتاب از بالای سر او را می‌سوزاند و زمین در زیر پا داغ بود و او را آزار می‌داد. علی علیه‌السلام چون دید وضع او را نگران‌کننده و ناخوش‌آیند یافت، فرمود:  
مقداد، چه موضوعی در چنین وقتی ترا از خانه و خانواده‌ات  
  
[ صفحه 77]   
  
بیرون آورده است؟  
عرض کرد: ای ابوالحسن، مرا واگذار و از وضعم پرسش مکن.  
فرمود: برادر، غیر ممکن است تا از وضع تو آگاه نشوم از من بگذری.  
عرض کرد: برادر، به خاطر خدا مرا واگذار و از حالم جویا مشو.  
فرمود: برادر، ممکن نیست حالت را از من پنهان کنی.  
عرض کرده: ای ابوالحسن، اینک که اصرار داری و نمی‌پذیری می‌گویم: به خدائی که محمّد (ص) را به نبوّت و ترا به وصایت گرامی داشت مرا جز کوشش برای یافتن چیزی (که رفع گرسنگی کند) از خانه بیرون نیاورد، زیرا از نزد خانواده‌ام آمدم در حالی که از گرسنگی به خود می‌پیچیدند. هنگامی که گریه اهل و عیال را دیدم نتوانستم بر زمین قرار بگیرم و غمگین و تنها بیرون آمدم، داستان و حال من این است.  
چشمان علی علیه‌السلام گریان شد چنانکه اشک به محاسن مبارک او رسید، و به او فرمود: به آنچه سوگند یاد کردی سوگند یاد می‌کنم که مرا نیز از خانه بیرون نیاورد مگر همان چیزی که ترا از خانه بیرون آورد، و اینک دنیاری قرض کرده‌ام و ترا بر خویش مقدّم می‌دارم؛ و دینار را به او داد و خود به مسجد پیامبر (ص) بازگشت و نماز ظهر و عصر و مغرب را در مسجد خواند، وقتی رسول خدا (ص) نماز مغرب را بپای برد از کنار علی بن ابیطالب (ع) عبور کرد و او در صف اول قرار داشت و با پا به او اشاره فرمود و علی (ع) برخاست و دنبال رسول  
  
[ صفحه 78]   
  
خدا (ص) راه افتاد و جلوی یکی از درهای مسجد به پیامبر (ص) رسید و سلام کرد و رسول خدا پاسخ سلامش را داد و فرمود: ای ابوالحسن آیا نزد تو چیزی برای شام هست که همراه تو بیایم؟  
علی (ع) سر به زیر افکند و ساکت ماند و از خجالت نزد پیامبر (ص) متحیر بود که چه جوابی بدهد، و پیامبر جریان دینار را و اینکه از کجا تهیه کرده و به چه کسی داده است می‌دانست و خدای متعال به پیامبر (ص) وحی فرموده بود که آنشب را نزد علی علیه‌السلام باشد، پیامبر (ص) چون سکوت علی (ع) را مشاهده کرد فرمود: ای ابوالحسن، چرا نمی‌گوئی «نه» تا بازگردم، یا «آری» تا همراه تو بیایم؟  
علی علیه‌السلام از روی حیا و نیز به جهت احترام پیامبر (ص) عرض کرد: بفرمائید در خدمت شما هستیم.  
پیامبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و آمدند تا بر فاطمه (علیهاالسلام) وارد شدند، و آن گرامی در محراب نماز خود تشریف داشت و نمازش را تمام کرده بود، و پشت سر او دیکی قرار داشت که بخار از آن متصاعد بود، فاطمه (علیهاالسلام) چون صدای پیامبر (ص) را در خانه خویش شنید از محراب خود خارج شد و بر پیامبر (ص) سلام کرد و او عزیزترین فرد نزد پیامبر (ص) بود، پیامبر جواب سلام او را فرمود و دست مبارک بر سر او کشید و نوازش فرمود و گفت: دخترم چگونه روز به شب آوردی، خدای متعال بر تو رحمت آورد، به ما شام بده خداوند ترا بیامرزد و همانا آمرزیده است.  
  
[ صفحه 79]   
  
فاطمه (علیهاالسلام) دیک را برداشته و نزد پیامبر (ص) و علی (ع) نهاد. علی علیه‌السلام چون به غذا نظر افکند و بوی دلپذیر آن را استشمام نمود با شگفتی به فاطمه (علیهاالسلام) نگاه کرد، فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: سبحان‌اللَّه، چرا با شگفتی و سرزنش‌آمیز به من نگاه می‌کنی، آیا خلافی مرتکب شده‌ام که مستوجب آن باشم؟  
فرمود: چه بالاتر از اینکه روز گذشته به شدت سوگند یاد کردی دو روز است غذائی نیافته‌ای؟! فاطمه (علیهاالسلام) به آسمان نگاه کرد و گفت: خدای من در آسمان و زمینش آگاه است که من جز حق نگفتم.  
فرمود: ای فاطمه، این غذا از کجا برایت رسیده است که هرگز همرنگ آن ندیده‌ام و رایحه‌ای به دلپذیری آن نبوئیده‌ام و پاکیزه‌تر از آن نخورده‌ام؟!  
رسول خدا (ص) دست مبارک خویش را به میان شانه علی (ع) نهاد و اشاره‌ای کرد و فرمود: ای علی، این عوض دینار تو و پاداش دینار تو از سوی خداست «إنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ- خدای متعال هر کس را بخواهد روزی بیحساب می‌بخشد» [125] آنگاه پیامبر (ص) (از شوق و شکر) گریست و فرمود: ستایش خدایی را که شما را پیش از آنکه از دنیا بروید پاداش بخشید و ترا ای علی همانند زکریا و فاطمه را همچون مریم دختر عمران قرار داد که: «کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمَحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً [126] .  
  
[ صفحه 80]   
  
هرگاه زکریا به محراب عبادت مریم وارد می‌شد نزد او رزق و طعام می‌یافت». [127] .

### بخشش به نیازمند و گردن‌بند پربرکت

جابر بن عبداللَّه انصاری می‌گوید: یک روز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نماز عصر را با ما خواند و چون از نماز فارغ شد در قبله‌گاه نماز خویش نشست، و مردم دور او جمع بودند، در این هنگام پیرمردی از مهاجران عرب که لباسی بسیار کهنه و مندرس بر تن داشت به سوی پیامبر (ص) آمد و از پیری و ناتوانی نمی‌توانست خود را نگه دارد، رسول خدا (ص) به او رو کرد و جویای حالش شد، عرض کرد: ای پیامبر خدا، درونم گرسنه است به من غذا بده، بدنم برهنه است مرا لباس بپوشان. فقیر و مستمندم به من احسان و انعام کن.  
فرمود: چیزی ندارم به تو بدهم ولی راهنمای به خیر مانند انجام دهنده آنست، برو به خانه کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند، و در راه خدا ایثار می‌کند، برو به حجره فاطمه (علیهاالسلام). و خانه فاطمه (س) چسبیده به خانه رسول خدا (ص) بود که پیامبر (ص) آن را جدا از منزل بانوان خویش برای خود قرار داده بود.  
و فرمود: ای بلال، برخیز و او را به منزل فاطمه برسان.  
  
[ صفحه 81]   
  
پیرمرد اعرابی همراه بلال آمد و بر در سرای فاطمه (علیهاالسلام) ایستاد و با صدای بلند گفت: سلام بر شما ای خاندان نبوت و محل رفت و آمد فرشتگان و نزولگاه جبرئیل امین برای فرود آمدن وحی از سوی پروردگار جهانیان.  
فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: سلام بر تو، تو کیستی؟  
عرض کرد: پیرمردی از عرب که از سختی و مشقت مهاجرت اختیار کردم و به سوی پدرت سرور آدمیان رو آوردم، اینک ای دختر محمّد (ص) من برهنه تن و سخت گرسنه‌ام، با من احسان و مواسات کن، خداوند بر تو رحمت آورد.  
و در این هنگام فاطمه و علی و رسول خدا (ص) سه روز بود غذائی نخورده بودند، و پیامبر (ص) وضع آنان را می‌دانست، فاطمه (علیهاالسلام) دست برد و پوست دباغی شده گوسفندی را که حسن و حسین (ع) روی آن می‌خوابیدند گرفت و فرمود: ای کسی که بر در سرای ایستاده‌ای این را بگیر، امید است خداوند به رحمت خویش بهتر از آن را به تو عطا فرماید.  
اعرابی عرض کرد: ای دختر محمّد، نزد تو از گرسنگی شکوه کردم و تو پوست گوسفند به من می‌دهی من با این گرسنگی، آن را چه کنم؟  
فاطمه (علیهاالسلام) چون این سخن را از او شنید دست فرابرد و گردن‌بندی را که در گردن داشت و فاطمه دختر حمزة بن عبدالمطلب به او هدیه  
  
[ صفحه 82]   
  
کرده بود، بیرون آورد و به اعرابی داد و فرمود: این را بگیر و بفروش، امید است خداوند به جای آن چیزی بهتر از آن به تو بدهد.  
اعرابی گردن‌بند را گرفت و به مسجد رسول خدا (ص) آمد و پیامبر در میان یاران خود نشسته بود، عرض کرد: یا رسول‌اللَّه (ص) فاطمه (علیهاالسلام) این گردن‌بند را به من عطا کرد و فرمود آن را بفروش امید است خدا برایت بسازد (با آن حوائجت را برآورده سازد).  
پیامبر (ص) گریست و فرمود: چگونه ممکن است خدا برایت نسازد در حالی که فاطمه دختر محمّد بانوی همه دختران آدم آن را به تو عطا کرده است.  
«عمار بن یاسر» رحمةاللَّه علیه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا (ص) آیا به من اجازه می‌فرمائی این گردنبند را خریداری کنم؟  
فرمود: ای عمار آن را بخر، چه اگر در آن همه جن و انس شرکت جویند خدای متعال آنان را به آتش کیفر نخواهد فرمود.  
عمار گفت: ای اعرابی گردن‌بند را بچند می‌فروشی؟  
گفت: در برابر آنقدر نان و گوشت که سیر شوم، و ردائی یمانی که خود را با آن بپوشانم و در آن برای پروردگارم نماز بگزارم، و دیناری که مرا به خانواده‌ام برساند.  
و عمار در این هنگام سهم خود از غنیمت خیبر را که رسول خدا (ص) به او عطا کرده بود فروخته و چیزی از آن برایش باقی نمانده بود، گفت: به تو در برابر گردن‌بند بیست دینار و دویست درهم و یک  
  
[ صفحه 83]   
  
برد (پارچه) یمانی و شترم را می‌دهم که تو را به خانواده‌ات برساند و از نان و گوشت هم سیرت می‌کنم.  
اعرابی گفت: ای مرد بسیار سخاوتمندی، و همراه عمار رفت و عمار آنچه را تعهد کرده بود به او داد، و اعرابی نزد پیامبر (ص) بازگشت و رسول خدا (ص) به او فرمود: آیا سیر و پوشانده شدی؟  
عرض کرد: آری و بی‌نیاز شدم، پدر و مادرم فدای شما.  
فرمود: اینک فاطمه را به جهت احسانش دعا کن.  
اعرابی گفت: بار خدایا تو هماره خدای ما بوده‌ای و جز تو خدائی را پرستش نمی‌کنیم، و تو از همه جهت رازق مائی، بار خدایا به فاطمه آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده عطا کن.  
پیامبر (ص) بر دعای او آمین گفت، و به یاران خود رو کرد و فرمود: همانا خداوند مضمون این دعا را در دنیا به فاطمه عطا کرده است چرا که: من پدر او هستم و هیچ کس از جهانیان همانند من نیست، و علی (ع) شوهر اوست و اگر علی (ع) نمی‌بود هرگز برای فاطمه تا ابد همسری نبود، و خدا به فاطمه «حسن» و «حسین» را عطا کرده است و برای جهانیان همانند آن دو نیست که دو سرور نوادگان انبیاء و دو سید جوانان بهشتند.  
در مقابل پیامبر، مقداد و عمار، و سلمان قرار داشتند، به آنان فرمود: آیا برایتان (در مدح و فضائل فاطمه) بیفزایم؟  
عرض کردند: آری یا رسول‌اللَّه (ص).  
  
[ صفحه 84]   
  
فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فاطمه چون از دنیا برود و دفن شود دو فرشته سؤال‌کننده و در قبرش از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟  
می‌گوید: اللَّه پروردگار من است.  
می‌پرسند: پیامبر تو کیست؟  
می‌گوید: پدرم.  
می‌پرسند: ولی و امام تو کیست؟  
می‌گوید: همین که در کنار قبر من ایستاده است، علی بن ابیطالب (ع).  
پیامبر فرمود: آگاه باشید که من برایتان از فضائل فاطمه باز هم می‌افزایم و بیشتر بیان می‌کنم: همانا خداوند گروه بزرگی از فرشتگان را مأمور کرده است که فاطمه (علیهاالسلام) را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ نگهداری کنند، و آنان در زندگی با اویند و در قبر و پس از مرگ نیز همراه اویند و بسیار بر او و پدر و شوهر و فرزندان او درود می‌فرستند، پس آنکه مرا پس از وفاتم زیارت کند چنانست که مرا در زندگی دیدار کرده باشد، و هر کس فاطمه (علیهاالسلام) را زیارت کند مثل آنست که مرا زیارت کرده باشد. و هر کس علی بن ابیطالب (ع) را زیارت کند مثل آنست که فاطمه (علیهاالسلام) را زیارت کرده باشد، و هر کس «حسن» و «حسین» را زیارت نماید مثل آنست که علی (ع) را زیارت کرده، و هر کس ذریّه و فرزندان حسن و حسین (ع) را زیارت کند مثل آنست که آن دو را زیارت  
  
[ صفحه 85]   
  
کرده باشد.  
آنگاه عمار گردن‌بند را گرفت و با مشک خوشبو ساخت و در پارچه‌ای یمانی پیچید، و غلامی داشت به نام «سهم» که او را از غنائمی که در خیبر به او رسیده بود خریداری کرده بود، گردنبند را به غلام داد و گفت: این را به رسول خدا (ص) بده و خودت هم به پیامبر تعلق داری.  
غلام گردنبند را گرفت و خدمت پیامبر شرفیاب شد و گفته عمار را به عرض رسانید، پیامبر (ص) فرمودند: نزد فاطمه (علیهاالسلام) برو و گردنبند را به او بده و تو نیز از آن او هستی.  
غلام گردنبند را به خدمت فاطمه (علیهاالسلام) برد و فرموده پیامبر را به اطلاع او رسانید، فاطمه (علیهاالسلام) گردنبند را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام خندید، فاطمه (علیهاالسلام) پرسید: از چه می‌خندی ای غلام؟  
عرض کرد: برکت فراوان این گردنبند مرا خندان ساخته است که گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را لباس پوشاند و فقیری را بی‌نیاز ساخت و بنده‌ای را آزاد کرد، و خود گردنبند هم به صاحبش برگشت! [128] .

### چادر نورانی

یکبار علی علیه‌السلام مقداری جو از یک یهودی به وام گرفت،  
  
[ صفحه 86]   
  
یهودی در گرو وام چیزی طلبید، علی علیه‌السلام چادری پشمین متعلق به فاطمه (علیهاالسلام) را نزد یهودی به گرو نهاد، یهودی آن را در اطاقی گذاشت و چون شب شد زن او برای کاری به آن اطاق وارد شد و مشاهده کرد نوری در آنجا می‌درخشد که همه اطاق از آن روشن است. نزد شوی خود بازگشت و خبر داد که در آن اطاق نوری بزرگ و درخشان دیده است، یهودی از گفتار زنش شگفت‌زده شد و فراموش کرده بود که در آن اطاق چادر فاطمه (علیهاالسلام) است، با شتاب برخاست و به آن اطاق درآمد و مشاهده کرد نور لباس مزبور از هر سو شعاع‌افکن است چنانکه گویی ماه درخشانی از نزدیک می‌تابد، تعجب کرد و بیش از پیش در محل لباس خیره شد و دریافت که آن نور از چادر فاطمه (علیهاالسلام) است، از خانه بیرون آمد و نزد وابستگانش شتافت و زنش نیز وابستگان خود را خبر کرد و حدود هشتاد تن از یهودیان گرد آمدند و این موضوع را مشاهده کردند و همه به دین اسلام درآمدند. [129] .

### لباس بهشتی برای بانوی مطهری که لباس ندارد

و نیز یکبار برخی از یهودیان عروسی داشتند به همین جهت نزد پیامبر (ص) آمده و گفتند: ما حق همسایگی داریم، از شما خواهش می‌کنیم دخترتان فاطمه را به خانه ما بفرستی تا عروسی ما به وجود او  
  
[ صفحه 87]   
  
زیبنده‌تر شود، و در این دعوت بسیار اصرار کردند.  
پیامبر (ص) فرمود: او همسر علی بن ابیطالب و به فرمان اوست (یعنی باید اجازه آمدن او را از علی علیه‌السلام بگیرید).  
آنان از پیامبر خواهش کردند که نزد علی (ع) برای این دعوت واسطه شود، و یهودان در این عروسی همه‌گونه لوازم فراهم کرده و زینت و زیور چشمگیری گرد آورده بودند، و گمان می‌بردند که فاطمه (علیهاالسلام) با لباس مندرس و کهنه‌اش شرکت می‌کند، و می‌خواستند او را خوار و خفیف کرده باشند!  
در این هنگام «جبرئیل» لباسی بهشتی آورد با زینت و زیوری که همانندش را ندیده بودند، و فاطمه (علیهاالسلام) آن را پوشید و بینندگان از رنگ و بوی خوش آن شگفت‌زده شدند، و چون به خانه یهودان وارد شد زنان یهود در برابرش به سجده افتادند و جلوی او بر زمین بوسه می‌زدند و بسیاری از یهودیان به جهت همین اعجاز، اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند [130] .

### فرشتگان به فاطمه کمک می‌کنند

«ابوذر» رحمةاللَّه علیه می‌گوید: یکبار رسول خدا (ص) مرا فرستاد که علی (ع) را فراخوانم، به خانه علی (ع) آمدم و او را صدا کردم کسی  
  
[ صفحه 88]   
  
جوابم نداد، و آسیای دستی داخل خانه خود به خود می‌گشت و کسی کنار آن نبود، دوباره علی علیه‌السلام را صدا کردم بیرون آمد و رسول خدا (ص) با او سخن گفت و به او چیزی فرمود که نفهمیدم، آنگاه من گفتم: از آسیایی که در خانه علی (ع) است شگفت‌زده‌ام که خود به خود می‌گشت و کسی کنار آن نبود! پیامبر (ص) فرمودند: دخترم فاطمه چنانست که خداوند قلب و اعضای او را از ایمان و یقین پر ساخته و خدا از ضعف و ناتوانی او آگاه است و او را در زندگیش کمک می‌فرماید و کفایت می‌کند، آیا نمی‌دانی که خداوند فرشتگانی دارد که مأمور کمک به خاندان محمّدند (ص)؟ [131] .

### ایثار اهل بیت و نزول سوره هل اتی

عموم راویان شیعه و سنی نقل کرده‌اند که امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و خادمه آنان «فضّه» طبق نذری که کرده بودند سه روز روزه گرفتند، شب اوّل هنگام افطار فقیری در زد علی علیه‌السلام افطار خود را به او داد، سایرین نیز به او اقتدا کرده و افطار خود را به فقیر دادند و با آب افطار کردند، شب دوم یتیمی در زد و باز افطار خود را به او دادند. شب سوم نیز اسیری آمد و چیزی طلبید باز افطار خود را به او دادند، آنگاه از سوی خدای متعال  
  
[ صفحه 89]   
  
سوره «هَلْ اَتی عَلَی الْاِنْسانِ» نازل شد [132] و در آن آیه «وَ یُطْعَمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّه مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ اَسیراً» اشاره به ایثار و انفاق آن بزرگواران دارد، و برخی از علماء فرموده‌اند که در این سوره مبارکه همه‌گونه نعمتهای بهشتی ذکر و وعده شده امّا از «حوری‌ها و زنان بهشتی» هیچ ذکری نشده و این به احترام بانوی بانوان فاطمه (علیهاالسلام) است. [133] تفصیل این داستان را در تفاسیر شیعه و سنّی و از جمله در تفسیر معروف «کشّاف» تألیف عالم و مفسّر بزرگ سنّی «جار اللَّه زمخشری» می‌توان یافت.

### فاطمه یکی از معصومین است

به تصریح و اعتراف عموم و راویان و مفسران شیعه و بسیاری از علماء و مفسرین سنّی آیه «تطهیر»: «أَنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِرَّکُمْ تَطْهیراً» [134] در مورد امیر مؤمنان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده [135] و منظور از اهل‌بیت معصوم پیامبر (ص) همین بزرگوارانند و همانطور که مفسّران بزرگ نوشته‌اند آیه  
  
[ صفحه 90]   
  
دلالت بر معصوم بودن آنان دارد. و نیز دهها روایت و استدلال دیگر در این زمینه هست که علاقمندان می‌توانند برای اطلاع بیشتر به کتابهای مفصل مراجعه نمایند، در این جا به نقل یک روایت اکتفا می‌کنیم:  
«نافع بن ابی‌الحمراء» می‌گوید: من هشت ماه حاضر بودم و پیامبر (ص) را می‌دیدم که هر روز هنگامی که برای نماز صبح بیرون می‌آمد به در خانه فاطمه (علیهاالسلام) می‌رفت و می‌فرمود:  
«السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ‌الْبَیْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، الصَّلاة، إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ‌الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَّکُمْ تَطَْهیراً» سلام بر شما ای اهل‌بیت و رحمت و برکتهای خدا بر شما باد، وقت نماز است، همانا خدای متعال اراده فرموده است که از شما اهل‌بیت هر گونه ناپاکی را دور سازد و پاکتان سازد پاک ساختنی. [136] .

### همراهان پیامبر در مباهله

به تصریح عموم راویان و تواریخ و تفاسیر، زهرا (علیهاالسلام) یکی از پنج نفری است که در مباهله پیامبر (ص) با مسیحیان نجران شرکت داشته و این موضوع اضافه بر آنکه خود فضیلتی بزرگ محسوب می‌شود از قوی‌ترین دلایلی نیز می‌باشد که روشن می‌سازد، اهل‌بیت معصوم،  
  
[ صفحه 91]   
  
پیامبر (ص)، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند و دیگر وابستگان و ازواج پیامبر در این خصوصیت شرکتی ندارند.  
خلاصه‌ای از داستان مباهله چنین است:  
گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر (ص) آمدند و در مورد عیسی علیه‌السلام با آن حضرت گفتگو کردند، پیامبر (ص) این آیه را بر آنان فروخواند: «إنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَاللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلْقَهُ مِنْ تُرابٍ» [137] مثل (خلقت) عیسی (که بدون پدر خلق شده) نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است که خدا او را (بدون پدر و مادر) از خاک آفرید.  
مسیحیان قانع نشدند و اعتراض کردند، و آیه مباهله بر پیامبر نازل شد و خداوند فرمان داد:  
«فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالُوْا نَدْعُ أَبْنائَنا وَ أَبْنائَکُمْ وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبینَ» [138] .  
هر کس پس از آنچه از دانش به تو رسیده در مورد عیسی با تو محاجّه کرد بگو بیائید فراخوانیم پسرانمان را و پسرانتان را و زنانمان را و زنانتان را و جانهامانرا و جانهاتان را آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.  
مباهله آنست که دو طرفی که با هم در موضوعی اختلاف و تخاصم دارند علیه هم نفرین کنند و از خدا بخواهند که لعنت و عذاب  
  
[ صفحه 92]   
  
را بر طرفی که باطل است فرود آورد، و این کار فقط از پیامبران راستین که ارتباط واقعی با خدا دارند برمی‌آید.  
مسیحیان نجران ابتدا پذیرفتند و قرار شد فرادای آن روز مباهله شود، اما وقتی از نزد پیامبر رفتند در میان خود به گفتگو پرداختند، واسقف به آنان گفت: اگر فردا با فرزندان اهل‌بیتش آمد از مباهله با او بپرهیزند و اگر با اصحابش آمد چیزی نیست (و پیامبر واقعی نخواهد بود).  
فردای آن روز پیامبر همراه امیر مؤمنان علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین صلوات‌اللَّه علیهم برای مباهله آمد و در برابر مسیحیان بر خاک نشست و به اهل‌بیت فرمود هنگامی که من دعا کردم شما آمین بگوئید. مسیحیان از مشاهده هیأت او بسیار بیمناک شدند و اعتراف کردند که روش او همانند سایر انبیای راستین است و از او خواستند که از مباهله منصرف شود و با آنان مصالحه نماید و با پرداخت اموالی به عنوان مصالحه بازگشتند. [139] .  
  
[ صفحه 93]

### گریه بر گرسنگی پدر

«عبداللَّه بن الحسن» می‌گوید: یک بار رسول خدا (ص) بر فاطمه (علیهاالسلام) وارد شد. فاطمه (علیهاالسلام) پاره‌ای نان جو خشک خدمت پیامبر آورد و پیامبر (ص) با آن افطار کرد، آنگاه فرمود: دخترم این اولین نانی است که پدرت از سه روز پیش تاکنون خورده است.  
از این کلام، فاطمه شروع به گریستن کرد و پیامبر (ص) به دست مبارک خویش چهره او را نوازش می‌فرمود و اشکش را پاک می‌کرد. [140] .

### احترام فاطمه نزد پیامبر

از «عائشه» نقل کرده‌اند که: فاطمه (علیهاالسلام) هرگاه بر رسول خدا وارد می‌شد برای او از جای خود برمی‌خاست و سر فاطمه را می‌بوسید و او را بر جای خود می‌نشاند، و هرگاه پیامبر نزد فاطمه (علیهاالسلام) می‌رفت تا فاطمه را ملاقات کند با یکدیگر روبوسی می‌کردند و با هم می‌نشستند. [141] .  
  
[ صفحه 95]

## کودکان خانه فاطمه

با توجه به شخصیت آسمانی و قداست و عصمت فاطمه علیهاالسلام، بدیهی است که آن گرامی در جمیع امور و از جمله در پرورش فرزند و وظیفه مادری، برترین اسوه و الگوی بانوان اسلام است، خدای متعال در مدت زندگی مشترک امیر مؤمنان علی و بانوی بانوان فاطمه علیهماالسلام، پنج فرزند به آنان عطا فرمود، سه پسر و دو دختر که به ترتیب: امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، زینب کبری، ام‌کلثوم، و محسن نام دارند، چهار تن از این فرزندان باقی ماندند ولی «محسن» در هجوم مأموران به خانه علی علیه‌السلام و قرار گرفتن زهرا (علیهاالسلام) میان در و دیوار، سقط شد.  
بدون تردید پرورش در دامان مادری چون فاطمه (علیهاالسلام) در شکل‌گیری شخصیت والای فرزندان بسیار موثر بوده است، مادری که حتی در نوازشهای مادرانه‌اش در سنین خردسالی کودک از مسائلی والا سخن می‌گفت و فرزند را برای مسئولیتهای خطیر پرورش می‌داد؛  
  
[ صفحه 96]   
  
به این روایت توجه کنید:  
هنگامی که امام حسن علیه‌السلام خردسال بود فاطمه (علیهاالسلام) با او بازی می‌کرد و او را بالا و پائین می‌انداخت و می‌فرمود:  
  
أَشْبِهْ أَباکَ یا حَسَن   
وَ اخْلَعْ عَن الْحَقِّ الرَّسَن  
  
وَ اعْبُدْ إِلهاً ذامِنَن   
وَ لا تُوالِ ذَا الْإِحَن  
  
یعنی: ای حسن همچون پدرت باش، و بند از حق بردار.  
و خدای نعمت بخش احسان‌کننده را پرستش کن، و با دشمن کینه‌توز دوستی مکن. [142] .  
همین فراز کوتاه، نمایانگر بینش الهی فاطمه (علیهاالسلام) و نمودار روشن مادری اوست، مادر مهربانی که در شعر و ترانه کودکانه نیز دفاع از حق و پرستش خدای متعال را در گوش فرزند دلبند خویش زمزمه می‌کند، و ذهن حساس طفل را به سوی نور و ایمان، جهت می‌بخشد.  
والایی تربیت فرزندان زهرا (علیهاالسلام) بی‌نیاز از توصیف، و تاریخ بهترین گواه شخصیت نورانی آن گرامیان است، دو پسر که هر دو پیشوا و امام بودند و پیامبر (ع) در مورد آنان می‌فرمود: «دو سید جوانان بهشتند»، [143] دو امام بزرگوار که یکی در اوج سستی و فریب‌خوردگی جامعه‌ای ناآگاه، با صبر و تحملی دشوار و با صلحی کارساز و فریب‌ساز موجب تداوم راه حق و حفظ معدودی راه‌یافتگان و پویندگان راه خاندان نبوت  
  
[ صفحه 97]   
  
گردید و نیز باعث بیداری و آگاهی جامعه و بر ملا شدن چهره تزویر و نفاق ستمگران اموی شد، و دیگری با حماسه‌ای خونین، تاریخ را به مسیر تازه‌ای رهنمون گشت و درخت اسلام را از خزان جاهلیت توطئه‌سازان دربار خلافت‌های آنچنانی نجات بخشید...  
و دو دختر که صحنه‌های کربلا و سفر اسارت و خطابه‌های آنان در کوفه و شام معرف بزرگ‌منش و والایی گوهر آن بزرگواران و خاندان ایشان است.  
توجه پیامبر (ص) نیز به فرزندان فاطمه (علیهاالسلام) بسیار چشمگیر و خود سند فضیلت دیگری است، و نیز گواه ارتباط سرنوشت اسلام با فرد فرد اعضای این خانواده نور می‌باشد:  
امام حسن علیه‌السلام در سال دوم هجرت [144] متولد شد و او را خدمت پیامبر بردند و آن بزرگوار در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ اقامه فرمود، و در روز هفتم فرمان داد سر طفل را بتراشند و هم وزن موی آن نقره صدقه داد و نیز گوسفندی را برای او ذبح و بین مستمندان تقسیم کرد؛ سال بعد امام حسین علیه‌السلام به دنیا آمد و پیامبر (ص) در مورد او نیز همین‌طور عمل فرمود. [145] .  
رسول اکرم (ص) با حسن و حسین علیهماالسلام بازی می‌کرد و  
  
[ صفحه 98]   
  
بسیار آنان را می‌بوسید و بر سینه می‌فشرد و مکرراً مقامات عالی و شخصیت آسمانی و امامت آن دو را به مردم گوشزد می‌فرمود، از گفته‌های مشهور پیامبر (ص) است که در مورد آن دو می‌فرمود: «هذانِ إِبْنایَ إِمامانِ قاما أوْ قَعَدا- این دو فرزند من دو پیشوا و امامند چه قیام کنند و چه قیام نکنند». [146] .  
و یا می‌فرمود: «اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ- حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند». [147] .  
«ابوهریره» با آنکه از مزدوران معاویه است اعتراف می‌کند که: پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را بر شانه مبارک خویش عمل می‌فرمود، در بین راه گاهی حسن را می‌بوسید و گاهی حسین را، مردی عرض کرد: یا رسول‌اللَّه، این دو کودک را دوست داری؟  
فرمود: آری، هر کس حسن و حسین را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است. [148] .  
گاهی پیامبر (ص) از فاطمه (علیهاالسلام) می‌خواست که حسن و حسین را نزد او ببرد، وقتی آنان را خدمت آن بزرگوار می‌برد آن دو را به سینه  
  
[ صفحه 99]   
  
می‌چسباند و مانند گل می‌بویید. [149] .  
«جابر» می‌گوید: روزی به خانه رسول خدا (ص) وارد شدم، دیدم حسن و حسین (ع) بر پشت آن بزرگوار سوارند و پیامبر (ص) با دست و پا برای آنان راه می‌رود و می‌فرماید: بهترین شتر شتر شماست و شما نیز بهترین سوارانید. [150] .  
«یعلی عامری» می‌گوید: روزی رسول خدا (ص)، حسین (ع) را دید که با کودکان به بازی مشغول است، دست مبارک خود را پیش آورد تا حسین را بگیرد، و او به این سوی و آن سوی می‌دید، پیامبر (ص) آنقدر حسین را خنداند تا سرانجام او را گرفت، آنگاه دستی زیر چانه و دست دیگر پشت گردن او نهاد و دهان مبارک خویش بر لبهای او گذاشت و می‌بوسید و می‌فرمود: حسین از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته است، حسین فرزند دختر من است. [151] .  
  
[ صفحه 101]

## پس از پیامبر

### اشاره

... از سقیفه باید آغاز کنیم.  
دروغگوست کسی که زندگی فاطمه (علیهاالسلام) را بنویسد و بر سقیفه پرده بکشد.  
خام است آنکه بدبختیهای مسلمین را در تاریخ اسلام بررسی کند و سقیفه را نادیده گذارد.  
در سقیفه حقیقت ایمان و نفاق رقم زده شد، نفاق بر مسند نشست و ایمان سنگر گرفت، نفاق چیره شد و ایمان مبارزه آغاز کرد، نفاق در کفه اکثریت قرار گرفت و ایمان در اقلیت ماند، نفاق هجوم آغاز کرد و ایمان صبوری پیشه ساخت، نفاق کینه‌های خویش آشکار کرد و ایمان آماج حمله‌ها شد...  
در سقیفه آزمایش الهی با صراحت به صحنه آمد و جز معدودی دردمند راه خدا از این صحنه روسفید بیرون نیامدند، سقیفه عرصه زشتترین ننگهای امّت پس از پیامبر شد، سقیفه خلافت الهی را بازیچه  
  
[ صفحه 102]   
  
هوس و حسد ساخت، سقیفه درب خانه علی (ع) را سوزاند و پهلوی زهرا را شکست، و خون «مالک بن نویره» را بر خاک ریخت و زن او را مورد تجاوز «خالد بن ولید» قرار دارد، سقیفه جنگ جمل را شعله‌ور ساخت و معاویه‌پرستان را در صفین روبروی علی (ع) قرار داد، و ابلهان خوارج را به قتلگاه نهروان کشاند... سقیفه در محراب کوفه شمشیر بر فرق امیر مؤمنان فرود آورد، و در ساباط مدائن بر روی امام مجتبی (ع) خنجر کشید، سقیفه معاویه را بر گردن ملت سوار کرد و خلافت را به سلطنت تبدیل نمود و یزید را ولیعهد ساخت، سقیفه سرور شهیدان را به کربلا کشاند، سقیفه سر حسین (ع) را بر نیزه زد... [152] .  
آری از سقیفه باید آغاز کرد... و زندگی فاطمه را روبروی سقیفه باید دید، ماه در دل شب جلوه‌ای دیگر دارد، فاطمه (علیهاالسلام) را نیز باید در سیاهترین شب نفاق مشاهده کرد، آنگاه که خورشید رسالت افول کرد ماه عصمت درخشید، انوار فریاد فاطمه از ورای قرون سیاهی این شب را شکافت و تلألؤ اشک او ستارگان راهنمای گمگشتگان در این شب ظلمانی شد... در سقیفه پرده‌ای سیاه شدند، سدّی شوم بنا کردند، تا با فروشدن آفتاب نبوّت، امامت جانشین آن نشود، و فاطمه (علیهاالسلام) قامت برافراشت با پرچمی از درد، و با فریادی فراتر از سامعه زمان بر آنان  
  
[ صفحه 103]   
  
شورید و پرده ستبر تاریکیها را شکافت و نگذاشت در این سوی پرده، نسلها به تیرگی شب نفاق کور بمانند، و با هر چه در توان داشت، با اشک، با ناله، با فریاد، با خون خود، با پنهان داشتن قبر خویش، حقیقتی را که بر آن توطئه سکوت داشتند به آیندگان ابلاغ کرد و چهره حقیقت را از پس نقاب تزویر بر ملا ساخت.  
چنین است که فاطمه علیهاالسلام مادر دردمند ایمان است، همچنانکه مادرش خدیجه (علیهاالسلام) مادر اسلام بود. خانه خدیجه در مکه دژ مسلمین در برابر شرک جاهلی بود و بیت‌الاحزان فاطمه (علیهاالسلام) در مدینه سنگر مؤمنین در برابر سپاه مزوّر نفاق است.  
در خانه خدیجه مسلمانان توش و توان می‌یافتند و تنزیل قرآن را فرامی‌گرفتند، در بیت‌الاحزان فاطمه (علیهاالسلام) مؤمنان مرز ایمان و نفاق را می‌شناسند و تأویل قرآن را می‌آموزند.  
از خانه خدیجه اسلام بالید و برآمد تا خورشید جزیرةالعرب شد و بتهای سنگی شکست و کعبه تطهیر گشت... از بیت‌الاحزان فاطمه ایمان می‌بالد و بتهای جاندار نفاق می‌شکند و دل تطهیر می‌شود.  
در خانه خدیجه نبوّت سنگر گرفت، در بیت‌الاحزان فاطمه امامت به مبارزه ایستاده است:  
پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) در ماه دوم سال یازدهم هجری (روز بیست و هشتم ماه صفر)، دو ماه و نیم پس از آنکه در غدیر خم امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را به جانشینی خود نصب فرمود، در خانه  
  
[ صفحه 104]   
  
خود رحلت کرد در حالی که علی علیه‌السلام سر مبارک او را در آغوش داشت. [153] .

### معرفی عترت

پیامبر (ص) اضافه بر معرفی‌های مکرر در طول مدت رسالت، و اضافه بر آنکه در هر فرصتی مقام اهل‌بیت و علاقه و احترام خویش نسبت به فاطمه (علیهاالسلام) و فرزندان او، و نیز مقام علمی و سبقت ایمان و فضایل علی علیه‌السلام را گوشزد می‌کرد [154] ، و اضافه بر تعیین و نصب و معرفی رسمی آن گرامی در غدیر خم به عنوان امام و جانشین پس از خود، در همین ایام کوتاه پس از غدیر نیز به وسائل گوناگون امت را به پیروی از خاندان پاک خویش تشویق می‌فرمود، چنانکه در موارد مختلف و نیز در آخرین خطبه‌ای که برای مردم در مسجد بیان فرمود صریحا اعلام داشت «إِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ: کِتابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتی أَهْلَ‌بَیَْتی، ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلّوُا اَبَداً- همانا من دو یادگار گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا، و خانواده خودم را که اگر به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نخواهید شد» [155] .  
  
[ صفحه 105]

### سپاه اسامه

و نیز برای جلوگیری از کارشکنی منافقانی که پیامبر (ص) می‌دانست با حکومت و امامت علی علیه‌السلام مخالفند و علیه او توطئه می‌کنند [156] ، سپاهی به فرماندهی جوانی به نام «اسامة بن زید» تعیین فرمود که به سوی «موته» در شام بروند. در سپاه اسامه، مهاجرین و انصار، و از جمله «ابوبکر» و «عمر» و «ابوعبیده جراح» و دیگران بودند، و پیامبر (ص) برای حرکت این سپاه بسیار تأکید می‌فرمود، حتی اسامه پرسید:  
  
[ صفحه 106]   
  
اجازه می‌فرمائید ما باشیم تا خداوند شما را شفا عنایت فرماید؟  
پیامبر فرمود: از شهر خارج شوید و با نام خدا حرکت کنید!  
و نیز با تأکید می‌فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَیْشِ اُسامَةَ- خدا لعنت کند هر کس را که از سپاه اسامه جدا شود و آن را ترک کند»، [157] در عین حال ابوبکر و عمر لشکر اسامه را ترک کرده و به مدینه بازگشتند!

### گریه و خنده‌ی فاطمه در کنار پدر

بیماری پیامبر هر ساعت سنگین‌تر و حال آن گرامی بدتر می‌شد، با توجه به علاقه غیر عادی زهرا علیهماالسلام به پیامبر (ص)، طبیعی است که آن بانوی گرامی بیش از همه در مورد حال پیامبر (ص) و نیز در مورد عواقب فقدان او نگران می‌بود، شدت وابستگی قلبی زهرا (علیهاالسلام) را به پیامبر (ص) در این روایت باید مشاهده کرد که نقل کرده‌اند:  
پیامبر (ص) در بستر وفات، به زهرا (علیهاالسلام) که کنار او نشسته بود پنهان از دیگران چیزی فرمود و فاطمه گریان شد، آنگاه سخن دیگری به او فرمود که او شاد و خندان شد، برخی که شاهد این منظره بودند بعدها از فاطمه (علیهاالسلام) در مورد آن گریه و خنده سؤال کردند، فرمود: پیامبر (ص) ابتدا از رحلت و وفات خود به من خبر داد و من گریستم، سپس به من فرمودند تو اولین نفر از اهل‌بیت هستی که به من ملحق می‌شوی، و من از این جهت (که پس از پیامبر مدت درازی زنده نمی‌مانم و زودتر از  
  
[ صفحه 107]   
  
دیگران به پیامبر ملحق می‌شوم) خندان شدم. [158] .  
و نیز «عبداللَّه بن عباس» می‌گوید: رسول خدا (ص) در بستر وفات به شدت گریست چنانکه اشکش محاسن مبارک او را تر کرد، به او عرض کردند: ای رسول خدا برای چه گریه می‌کنی؟  
فرمود: برای ذریه و فرزندان خود و آنچه شریران امتم پس از من نسبت به آنان مرتکب می‌شوند می‌گریم! گویا فاطمه را می‌بینم که پس از من مورد ظلم و ستم واقع شده و فریاد می‌زند «آه پدر جان» و هیچ کس او را یاری نمی‌کند.  
فاطمه (علیهاالسلام) این موضوع را شنید و به گریه درآمد، پیامبر (ص) فرمود: دخترم گریه نکن.  
عرض کرد: برای آنچه پس از تو بر سرم بیاورند گریه نمی‌کنم، بلکه برای فراق و دوری شما می‌گریم.  
فرمود: مژده باد تو را ای دختر محمد که زود به من خواهی پیوست، و تو اولین نفر از اهل‌بیت منی که به من ملحق خواهی شد. [159] .

### درگذشت پیامبر

سرانجام روح پیامبر عزیز صلی اللَّه علیه و آله به باغ ملکوت پر کشید، و زهرا علیهاالسلام را در اندوه و مصیبتی بزرگ باقی گذاشت. فقدان پیامبر (ص) برای زهرا (علیهاالسلام) بسیار اندوه‌بار و سنگین بود، در روایات  
  
[ صفحه 108]   
  
ذکر شده که آن گرامی پس از پیامبر شب و روز در گریه و اندوه و عزاداری بود، و گاه از شدّت گریه بیهوش می‌شد [160] و «آنقدر بر پیامبر گریست که مردم مدینه آزرده شدند و به او اعتراض کردند که با گریه بسیارت ما را آزار می‌دهی! و زهرا (علیهاالسلام) بعد از آن به گورستان و قبور شهداء می‌رفت و آنچه می‌خواست می‌گریست و باز می‌گشت» [161] .  
علی علیه‌السلام می‌فرماید: «من پیامبر (ص) را در همان پیراهنش غسل دادم، و فاطمه (علیهاالسلام) از من درخواست می‌کرد که آن پیراهن را به او نشان دهم، و (چون پیراهن را به او نشان دادم) آن را بوئید و بیهوش شد، و من چون چنین دیدم آن پیراهن را از او پنهان کردم». [162] .  
  
[ صفحه 109]

## فاجعه

### غصب خلافت

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام با همراهی برخی از بستگان به کار تجهیز و دفن و عزاداری پیامبر اشتغال داشت که گروهی از مهاجر و انصار در محلی به نام «سقیفه بنی‌ساعده» گرد آمدند و برخلاف فرمان خدا و پیامبر (ص) از پیش خود به تعیین خلیفه پرداختند، و سرانجام باند ابوبکر و عمر و ابوعبیده جرّاح، با یک نوع بازی سیاسی، توانستند ابوبکر را خلیفه سازند و قبیله «اوس» به رقابت با قبیله «خزرج» و برای آنکه مبادا رئیس خزرج «سعد بن عباده» به ریاست برسد، پیشدستی کرده و با ابوبکر بیعت کردند، و بدین ترتیب هنوز جنازه مطهّر و عزیز پیامبر (ص) بر زمین بود که اساس غصب و تحریف در خلافت را استوار ساختند و حق مسلم و منصوص امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را به تاراج غصب بردند [163] .  
  
[ صفحه 110]   
  
«براء بن عازب» یکی از صحابه پیامبر (ص) می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رحلت فرمود متحیّر و سرگردان شدم و حالتی دیوانه‌وار یافتم و با آنکه برای وفات پیامبر (ص) بسیار اندوهناک بودم برخاستم تا به سوی بنی‌هاشم که نزد پیامبر بودند بروم، و متوجه بودم که ببینم از معروفین قریش و سران قوم در اینجا کسی هست یا خیر؟ و من همچنان مبهوت و جویای سران قوم می‌بودم که یک وقت دریافتم ابوبکر و عمر در این جماعت نیستند آنگاه خبر رسید که در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمده‌اند، و دیگری می‌گفت مردم با ابوبکر بیعت کردند!  
من دیگر درنگ نکردم و بیرون آمدم و دیدم ابوبکر می‌آید و عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح و گروهی از اهل سقیفه همراه او بودند، و لباسهای صنعانی پوشیده بودند و در راه بر هر کس عبور  
  
[ صفحه 111]   
  
می‌کردند او را فریب داده پیش می‌کشیدند و خواهی نخواهی دست او را بر دست ابوبکر می‌سودند و از او بیعت می‌گرفتند!! [164] .  
آری، هنوز پیکر پاک پیامبر عزیز (ص) به خاک نرفته بود که، توطئه علیه علی علیه‌السلام را عملی ساختند، و این غصب و تحریف و گمراهی برای زهرا علیهاالسلام و سایر اهل‌بیت فاجعه دیگری بود که بر مصیبت فقدان پیامبر (ص) اضافه می‌شد...

### هجوم به خانه‌ی علی

بدیهی است که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام، و معدودی انگشت‌شمار از مؤمنان نظیر سلمان و ابوذر و مقداد و... در برابر این گمراهی مقاومت می‌کردند، نهایت آنکه امیر مؤمنان (ع) به جهت نوپا بودن اسلام و نزدیکی مردم با زمان جاهلیت و کفر، و برای آنکه در صفوف امت تفرقه شکننده‌ای ایجاد نشود و اسلام همچنان حاکم باشد و پیشرفت کند و مستقر شود، چاره‌ای نداشت جز آنکه از خشونت و جنگ و ستیز تا سر حد امکان خودداری نماید، و با مدارا و مرافقت ظلمت و گمراهی را- ولو در دراز مدت- خنثی سازد [165] و به همین جهت است که می‌بینیم آن شهسوار شیردل میدانهای نبرد که سوزش شمشیرش را  
  
[ صفحه 112]   
  
گردان عرب بر گرده خویش دریافته بودند اینک در برابر غاصبان با نهایت تواضع و بردباری برخورد می‌کند، در حالی اگر مصلحت در مقابله و خشونت بود به کمترین کوششی می‌توانست آنان را از میان بردارد و اتفاقا امیر مؤمنان (ع) خود در آغاز هجوم مأموران به خانه آن گرامی، بهترین مطلب اشاره فرموده است، در این زمینه به متن روایات توجه کنیم:  
«سلمان فارسی» و «عبداللَّه بن عباس» و برخی راویان دیگر روایت کرده‌اند: روزی که پیامبر (ص) رحلت فرمود هنوز پیکر مطهر او مدفون نشده بود که مردمان پیمان شکستند و به راه انحراف رفتند و بر مخالفت فرمان او گرد آمدند، و علی علیه‌السلام به کار تدفین پیامبر (ص) اشتغال داشت تا از غسل و کفن و حنوط و دفن پیامبر (ص) فارغ شد، آنگاه به گردآوری قرآن روی آورد و برای انجام وصیت رسول خدا (ص) (در مورد جمع‌آوری قرآن) از مردم مشغول ماند.  
عمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کرده‌اند جز این مرد و خاندان او، کسی را نزد او بفرست، ابوبکر پسر عموی عمر را که «قنفذ» نام داشت به سوی علی علیه‌السلام فرستاد و به او گفت نزد علی برو و به او بگو خلیفه رسول خدا ترا فرامی‌خواند!  
و مکرر او را فرستادند و علی (ع) از آمدن نزد ایشان خودداری کرد، عمر خشمگین برجست و به «خالد ولید» و «قنفذ» و گروهی که دور او بودند فرمان داد هیزم و آتش بیاورند، و به خانه علی و فاطمه  
  
[ صفحه 113]   
  
صلوات‌اللَّه علیهما رفتند، و فاطمه (علیهاالسلام) در آن سوی درب نشسته بود در حالی که (جهت عزا) سر خویش را بسته و اندامش از مصیبت وفات پیامبر (ص) نحیف و لاغر شده بود.  
عمر پیش آمد و در زد و فریاد برداشت: ای پسر ابوطالب در راه باز کن!  
فاطمه (علیهاالسلام) پاسخ داد: ای عمر چکار بما داری که ما را با مصیبتمان وانمی‌گذاری؟  
عمر گفت: در را باز کن وگرنه خانه را به روی شما آتش می‌زنیم!  
فاطمه (علیهاالسلام) پاسخ داد: ای عمر آیا از خدای عزوجل نمی‌ترسی که بر خانه من (بدون اجازه) وارد می‌شوی و به منزل من هجوم می‌آوری؟  
عمر آتش خواست، و بر در آتش افکند و آن را سوزاند و شکست، فاطمه (علیهاالسلام) جلوی او را گرفت و فریاد زد: پدر جان یا رسول‌اللَّه.  
عمر شمشیر را با غلاف آن بالا برد و بر پهلوی او کوفت، فاطمه (علیهاالسلام) ناله کرد، عمر تازیانه بر بازوی او زد، فاطمه فریاد زد: پدر جان.  
در این هنگام علی علیه‌السلام برجست و گریبان عمر را گرفت و او را فروکشید و بر زمین کوفت و بینی و گردن او را رنجه کرد، و می‌خواست او را بکشد اما گفتار رسول خدا (ص) که او را به صبر و طاعت وصیت فرموده بود به یاد آورد، و فرمود:  
  
[ صفحه 114]   
  
«به خدائی که محمّد را به پیامبری مکرم داشت ای پسر صهّاک [166] اگر تقدیر و فرمان الهی از قبل نبود هر آینه درمی‌یافتی که نمی‌توانی به خانه من داخل شوی».  
عمر کمک طلبید، و گروهی آمدند و به خانه وارد شدند و بر علی (ع) ازدحام کرده او را گرفتند و ریسمانی به گردن او افکندند و او را کشان‌کشان می‌بردند، فاطمه (علیهاالسلام) جلوی منزل میان آنان و علی (ع) حائل شد و مانع آن گردید که علی علیه‌السلام را ببرند. قنفذ به او حمله کرد و با تازیانه چنان فاطمه (علیهاالسلام) را مضروب ساخت که هنگام وفات هنوز اثر تازیانه بر بازوی زهرا (علیهاالسلام) همچون دستبندی آشکار بود، و نیز زهرا (علیهاالسلام) را میان در و دیوار قرار داده فشرد به طوری که یک دنده او شکست و جنینش سقط شد و به همین جهت همواره بیمار و بستری بود تا به شهادت رسید، صلّی اللَّه علیها. [167] و نیز در برخی روایات ذکر شده که...  
  
[ صفحه 115]   
  
در جریان هجوم به منزل چنان سیلی به صورت زهرا (علیهاالسلام) زد که گوشواره آن گرامی گسیخت و فروافتاد و درب را چنان به پهلوی او کوفت که پهلو شکست و جنینش سقط شد. [168] [169] .

### تصمیم به نفرین

آری زهرا (علیهاالسلام) با تمام توان خویش از امیر مؤمنان (ع) دفاع می‌کرد، و به همین جهت مهاجمان بر بازوان مطهّر او تازیانه زدند تا دست از علی (ع) بدارد، و سرانجام که با ضرب و جرح و شکستن پهلو و سقط جنینش، علی (ع) را از او گرفتند، باز زهرا (علیهاالسلام) با آن حال از پای ننشست و با گروهی از زنان بنی‌هاشم به دنبال علی علیه‌السلام به مسجد آمد و فریاد برداشت:  
  
[ صفحه 116]   
  
دست از پسر عمویم بردارید وگرنه به خدا سوگند گیسوانم را پریشان کرده پیراهن پیامبر (ص) را بر سر می‌نهم و به درگاه خدا می‌نالم و بر شما نفرین می‌کنم، [170] و (در خواهید یافت که) ناقه صالح (که موجب عذاب قوم ثمود گردید) نزد خدا گرامی‌تر از فرزندان من نیست! [171] .  
و به ابوبکر رو کرده فرمود: آیا می‌خواهی شوهر مرا به قتل برسانی! [172] .  
امیر مؤمنان علیه‌السلام به سلمان فرمان داد: زهرا (علیهاالسلام) را دریابد و از نفرین منصرف سازد. [173] .  
سلمان می‌گوید: به خدا سوگند (هنگامی که زهرا (علیهاالسلام) تهدید به نفرین کرد) بنیان دیوارهای مسجد را مشاهده کردم که از زمین کنده شد چنانکه اگر مردی می‌خواست از زیر آنها بگذرد ممکن بود، من نزدیک او رفتم و عرض کردم: بانو و سرور من، خدای متعال پدر ترا به رحمت برانگیخت شما سبب عذاب و نقمت (بر مردم) مباشید. [174] .  
فرمود: ای سلمان بگذار تا داد خود را از این بیدادگران بگیرم.  
  
[ صفحه 117]   
  
عرض کردم: علی (ع) مرا خدمت شما فرستاده و فرمان داده است که به خانه بازگردید.  
فرمود: اینک که او فرمان داده اطاعت می‌کنم و شکیبائی می‌ورزم. [175] .  
سلمان می‌گوید: (پس از انصراف آن گرامی) دیوار بر جای خود افتاد چنانکه غبار از زیر آنها برخاست و به بینی‌های ما وارد شد. [176] .

### اخذ بیعت از علی

«عبداللَّه بن عباس» می‌گوید: «... بدین ترتیب علی علیه‌السلام را کشان‌کشان نزد ابوبکر بردند، چون چشم ابوبکر به او افتاد فریاد زد او را رها کنید، علی علیه‌السلام گفت: چه زود بر اهل‌بیت پیامبرتان هجوم آوردید! ای ابوبکر به کدام حق و کدام میراث و کدام سابقه مردم را به بیعت خویش فرامی‌خوانی! آیا تو دیروز به فرمان رسول خدا با من بیعت نکردی؟!  
عمر گفت: ای علی! این حرفها را رها کن، به خدا سوگند اگر بیعت نکنی تو را به قتل می‌رسانیم!» [177] .  
  
[ صفحه 118]   
  
و سرانجام پس از آنکه علی علیه‌السلام و یاران اندک او گفتگوهایی با ابوبکر در مورد غصب خلافت کردند و پس از آنکه چندین بار آن گرامی را به قتل تهدید نمودند، دست او را گرفته و در حالی که دست خود را باز نمی‌کرد دست ابوبکر را به دست او زدند و به همین مقدار به عنوان بیعت قانع شدند و امیر مؤمنان به خانه بازگشت. [178] .  
علی علیه‌السلام چون یاوری جز چند تن انگشت‌شمار نداشت طبق دستور و وصیت پیامبر (ص) که به او فرمود: «اگر یاورانی پیدا کردی با آنان جهاد کن و اگر یاوری نیافتی تحمل و صبر کن» [179] صبوری پیشه ساخت، و پیش از بیعت هم چند شب زهرا و حسن و حسین علیهم‌السلام را همراه برمی‌داشت و به خانه مهاجرین و انصار مراجعه می‌فرمود، و سابقه خود و جریان تعیین خویش را توسط پیامبر (ص) در غدیر خم و سایر مسائل را به آنان یادآوری می‌کرد و از آنان برای رفع این انحراف و گمراهی کمک می‌طلبید، و برخی از آنان وعده کمک می‌دادند و علی علیه‌السلام از آنان می‌خواست که بامداد بیایند و سلاخ خود را بیاورند و آماده جهاد باشند، اما بامداد جز چند نفر که از آنان جمله سلمان و ابوذر و مقداد بودند کسی نمی‌آمد [180] ، و بدین‌سان آن گرامی را تنها  
  
[ صفحه 119]   
  
گذاشتند و کار غاصبان بالا گرفت و حکومت ابوبکر استوار شد. [181] .  
  
[ صفحه 121]

## فدک

### اشاره

پس از غصب خلافت، توطئه دیگر غصب فدک بود. فدک قریه و نخلستانهای آبادی در اطراف مدینه است که پیامبر (ص) از خالصه خویش به زهراء (ع) بخشید [182] و چون غاصبان می‌دانستند که فاطمه و امیر مؤمنان علی علیهماالسلام از درآمد فدک به مستمندان مدینه کمک می‌کنند [183] برای تضعیف محبوبیت اهل‌بیت در میان اقشار محروم جامعه پراکنده ساختن دوستداران آنان تصمیم گرفتند فدک را از زهرا علیهاالسلام بگیرند تا اهل‌بیت فاقد نیروی اقتصادی باشند. بدین جهت افرادی را فرستادند تا کارگزار و وکیل فاطمه (علیهاالسلام) را از فدک اخراج  
  
[ صفحه 122]   
  
کرده و فدک را ضبط کنند. [184] .

### حق ذی‌القربی

املاک فدک قبلاً در تصرّف یهودیان بود، در سال هفتم هجری که یهودیان خیبر شکست خوردند و استحکامات خیبر به دست مسلمین فتح شد یهودان فدک شخصی را نزد رسول خدا (ص) فرستادند و پیشنهاد صلح کردند، پیامبر (ص) تقاضایشان را پذیرفت و معاهده صلح امضا شد. به شهادت تاریخ طبق این قرارداد صلح نصف مجموع اراضی و درختان و اموال یهودیان فدک به پیامبر واگذار و خالصه آن جناب گردید زیرا فدک بدون جنگ فتح شد، و بنابر نص قرآن کریم هر سرزمینی که بدون جنگ و جهاد فتح شود از اموال خالصه پیامبر (ص) خواهد بود. خدای متعال در سوره حشر آیه 6 و 7 می‌فرماید:  
«وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسِولِه مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ وَلکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَاللَّهُ عَلی کُلّ شَیْی‌ءٍ قَدیرٌ. ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِه مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکینِ وَابْنِ السَّبیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ وَ ما آتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهْیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...»  
(و آنچه که خداوند عاید پیامبرش نموده پس اسب و شتری بر آن نتاختید- بدون جنگ به دست آمد- ولی خداوند پیامبرانش را بر هر که بخواهد تسلط می‌بخشد و خداوند بر هر چیزی تواناست. آنچه خداوند از اهل قریه‌ها عاید پیامبرش کرده پس مخصوص خدا و رسول و صاحبان قرابت و  
  
[ صفحه 123]   
  
یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا اموال و ثروت انحصاراً در اختیار ثروتمندان نباشد که دست به دست بگردانند، و آنچه رسول خدا به شما داد بگیرید و از هر چه شما را منع کرد باز ایستید و خودداری کنید...).  
یعنی آنچه بدون جنگ و جهاد فتح شده مانند سایر غنائم جنگی بین جنگجویان اسلام تقسیم نمی‌شود و ویژه خدا و رسول است، و اختیار این اموال به دست پیامبر (ص) می‌باشد که هر طور صلاح بداند به مصرف می‌رساند و در موارد و مصارفی که خدا تعیین فرموده به کار می‌برد و به هر کس هر مقدار از آن را لازم بداند واگذار می‌کند و می‌بخشد، و یکی از مصارفی هم که در خود آیه برای این گونه اموال ذکر شده «ذی‌القربی» یعنی بستگان قرابتی پیامبر (ص) می‌باشد، و در مورد «ذی‌القربی» آیات دیگری نیز هست و بسیاری از مفسران و راویان نیز صریحا نقل کرده‌اند که وقتی آیه «وَ آتِ ذَی‌الْقُربی حَقَّهُ) [185] حق صاحب قرابت را بپرداز- نازل شد پیامبر (ص) املاک فدک را به فاطمه علیهاالسلام بخشید [186] و از نظر تاریخی نیز هیچ تردیدی در این موضوع نیست که زهرا (علیهاالسلام) از همان زمان حیات پیامبر (ص) در فدک تصرف داشته است.

### مصادره‌ی فدک

هنگامی که ابوبکر حکومت را قبضه کرد و بر اریکه خلافت  
  
[ صفحه 124]   
  
استقرار یافت تصمیم گرفت فدک را مصادره کند و دستور داد کارکنان فاطمه (علیهاالسلام) را از فدک بیرون کردند و عمالی از طرف خود به جای آنان نصب کرد. [187] .

### اعتراض و دفاع از حق خود

فاطمه (علیهاالسلام) در برابر این عمل، بعد دیگری از مبارزات خود را آغاز کرد و با مراجعه به ابوبکر به شدت به علم او اعتراض کرده ارث خود و فدک را مطالبه نمود، اما ابوبکر به همدستی عمر با نقل حدیثی فاطمه (علیهاالسلام) را از هر گونه ارثی محروم نمود، و گفت من خودم از پیامبر شنیده‌ام که فرمود: «ما پیامبران از خود ارث نمی‌گذاریم هر چه از ما باقی بماند متعلق به مسلمین است» [188] و عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر نیز شهادت دادند که پیغمبر این حدیث را فرموده است!! [189] .  
فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: خدای متعال در قرآن می‌فرماید «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ- سلیمان از داود ارث برد»، [190] و کلام زکریا را نقل می‌فرماید که گفت: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ- زکریا دعا کرد که خداوند به او فرزندی عطا کند که وارث او و وارث آل یعقوب باشد». [191] .  
و نیز فرمود: خداوند در قرآن فرموده است «یُوصیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ  
  
[ صفحه 125]   
  
لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَینِ [192] - خداوند در مورد میراث فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر دو برابر دختر است» [193] .  
یعنی زهرا علیهاالسلام با این استدلال جعلی بودن حدیث ابوبکر را اثبات فرمود، زیرا فرموده پیامبر نمی‌تواند برخلاف نص قرآن باشد. اما ابوبکر به هیچ وجه زیر بار نرفت، فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: آیا می‌خواهی سرزمینی را که پدرم به من بخشیده است از من بگیری؟!  
ابوبکر پاسخ داد: می‌دانم تو راست می‌گویی، اما برای مدعای خودت باید شاهد بیاوری! [194] .  
در حالی که ملک در تصرف فاطمه (علیهاالسلام) بوده، و از نظر قواعد فقهی و قوانین قضائی اسلام از کسی که ملکی را در تصرف دارد شاهد خواسته نمی‌شود بلکه اگر کسی ملک مورد تصرف دیگری را مدعی شود باید شاهد اقامه کند و بر متصرف اگر منکر ادعای اوست سوگند خوردن لازم می‌شود، در عین حال زهرا (علیهاالسلام)، امیر مؤمنان علی (ع) و «ام‌ایمن» را به عنوان شهود خود معرفی کرد، [195] و امّ‌ایمن قبل از ادای شهادت به ابوبکر گفت: ترا به خدا سوگند آیا می‌دانی که رسول خدا درباره من فرمود: ام‌ایمن اهل بهشت است؟  
  
[ صفحه 126]   
  
ابوبکر پاسخ داد: آری.  
آنگاه ام‌ایمن گفت: اکنون شهادت می‌دهم هنگامی که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا فدک را به فاطه واگذار نمود.  
و علی علیه‌السلام نیز بر این موضوع شهادت داد، [196] اما عمر ابوبکر را از پذیرش شهادت آنان مانع شد و گفت شهادت امّ‌ایمن را چون زنی غیر عرب است و نمی‌تواند فصیح سخن بگوید نپذیر، و علی هم آتش برای تنور خود می‌برد (یعنی چون شوهر فاطمه است برای منافع خود شهادت می‌دهد و طرفداری از فاطمه می‌کند!!)  
فاطمه علیهاالسلام خشمگین از نزد ابوبکر بیرون آمد. [197] .

### استدلال علی

یکبار هم علی علیه‌السلام نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا فدک را که رسول خدا (ص) به فاطمه بخشیده است از او گرفتی؟  
پاسخ داد: باید برای ادعای خویش شاهد بیاورد، و چون شهودش ناقص بود پذیرفته نشد.  
فرمود ای ابوبکر آیا می‌خواهی درباره ما برخلاف احکام اسلام قضاوت کنی؟  
گفت: نه.  
فرمود: اگر مالی در دست دیگری باشد و من ادعا کنم این مال از آن منست و برای قضاوت نزد تو بیائیم از کدامیک از ما شاهد می‌طلبی؟  
  
[ صفحه 127]   
  
گفت: از تو شاهد می‌خواهم زیرا مال در اختیار دیگری است.  
فرمود: پس چرا از فاطمه شاهد خواستی با آنکه فدک در تملک و تصرف او بود؟  
ابوبکر جز سکوت چاره دیگری نداشت، ولی عمر گفت: یا علی، این حرفها را رها کن ما قدرت استدلال و احتجاج در برابر تو را نداریم، اگر شاهدی دارید بیاورید وگرنه تو و فاطمه حقی در فدک ندارید!! [198] .  
شگفت‌آور است که ابوبکر در همان حجره‌ای که پیامبر مدفون شده بود دفن شد به عنوان آنکه حجره مزبور سهم «عایشه» است، و «عمر» نیز در پایان زندگی از عایشه اجازه خواست که در آن حجره دفن شود!! در حالی که مدعی بودند پیامبر از خود ارث نمی‌گذارد.  
و نیز شگفت‌آور است که «عایشه» و «حفصه» در خلافت عثمان به او مراجعه کردند و ارث خود از اموال پیامبر را مطالبه نمودند و عثمان صریحا آنان را طرد کرد و گفت: مگر شما شهادت ندادید که پیامبر از خود ارثی نمی‌گذارد؟! [199] .  
آری، بر هر خردمندی که در ابعاد مختلف قضایای پس از وفات پیامبر (ص) بیندیشد آشکار است که آنان نهایت تلاش خود را به کار بردند تا هم خلافت را قبضه کنند و هم دست امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را  
  
[ صفحه 128]   
  
از همه چیز کوتاه نمایند و او و خاندان او را از هر جهت در محرومیت و انزوا قرار دهند. [200] .  
  
[ صفحه 129]

## خطبه زهرا و استیضاح خلیفه

### اشاره

زهرا (علیهاالسلام) در برابر پافشاری خلیفه در غصب فدک، تصمیم گرفت در حضور مسلمانان و در مسجد پیامبر (ص) او را استیضاح نماید و حق خویش را اثبات و توطئه را افشا نماید، و برای این منظور همراه گروهی از بانوان خاندان خود به مسجد آمد و در خطبه‌ای بسیار فصیح و شیوا حقایق را بیان فرمود، خطبه زهرا (علیهاالسلام) در این مجلس روشنگر واقعیاتی است که بلافاصله پس از وفات پیامبر در مجتمع اسلامی رخ داده است. خطبه و محاجه زهرا (علیهاالسلام) هم بیانگر فضیلت بانوی بانوان و علم و عصمت الهی اهل‌بیت پیامبر (ص) است و هم نشان‌دهنده بازیهای سیاسی برای غصب خلافت و محروم و منزوی کردن امیر مؤمنان علی (ع)، و هم گزارشگر رفتار امت پس از پیامبر و نافرمانی و سستی آنان در اجرای او امر الهی و دستورات پیامبر (ص).  
خطبه زهرا (علیهاالسلام) از مستندترین و معتبرترین روایاتی است که شیعیان بر آن اتفاق دارند و بسیاری از علماء و دانشمندان اهل تسنن نیز  
  
[ صفحه 130]   
  
همه یا قسمتهایی از آن را نقل کرده‌اند، و یا در مؤلفات خود به آن اشاره نموده آن را معتبر شمرده‌اند. [201] و مؤلف کتاب «ریاحین الشریعه» 17 نفر از آنان را نام می‌برد. [202] .

### متن خطبه و ترجمه‌ی آن

ما در اینجا خطبه را از کتاب معتبر «احتجاج طبرسی» نقل می‌کنیم:  
عبداللَّه بن حسن مثنّی- نواده امام مجتبی علیه‌السلام- از پدران گرامی خویش علیهم‌السلام نقل می‌کند: هنگامی که ابوبکر و عمر بر آن شدند که فدک را حتما از فاطمه (علیهاالسلام) بگیرند و این خبر به فاطمه (علیهاالسلام) رسید، مقنعه خود را بر سر بست و چادر را بر خود فروپیچید، و در میان گروهی از بستگان و بانوان خاندانش حرکت کرد، لباس و پوشش چنان بلند بود که هنگام راه رفتن دامن لباس زیر پایش قرار می‌گرفت، و راه رفتنش کاملا شبیه راه رفتن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بود، و (در مسجد) بر ابوبکر وارد شد و او در میان گروهی از مهاجرین و انصار و سایر مردم قرار داشت، (همراهان) برای زهرا (علیهاالسلام) پرده‌ای آویختند و آن  
  
[ صفحه 131]   
  
گرامی نشست، آنگاه دردمندانه ناله‌ای کرد که همه از ناله او به گریستن پرداختند و مجلس پر خروش و منقلب شد، زهرا (علیهاالسلام) اندکی ساکت ماند تا مردم آرام گرفتند و هیجانشان فروکش کرد، آنگاه سخن را به حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز نمود، و مردم دوباره به گریه درآمدند، و چون آرام شدند به سخن خویش ادامه داد، و فرمود:  
«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلی ما أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُکْرُ عَلی ما أَلْهَمَ، وَالثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِبْتَداها، وَ سُبُوغِ آلاءٍ أَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ اَوْلاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ أَمَدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراکِ أَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالْشُکْرِ لِاتِّصالِها، وَاسْتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها. وَ ثّنی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها»  
«ستایش ویژه خداست بر آنچه انعام فرمود، و سپس خدای اوست بر آنچه الهام نمود، و ثنا و تحیت او راست بر آنچه از قبل عطا فرمود؛ از انواع نعمتهای عام و شاملی که بدون سابقه (و حقی و طلبی از سوی کسی) خود آنها را آغاز کرد، و عطایای گوارائی که به احسان و نیکی مرحمت کرد، و کمال منتها و نعمتهایی که استمرار بخشید، نعمتهایی که شمار آن از شماره بیرون است، و مدت و سرانجام آن از پاداش و تلافی کردن دور است، و نهایت آن را نمی‌توان ادراک کرد، و مردم را برای افزودن نعمت به شکرگزاری فراخوانده است که دوام و افزایش نعمت با شکرگزاری پیوند و ارتباط دارد، و از آفریدگان به بزرگی نعمتها ستایش خواست، و با فراخواندن به نظایر آن نعمتها تجدید نعمت فرمود (و نعمتی دوباره بخشید)،».  
  
[ صفحه 132]   
  
«وَ اَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، کَلِمِةٌ جُعِلَ الْاِخْلاصُ تَأْویلَها وَ ضَمِنَ الْقُلُوبُ مُوْصُولَها، وَ أَنارَ فِی التَّفَکُّرِ مَعْقُولُها، أَلْمُمْتَنَعُ مِنَ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْاَوْهامِ کَیْفِیَّتُهُ، اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْی‌ءٍ کانَ قَبْلَها، وَ أنْشَأها بِلَا احْتِزاءِ أَمْثِلَةٍ اِمْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِه، وَ ذَرَأَها بِمَشِیَّتِه مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها، وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فی تَصْویرِها، اِلَّا تَثْبیتاً لِحِکْمَتِه، وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِه، وَ إظْهاراً لِقُدْرَتِه، تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِه وَ إِعْزازاً لِدَعْوَتِه، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِه، وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِه، ذِیادَةً لِعِبادِه مِنْ نِقْمَتِه، وَ حَیاشَةً لَهُمْ إِلی جَنَّتِه».  
«و گواهی می‌دهم که خدائی جز اللَّه نیست، یکتاست که شریکی ندارد، و این گواهی کلمه توحیدی است که اخلاص حقیقت آنست، و دلها معنای آن را در بر دارد، و مفهوم آن در اندیشه می‌درخشد، خداوندی که چشمها نمی‌تواند او را ببیند، و زبانها نمی‌تواند او را توصیف کند، و تصورها نمی‌تواند چگونگی او را دریابد، اشیاء را پدید آورد نه از چیزی که پیش از آنها باشد، و آنها را خلق کرد بی‌آنکه نمونه‌هایی را الگو قرار دهد، آنها را به قدرت خویش هستی بخشید، و به خواست و مشیت خود بیافرید، بدون آنکه به ایجاد آنها نیازی داشته باشد، و بدون آنکه در پدید آوردن آنها برایش سودی و فائده‌ای باشد، جز به جهت استوار داشتن حکمتش و هشدار و آگاهی دادن به طاعتش و آشکار ساختن قدرتش، تا آفریدگانش را به بندگی و عبادت خود وادارد و دعوت خویش را عزت و چیرگی بخشد، پس آنگاه پاداش را بر اطاعت خویش قرار داد، و کیفر را بر نافرمانی خود مقرر  
  
[ صفحه 133]   
  
داشت تا بندگانش را از خشم و عذاب خود دور سازد، و آنان را به سوی بهشت خود سوق دهد».  
«وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِخْتارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنِ اجْتَباهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنِ ابْتَعَثَهُ، إذِا الخَلائِقُ بِالْْغَیْبِ مَکْنُونَةَ، وَ بِسَتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَةً، وَ بِنَهایَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً، عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعالی بِما یَلِی الْاُمُورَ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ، إِبْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْماماَ لِأَمْرِه، وَ عَزیمَةً عَلی إمْضاءِ حُکْمِه، وَ إِنْفاذاً لِمَقادیرِ حَتْمِه، فَرَأَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی أَدْیانِها، عُکَفاً عَلی نیرانِها، عابِدَةً لِأَوْثانِها، مُنْکِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفانِها، فَأَنارَ اللَّهُ بِأَبی مُحمَّدٍ ظُلَمَها، وَ کَشَفَ عَنِ القُلُوبِ بُهَمَها، وَ جَلی عَنِ الْاَبْصارِ غُمَمَها، وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوایَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمایَةِ، وَ هَداهُمْ اِلیَ الدّینِ الْقَویمِ، وَ دَعاهُمْ اِلیَ الطَّریقِ الْمُسْتَقیمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتیارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هذِهِ الدَّارِ فی راحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَةِ الْاَبْرارِ، وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الغَفارِ، وَ مُجاوَرَةِ الْمَلِکِ الْجَبارِ، صَلَّی اللَّهُ عَلی اَبی نَبِیّه وَ اَمینِه، وَ خِیَرَتِه مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِیّه، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُةُ»  
«و گواهی می‌دهم که پدرم محمّد (ص) بنده و رسول اوست، که او را برگزید پیش از آنکه به رسالت بفرستد، و نامگذاری کرد (و او را محمّد نامید) پیش از آنکه برگزیند، و انتخاب نمود پیش از آنکه به نبوت مبعوث فرماید، در وقتی که آفریدگان در حجاب غیبت پنهان، و در پرده ترسها و هولها پوشیده و مستور و با نهایت نیستی همراه بودند، زیرا خدای متعال به پی‌آمد امور دانا، و به پیش‌آمد روزگاران مسلط و آگاه، و به جای و هنگام مقدرات عارف و آشنا بود. خداوند او  
  
[ صفحه 134]   
  
را برانگیخت تا فرمایش را به پایان برد، و اجرای دستورش را پا برجا دارد، و تقدیرات محتومش را عملی سازد، پس پیامبر (ص) امتها را مشاهده کرد که در ادیان خویش فرقه فرقه‌اند، و (برخی) معتکف بر آتش خویشند، و (برخی) پرستشگر بتهای خود، و منکر خدای متعالند با آنکه او را می‌شناسند، پس خدای متعال به وسیله پدرم محمد (ص) تاریکیهای آنان را روشن ساخت، و مشکلات و مجهولات دلها را بر طرف کرد، و چشمها را از غبار حیرتها و شبهات جلا داد، و آن گرامی در میان مردم به هدایت قیام فرمود، و آنان را از گمراهی نجات داد، و از کوری رهانده بصیرت بخشید، و آنان را به دین استوار راهنمائی کرد، و به صراط مستقیم فراخواند، سپس خداوند او را به سوی خویش برد و قبض روح فرمود با مهربانی و به اختیار خود پیامبر (ص) و با شوق و ایثار از جانب او، و اینک محمد (ص) از رنج این دنیا در آسودگی است، و پیرامون او را فرشتگان نیکوکار فراگرفته‌اند، و قرین رضوان و خشنودی پروردگار آمرزنده و در جوار پادشاه مقتدر است، خداوند بر پدرم درود فرستد که پیامبر او و امین او و منتخب او از آفریدگان و برگزیده اوست، و سلام بر او باد و رحمت خداوند و برکات او».  
آنگاه زهرا علیهاالسلام به اهل مجلس رو کرد و فرمود:  
«اَنْتُمْ عِبادَ اللَّهِ نُصُبُ اَمْرِه وَ نَهْیِه، وَ حَمَلَةُ دینِه وَ وَحْیِه، وَ أُمَناءُ اللَّهِ عَلی أَنْفُسَکُمْ وَ بُلَغائُهُ اِلیَ الأُمَم، زَعیمُ حَقٍّ لَهُ فیکُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ، وَ بَقِیَّةٌ اسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ،  
  
[ صفحه 135]   
  
کِتابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَ الضِّیاءُ الّلامِعُ، بَیِّنَةٌ بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَةٌ سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَةٌ ظَواهِرُهُ، مُغْتَبَطَةٌ بِه أَشْیاعُهُ قائِداً اِلیَ الرِّضْوانِ أَتْباعَهُ، مُؤَدٍّ إِلیَ النِجَّاةِ اسْتِماعُهُ، بِه تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرةُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَّذرَةُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَةُ، وَ بَراهینُهُ الْکافِیَةُ، وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شرائِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ فَجَعَلَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَالصَّلاةَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَالزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ، وَ نِماءً فِی الرِّزْقِ. وَالصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَالْحَجَّ تَشْییداً لِلدّینِ، وَالْعَدْلَ تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ، وَالْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ، وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَی اسْتیجابِ الْأَجْرِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ، وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ وَقایَةً مِنَ السَّخَطِ، وَصِلَةَ الْاَرْحامِ مَنْساةً فِی الْعُمْرِ وَ مَنْماةً لِلْعَدَدِ، وَالْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ، وَالوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْریضاً لِلْمَغْفَرَةِ، وَ تَوْْفِیَةَ الْمَکائیلِ وَالْمَوازینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ، وَالنَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ الِّلَعْنَةِ، وَ تَرْکَ السَّرِقَةِ ایجاباً بِالْعِفَّةِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِرْکَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِه وَ لا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ اَطیعُوا اللَّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِه وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ اِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ».  
«شما ای بندگان خدا، نمایندگان امر و نهی اویید، و حاملان دین و وحی او، و امانتداران الهی بر خویشتن، و رسانندگان (دین خدا) به امتهای دیگر، در میان شماست زعیم و نگهبان حقی از طرف خدا، و عهد و پیمانی که قبلا از شما گرفته، و بازمانده‌ای که بر شما خلیفه و جانشین ساخته است، و او کتاب ناطق خدا، و قرآن صادق، و نور فروزان، و روشنی درخشان است که بینشهای او واضح و روشن، و  
  
[ صفحه 136]   
  
روشها و خصلتهای او پیدا و آشکار، و ظواهر او تابناک است، به واسطه او پیروانش مورد رشک و غبطه دیگرانند، و پیروی کنندگان خود را به سوی بهشت رضوان رهبری می‌کند، و شنودنش نجات‌بخش است، و به وسیله او می‌توان به حجتهای نورانی خدا، و واجبات بیان شده او، و محرمات ممنوعش، و دلایل روشنش، و برهانهای کافیش، و فضیلتهای مطلوبش (مستحبات)، و رخصتهای بخشیده‌اش (مباحات)، و دستورات دینیش که بر بندگان نوشته شده و لازم است، دست یافت. پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک قرار داد، و نماز را برای برکنار داشتن شما از تکبر، و زکات را برای پاکی نفس و افزایش در روزی، و روزه را برای استوار داشتن اخلاص، و حج را برای تقویت بنیان دین، و عدل را برای به دست آوردن دلها، و اطاعت از ما اهل‌بیت را برای برقراری نظام امت، و امامت و پیشوائی ما را برای ما در امان ماندن از تفرقه، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام، و صبر و شکیبائی را جهت کمک برای رسیدن به پاداش و ثواب الهی، و امر به معروف را برای رعایت مصلحت عمومی، و نیکی به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم الهی، و صله و رسیدگی به خویشاوندان را برای طول عمر و افزایش نفرات، و قصاص را برای حفظ خونها، و وفای به نذر را جهت دستیابی به آمرزش و مغفرت، و کامل پرداختن پیمانه‌ها و وزنها (اجتناب از کم‌فروشی) را برای تبدیل نقص و کمی به افزونی و برکت، و نهی از شرابخواری را برای  
  
[ صفحه 137]   
  
پاک داشتن از پلیدی، و خودداری از تهمت زنا به افراد را برای برکناری از لعنت، و ترک دزدی را برای دستیابی به عفت و پاکدامنی. و خداوند شرک را حرام کرد تا نسبت به ربوبیت و پروردگاری او اخلاص ورزند، پس در پیشگاه خدا پرهیزکار باشید آن طور که شایسته پرهیزکاری در پیشگاه اوست، و بکوشید که حتما با اسلام از دنیا بروید (زندگیتان چنان نباشد که به هنگام مرگ نامسلمان بمیرید)، و خدا را در آنچه به آن فرمانتان داده و از آن نهیتان فرموده اطاعت کنید، همانا فقط بندگان دانشمند خدا از او خوف و خشیت دارند».  
آنگاه فرمود:  
«اَیُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا: اِنَّی فاطِمَةُ وَ اَبی مُحَمَّدٌ، اَقُولُ عُوْداً وَ بَدْواً وَ لا أَقُولُ ما أَقُولُ غَلَطاً، وَ لا أَفْعَلُ ما أَفْعَلُ شَطَطاً، «لَقَدْ جائَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسَکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْْمِنینَ رَؤُفٌ رَحیمٌ» [203] فَاِنْ تَعْزُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبی دُونَ نِسائِکُمْ، وَ أَخا ابْنِ عَمّی دُونَ رِجالِکُمْ، وَ لَنِعْمِ الْمَعْزیُّ اِلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمَ، فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ صادِعاً بِالنِّذارَةِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِکینَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ آخِذاً بِأَکْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّه بِالْحِکْمَةِ وَالْمُوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، یَجُفُّ الْاَصْنامَ، وَ یَنْکُثُ الْهامَ، حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلّوُ الدُّبُرَ، حَتَّی تَفَرَّی الَّلیْلُ عَنْ صُبْحِه، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِه، وَ نَطَقَ زَعیمُ الدّینِ، وَ خَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطینِ، وَ طاحَ وَ شیظُ النِّفاقِ وَ  
  
[ صفحه 138]   
  
انْحِلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَالشِقاقِ، وَ فُهْتُمْ بِکَلِمَةِ الْاِخْلاصِ فی نَفَرٍ مِنَ الْبیضِ الْخِماصِ، وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مُذْقَةُ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةُ الطَّامِعِ، وَ قُبْسَةُ الْعَجْلانِ وَ مُوْطِی‌ءُ الْاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرَقَ، وَ تَقْتاتُونَ القِدَّ، أَذِلَةً خاسِئینَ، تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمْ النَّاسُ مِنْ حُولِکُمْ، فَأَنْقَذَکُمُ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِمُحَمَّدٍ (ص) بَعْدَ اللَّتَیَّا وَ الَّتی وَ بَعْدَ أَنْ مُنِیَ بَبَهَمِ الرِّجالِ وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْکِتابِ، کُلَّما أَوْ قَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفاهَا اللَّهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّیْطانِ، أَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ قَذَفَ أَخاهُ فی لَهَواتِها فَلا یَنْکَفِی‌ءُ حَتَّی یَطَأَ جَناحَها بِأَخْمُصِه، وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِه مَکَدوْداً فی ذاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فی أَمْرِ اللَّهِ، قَریباً مِنْ رَسُولِ‌اللَّهِ، سَیِّداً فی اَوْلِیاِء اللَّهِ، مُسْتَمِرّاً ناصِحاً، مُجِدّاً کادِحاً، لا تَأْخُذُهُ فی اللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ، وَ أَنْتُمْ فی رِفاهِیَّةٍ مِنَ الْعَیْشِ وادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصْبونَ بِنَا الدَّوائِرَ وَ تَتَوَکَّفُونَ الْاَخْبارَ وَ تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ وَ تَفِرُّونَ مِنَ القِتالِ، فَلَمَّا اخْتارَ اللَّهُ لِنَبِیِّه دارَ أَنْبِیائِة وَ مَأْوی أَصْفِیائِه ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَةُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ، وَ نَطَقَ کاظِمُ الغاوینَ، وَ نَبَغَ خامِلُ الأَقَلّینَ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ، وَ أَطَلَعَ الشَیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِزِه هاتِفاً بِکُمْ فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِه مُسْتَجیبینَ، وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاخِطینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدکُمْ خِفافاً، وَ أَحْمَشَکُمْ فَأَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَ سَمْتُمْ غَیْرَ إِبِلِکُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَیْرَ مَشْرَبِکُمْ، هذا وَ الْعَهْدُ قَریبٌ وَالْکُلْمُ رَحیبٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا یَنْدَمِلْ، وَالرَّسُولُ لَمَّا یُقْبَرْ، إِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ! «أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لِمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ». [204] .  
«ای مردم بدانید که من فاطمه‌ام و پدرم محمّد صلی اللَّه علیه و آله،  
  
[ صفحه 139]   
  
دوباره می‌گویم و نخست نیز گفتم، و آنچه می‌گویم نادرست نمی‌گویم و آنچه انجام می‌دهم بر خلاف حق انجام نمی‌دهم، «هر آینه پیامبری از خودتان به سوی شما آمد که رنج شما بر او ناگوار، و خواهان کثرت شما مسلمانان است، و بر مؤمنان دلسوز و مهربان می‌باشد»، پس اگر نسب و نسبت او را بجوئید و او را بشناسید درمی‌یابید که او پدر من است نه پدر زنان شما، و برادر پسر عموی من است [205] نه مردان شما، و نسبت به خویشی با او چه نیکوست صلی اللَّه علیه و آله، رسالت را ابلاغ کرد در حالی که آشکارا انذار می‌فرمود و بیم می‌داد، و از مسلک و روش مشرکان روی برمی‌تافت، و میانشان را می‌زد، و گلویشان را می‌فشرد، و به راه پروردگارش با حکمت و موعظه نیکو دعوت می‌نمود، بتها را می‌شکست و سرها را می‌افکند، تا گروه آنان منهزم شد و پشت کردند و فرار نمودند، تا سینه شب شکافته شد و صبح نمایان گردید، و حقیقت خالص روشن و تابان گردید، و پیشوای دین سخن گفت و دهان شیاطین لال گردید، و اوباش منافق نابود شدند، و گره کفر و سرکشی باز شد، و شمایان کلمه توحید «لا اله الّا اللَّه» به دهان آوردید به تبعیت و همراه افراد معدودی از سپیدرویان روزه‌دار (اهل‌بیت علیهم‌السلام). و شما بر پرتگاه سقوط به گودال آتش قرار داشتید، و چنان خوار و ناتوان بودید که جرعه‌ای  
  
[ صفحه 140]   
  
برای آشامنده و فرصتی برای طمع‌کننده محسوب می‌شدید، و آتش حقیری برای کسی که بخواهد شتابان شعله‌ای برگیرد و به آن اعتنایی ندارد، و پایمال قدمها می‌بودید، آب باران آمیخته به بول و سرگین شتران را می‌آشامیدید و پوست چهار پایان را می‌خوردید، ذلیلان مطرودی بودید که همواره هراس داشتید مردم از اطراف شما را بربایند و بر شما دست تجاوز بگشایند، پس آنگاه خدای متعال به وسیله محمّد (ص) شما را نجات بخشید، بعد از آنکه پیامبر سختی و مصائب بسیار تحمل کرد و بعد از آنکه با جنگجویان دلاور و گرگهای عرب و سرکشان یهود درگیر شد که هرگاه آتش جنگی برمی‌افروختند خداوند آن را خاموش می‌ساخت، یا شیطان سر بر می‌داشت، یا گروهی از مشرکان دهان می‌گشودند برادر خود (علی علیه‌السلام) را در دهان ایشان می‌افکند، و او تا بال و پر دشمن را پایمال قدم خویش نمی‌ساخت و آتش ستیزه آنان را با شمشیر خویش سرد و خاموش نمی‌کرد (از نبرد) بازنمی‌گشت، در حالی که در راه خدا تن به مشقت و سختی می‌داد، در اجرای فرمان خدا کوشا، به رسول خدا (ص) مقرب و نزدیک، در میان اولیاء خدا سید و سرور بود، دامن همت بر کمر می‌زد (برای پیامبر و دین) خیرخواهی می‌کرد، می‌کوشید، زحمت می‌کشید، در راه خدا به سرزنش سرزنش‌کننده‌ای اعتنا نداشت، و شمایان در رفاه زندگی می‌کردید و آسوده و شادمان و در امنیت بودید، و پیش‌آمدهای ناگوار را بر ما  
  
[ صفحه 141]   
  
چشم می‌داشتید، و خبرهای بد را انتظار می‌کشیدید، و از مبارزه با دشمن سر برمی‌تافتید، و از نبرد می‌گریختید! تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود (پیامبر رحلت کرد) در میان شما خار کینه نفاق آشکار شد، و ردای دین فرسوده گردید، و ساکت گمراهان گویا گشت، و گمنام‌ترین اراذل سر برآورد، و شتر باطل پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد و شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید، و فریبش را می‌پذیرید، پس آنگاه شما را تحریک کرد و دریافت شتابان به سویش می‌روید، و شما را برافروخت و مشاهده کرد به آسانی به فرمانش خشمگین می‌شوید، پس آنگاه شتر دیگران را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبشخور دیگران درآمدید (خلافت را که در آن حقی نداشتید غصب کردید)، و این چنین کردید در حالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حیله‌سازی و به بهانه اینکه از فتنه می‌ترسیم (این چنین کردید و خلافت را غصب نمودید در حالی که مصداق آیه قرآن هستید که می‌فرماید): آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و همانا دوزخ در بر گیرنده کافران است».  
«فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ، وَ کَیْفَ بِکُمْ وَ أَنّی تُؤْفَکُونَ، وَ کِتابُ اللَّهِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ، أُمُورُهُ  
  
[ صفحه 142]   
  
ظاهِرَةٌ، وَ أَحْکامُهُ زاهِرَةٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، وَ زَواجِرُهُ لایِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، وَ قَدْْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ أَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ أَمْ بِغَیْرِه تَحْکُمُونَ؟ «بِئْسَ لِلْظَّالِمینَ بَدَلاً» [206] «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ» [207] ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلَّا رَیْثَ أَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتُها، وَ یَسْلَسَ قِیادُها، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها، وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ، وَ إطْفاءِ اَنْوارِ الدّینِ الْجَلِیِّ، وَ إِهْمالِ السُّنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، تَشْرَبُونَ حَسْواً فِی ارْتِغاءِ وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِه وَ وَلَدِه فِی الْخَمْرَةِ وَ الضَّراءِ، وَ یُصْبَرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمُدی وَ وَخْزِ السِّنانِ فِی الْحَشا، وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعَمُونَ أَنْ لا اِرْثَ لَنا، «أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ تَبْغُونَ» [208] «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» [209] أَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی قَدْ تَجَلّی لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضَّاحِیَةِ أَنّی ابْنَتُهُ. أَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَأُغْلَبُ عَلی إِرْثی!! یَابْنَ أَبی قُحافَةَ! أَفی کِتابِ اللَّهِ تَرِثُ أَباکَ وَ لا أَرِثُ أَبی؟ «لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً» [210] ، أَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ إذْ یَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» [211] ، وَ قالَ فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ یَحْیِی بْْنِ زَکَرِیَّا إذْ قالَ: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِّیاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» [212] ، وَ  
  
[ صفحه 143]   
  
قالَ: «وَ اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ» [213] وَ قالَ: «یُوصیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلْذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ» [214] ، وَ قالَ: «إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلیَ الْمُتَقینَ» [215] ، وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لا حُظْوَةَ لی وَ لا أَرِثُ مِنْ أَبی، وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا، أَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِآیَةٍ أَخْرَجَ أَبی مِنْها؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: أَنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟، أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبی مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِه مِنْ أَبی وَابْنِ عَمّی؟ فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ، وَالزَّعیمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَةُ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لا یَنْفَعُکُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ، وَ «لِکُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌ» [216] ، وَ «سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ» [217] .  
«پس شگفتا از شما، شما را چه شده است؟ و به کجا رو می‌آورید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شماست، و امورش پیدا و دستوراتش درخشان، و نشانهایش تابان، و نهی‌هایش آشکار و فرمانهایش روشن است، و شما آن را پس پشتتان افکنده‌اید، آیا می‌خواهید کتاب خدا را نپذیرید؟ و یا به غیر آن حکم کنید؟ «عوض بدی است برای ستمکاران- که به جای قرآن چیز دیگری را قانون  
  
[ صفحه 144]   
  
خویش قرار دهند-»، «و هر کس جز اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است».  
سپس درنگ نکردید به قدری که سرکشی این مرکب (خلافت که غصب کرده‌اید) فروکش کند و مهار کردنش آسان شود و (هنگامی که بر آن مسلط شدید) شروع به برافروختن آتش فتنه کردید، و لهیب آن را دامن می‌زنید، و دعوت شیطان گمراه را در خاموش کردن انوار دین تابناک و واگذاشتن سنتهای پیامبر برگزیده اجابت می‌کنید، و کار خود را (در غصب خلافت و فدک) وارونه جلوه داده تظاهر می‌کنید که قصد سوئی ندارید، و با اهل‌بیت و فرزند پیامبر به خدعه و نیرنگ رفتار می‌کنید، و بر اموری از اعمال شما شکیبائی می‌شود که همچون زخم کارد و جراحت نیزه کشنده و دردناک است، و اینک شما می‌پندارید که ارثی برای ما نیست، «آیا قانون و داوری جاهلیت را می‌خواهید؟ و چه کسی در حکم و داوری از خدا نیکوتر است برای کسانی که (به خدا و دین او) یقین دارند».  
آیا نمی‌دانید؟ آری برای شما همچون آفتاب نیمروز روشن است که من دختر پیامبرم.  
ای مسلمانان: آیا (درست است که) ارثیه مرا به زور از من بگیرند؟.  
ای پسر ابی‌قحافه (ابوبکر)، آیا در کتاب خدا چنین آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! همانا چیز بسیاری  
  
[ صفحه 145]   
  
زشتی آورده‌ای»، آیا عمدا کتاب خدا را ترک کرده و آن را پس پشت افکنده‌اید؟ آنجا که می‌فرماید: «سلیمان از پدرش داود ارث برد»، و در داستان یحیی بن زکریا می‌فرماید: «زکریا گفت خدایا از نزد خودت به من و ارثی عنایت کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد».  
و می‌فرماید: «در کتاب خدا برخی از خویشان (در میراث) سزاوارتر از برخی دیگرند» [218] .  
و می‌فرماید: «خداوند شما را در مورد (میراث) فرزندانتان سفارش می‌کند که سهم پسر دو برابر دختر است».  
و می‌فرماید: «اگر (محتضر) مالی باقی گذاشته است (لازم است) وصیتی به نیکی برای پدر و مادرو نزدیکان بنمایدو این تکلیفی بر حق و سزاوار است برای پرهیزکاران».  
و شما می‌پندارید مرا منزلتی نیست و ارثی از پدرم به من نمی‌رسد، و قرابتی میان من و پدرم وجود ندارد! آیا خدا شما را به آیه‌ای ویژگی بخشیده که پدرم را از حکم آن آیه خارج ساخته است؟  
یا در مورد من و پدرم می‌گوئید: اهل دو دین هستند و از هم ارث نمی‌برند؟  
آیا من و پدرم اهل یک دین نیستیم؟  
  
[ صفحه 146]   
  
یا شما به احکام خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم (امیر مؤمنان علی علیه‌السلام) داناتر هستید؟!  
اینک (ای ابوبکر) خلافت و فدک، مهار شده و مهیا ارزانی تو باد و آن را بگیر که در روز حشر و قیامت تو را ملاقات خواهد کرد، پس در آن هنگام خداوند نیکو داوری است و محمّد نیکو زمامدار و سرپرستی، و وعده‌گاه رسیدگی به اعمال تو قیامت است، و به هنگام رستخیز باطل پیشگان زیان خواهند کرد، و آنگاه است که پشیمان شوید و پشیمانی برایتان سودی نخواهد داشت، و «برای هر خبری جایگاهی است» و «در آینده درمی‌یابید که بر چه کسی عذابی فرود می‌آید که خوارش سازد و عذابی پایدار بر او واقع می‌شود».  
آنگاه زهرا علیهاالسلام به سوی انصار رو کرد و فرمود:  
«یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ وَ اَعْضادَ المِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلامِ، ما هذِهِ الْغُمَیْزَةُ فی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتی؟! أَما کانَ رَسُولُ‌اللَّهِ «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه»، أَبی یَقُولُ: «أَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وَلَدِه»؟ سَرْعانَ ما أَحْدَثْتُمْ، وَ عَجْلانَ ذا إِهالَةً، وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما أُحاوِلُ، وَ قَوَّةٌ عَلی ما أَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ، أَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه»؟ فَخَطْبٌ جَلیلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ وَ اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِه، وَ کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِه، وَ اُکِدَّتِ الْآمالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ أُضیعَ الْحَریمُ، وَ أُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِه، فَتِلْکَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الکُبْری، وَالمُصیبَةُ العُظْمی لامِثْلَها نازِلَةٌ وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِها کِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤهُ فی أَفْنیتِکُمْ وَ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ، یُهْتَفُ فی أَفْنِیَتِکُمْ هِتافاً وَ صُراخاً وَ تَلاوَةً وَ أَلْحاناً، وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِأَنْبِیاءِ  
  
[ صفحه 147]   
  
اللَّهِ وَ رُسُلِه، حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ: «وَ ما مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابَکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرینَ». [219] .  
اَیْهاً بَنی قَیْلَةَ، ءَأُهْضَمُ تُراثَ أَبی؟ وَ أَنْتُمْ بِمَرْئی مِنّی وَ مَسْمَعٍ، وَ مُنْتَدی وَ مَجْمَعٍ، تَلْبِسُکُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمُلُکُمْ الْخِبْرَةُ، وَ أَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ، وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَکُمْ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوافیکُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجیبُونَ، وَ تَأْتیکُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغیثُونَ، وَ أَنْتُمْ مُوصُوفُونَ بِالْکَفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَالصَّلاحِ، وَ النُخْبَةُ الَّتِی انْتُخِبَتْ، وَ الْخِیَرَةُ الَّتِی اخْتیرَتْ لَنا اَهْلِ الْبَیْتِ، قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ وَ کافَحْتُمُ الْبَهَمَ، لا نَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتَّی اِذا دارَتْ بِنارَحَی الْاِسْلامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الأَیَّامِ، وَ خَضَعَتْ ثُغْرَةُ الشِّرْکِ، وَ سَکَنَتْ فَوْرَةُ الْأِفْکِ، وَ خَمَدَتْ نیرانُ الْکُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ، فَأَنّی حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ؟ وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ وَ أَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الایمانِ؟ بُؤْساً لِقَوْمٍ «نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ» [220] أَلا وَ قَدْ أَری أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ اِلیَ الخَفْضِ وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالبَسْطِ وَالْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّیْقِ بِالسَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَیْتُمْ وَ دَسَعْتُمْ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ، فَ«إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌ حَمیدٌ» [221] أَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلی مَعْرِفَةٍ مِنّی  
  
[ صفحه 148]   
  
بِالْخُذْلَةِ الَّتی خامَرَتْکُمْ، وَالْغَدْرَةِ الَّتی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ، وَلکِنَّها فَیْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الغَیْظِ، وَ خَوَرُ الْقَناةِ وَ بَثَّهُ الصِّدْرِ وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ نَقِبَةَ الخُفِّ باقِیَةَ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَنَّارِ الْاَبَدِ، مَوْصُولَةً بِ «نارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ، الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ» [222] فَبِعَیْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ، وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ» [223] وَ أَنَا ابْنَةُ «نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدیدٍ» [224] ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عامِلُونَ «وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» [225] .  
«ای گروه بزرگان و یاوران دین، و نگاهبانان اسلام: این سستی شما در حق من و این خوابزدگی شما در مود دادخواهی من چیست؟ آیا پدرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نمی‌فرمود: «حق و احترام هر فرد را در فرزندش نیز باید مراعات کرد؟» چه زود کارها دگرگونه گردید و چه با شتاب عوض شدی، در حالی که توانائی کاری که به عهده‌تان می‌گذارم (رفع ظلم و گرفتن حق من) را دارید و بر آنچه می‌خواهم و قصد کرده‌ام (مبارزه با غاصبان) نیرومندید، آیا می‌گویید محمّد (ص) مرد؟! آری این مصیبتی بسیار بزرگ است که شکست و سستی آن فراگیر، و از هم‌گسیختگی آن دامنه‌دار، و اصلاح و جبران آن گسسته و از دست رفته است، و زمین از غیبت پیامبر تاریک، و  
  
[ صفحه 149]   
  
آفتاب و ماه بی‌فروغ و ستارگان پراکنده و آرزوها پایمال، و کوهها فروافتاده شد، و حامی و یاور تباه گردید، و حرمت و احترام به هنگام درگذشت او از دست رفت، و به خدا سوگند آن بلائی بزرگ و مصیبتی عظیم بود که بلائی و فاجعه‌ای همانند آن نیست، کتاب خدای متعال که صبح و شام در خانه‌هایتان با صدای بلند و الحان گوناگون خوانده می‌شود از آن خبر داده است، و پیش از آن نیز آنچه بر پیامبران و رسولان الهی واقع شده قرار دارد (و گواه بر این) حکم قطعی و فرمان حتمی است که «محمّد جز رسولی نیست که پیش از او رسولانی بوده‌اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود به عقب برمی‌گردید- (به اسلام پشت کرده و به جاهلیت قبلی خود بازمی‌گردید؟)- و هر کس به عقب برگردد به خدا هیچ زیانی نمی‌رساند و خداوند به زودی سپاسگزاران را- (که قدر نعمت هدایت و اسلام را می‌دانند و با استقامت بر آن عملا شکر می‌کنند و آن را پاس می‌دارند)- پاداش خواهد داد».  
شگفتا ای فرزندان قَیْلَه [226] ، آیا میراث پدرم به ستم از من گرفته شود و شما می‌بینید و می‌شنوید و حضور دارید و جمعید؟ و دادخواهی من به همه شما می‌رسد و از جریان ستمدیدگی من همه آگاهید، و شما نفرات و آمادگی دارید، و وسایل و نیرو در اختیارتان  
  
[ صفحه 150]   
  
هست، و اسلحه و سپر نزد شماست، دعوتم به شما می‌رسد و اجابت نمی‌کنید، و فریادم را می‌شنوید و به فریادم نمی‌رسید، در حالی که شما به دلیری موصوف و به خیر و صلاح معروفید، و نخبگانی هستید که انتخاب گشته‌اید، و برگزیدگانی که برای ما اهل‌بیت برگزیده شده‌اید. با عرب جنگیدید و سختی و مشقت را تحمل کردید، و با گروهها نبرد نمودید و دلیران را دفع کردید، و همواره ما فرمان می‌دادم و شما اطاعت می‌کردید، تا آسیای اسلام به وسیله ما به گردش درآمد، و روزگار پر رونق و برکت شد، و شرکت سر تسلیم فرود آورد، و شعله دروغ فروکش کرد و آتش کفر سرد شد، و دعوت فتنه و آشوب آرامش گرفت، و نظام دین برقرار گردید. پس چگونه پس از روشن شدن (ماجرا) سرگردان مانده‌اید، و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می‌دارید، و پس از ورود به کار سرباز می‌زنید، و پس از پذیرش و ایمان شرک می‌ورزید؟! بدا به حال گروهی که «پس از پیمان بستن سوگندهاشان را شکستند، و برای اخراج پیامبر کوشیدند، و آنان ابتدا تعدّی و تجاوز نسبت به شما را آغاز کردند، آیا از آنان می‌ترسید؟ پس خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان دارید».  
همانا می‌بینم که به رفاه و آسایش روی آورده‌اید، و کسی را که به رتق و فتق امور سزاوارتر است (امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را) از حکومت دور کرده‌اید، و راحتی را برگزیده‌اید، و از سختی به نعمت و  
  
[ صفحه 151]   
  
گشایش رسیده‌اید، به همین جهت آنچه را نگه می‌داشتید افکنده‌اید و آنچه را به آسانی نوشیده بودید قی کرده‌اید، پس (بدانید که) «اگر شما و همه ساکنان زمین کافر شوید- به خدای متعال زیانی ندارد- و خداوند بی‌نیازی ستوده است».  
آگاه باشید که من گفتم با آنکه می‌دانم سستی و دست باز داشتن از یاری ما با وجود شما آمیخته و مکر و بی‌وفائی بر دلهای شما چیره گشته است، ولکن گفتار من جوششی از اندوه نفس و و تسکینی بر هیجان خشم، و به جهت کندی اسلحه (ناتوانی و بی‌یاوری) و برای گشودن غصه‌های درونی، و نیز اتمام حجتی از پیش بر شماست (که بعداً نگوئید نمی‌دانستیم و غافل بودیم)، اینک شتر خلافت ارزانی شما، بر آن سوار شوید در حالی که پشتش زخم و پایش سائیده و فرسوده است (مرکب راهوار و سالمی برایتان نخواهد بود) و بدنامی آن برایتان باقی می‌ماند و از خشم خدای جبّار و ننگی ابدی داغ و نشان دارد، و به «آتش برافروخته خداوند» متصل و پیوسته است، «آتشی که بر دلها شعله می‌کشد»، و آنچه انجام می‌دهید خدا می‌بیند، «و به زودی ستمگران درمی‌یابند که به کجا بازگشت می‌کنند»، و من دختر «پیامبر بیم‌دهنده شمایم که در پیشگاه خدا در برابر عذابی شدید قرار دارم»، پس عمل کنید که ما نیز عمل می‌کنیم، «و منتظر باشید که ما نیز انتظار می‌بریم».  
  
[ صفحه 152]

### تأکید بر حدیث جعلی

البته سخنان آتشین زهرا علیهاالسلام در دل سرد ابوبکر تأثیری نداشت و او حاضر نشد که فدک را پس بدهد، ولی برای آنکه کلام فاطمه (علیهاالسلام) مردم را بر او نشوراند، طبق روش معمول خود با لحنی ملایم کوشید چنان وانمود نماید که جریان غصب فدک عملی به نفع مسلمین و مطابق با دستورات پیامبر است و او نه تنها سوء نیتی در این کار ندارد بلکه خیرخواه و ارادتمند اهل‌بیت هم هست! و تأکید کرد که منافع فدک را برای تجهیز سپاه مسلمین لازم دارد! و باز همان خبر جعلی را که «پیامبر فرموده است: ما پیامبران ارثی از خود بر جای نمی‌گذاریم» تکرار نمود!!

### پاسخ زهرا به حدیث جعلی

زهرا علیهاالسلام در جواب ابوبکر فرمود:  
«سُبْحانَ اللَّهِ! ما کانَ أَبی رَسُولُ‌اللَّهُ صَلَّی اللَّهَ عَلَیْهِ وَ آلِه عَنْ کِتابِ اللَّهِ صادِفاً، وَ لا لِاَحْکامِه مُخالِفاً! بَلْ کانَ یَتَّبِعُ أَثَرَهُ، وَ یَقْفُو سُوَرَهُ، أَفْتَجْمَعُونَ إِلَی الْغَدْرِ اِعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ، وَ هذا بَعْدَ وَفاتِه شَبیهٌ بِما بُغِیَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فی حَیاتِه، هذا کِتابُ اللَّهِ حَکَماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً. یَقُولُ: «یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» [227] وَ یَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» [228] ، وَ بَیَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فیما وَزَّعَ مِنَ الْأَقْساطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَ الْمیراثِ، وَ أَباحَ مِنْ حَظِّ الذُّکْرانِ وَ الْاِناثِ ما أَزاحَ بِه عِلَّةَ الْمُبْطِلینَ، وَ أَزالَ التَظَنّی وَ الشُّبَهاتِ فِی الْغابِرینَ، کَلَّا «بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعانُ  
  
[ صفحه 153]   
  
عَلی ما تَصِفُونَ» [229] .  
«سبحان اللَّه! پدرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هرگز از کتاب خدا روگردان و با احکام آن مخالف نبود، بلکه همواره تابع روش قرآن و پیرو سوره‌های آن بود، آیا جمع شده‌اید که با حیله‌گری بر او دروغ ببندید؟ و این کارتان پس از وفات او همانند توطئه‌هایی است که برای نابودی او در زمان حیاتش انجام گرفت! این کتاب خداست که داوری دادگر، و بیانگر حکم قطعی است و می‌فرماید: «- زکریا دعا کرد که فرزندی به او عنایت شود که- از او و آل یعقوب ارث برد».  
و می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد»، و (نیز) خدای عزیز و جلیل در تقسیم سهام و تشریع واجبات و میراث، مطلب را بیان کرده و بهره مردان و زنان را از ارث روشن ساخته به گونه‌ای که بهانه باطل پیشگان را از میان برداشته، و خیالات و شبهات بازماندگان را بر طرف ساخته است، نه هرگز اینطور نیست (که شما تظاهر به ندانستن می‌کنید)، «بلکه نفسهایتان عملی را برای شما جلوه داده (و از هوای نفس پیروی می‌کنید و به خدا و رسول دروغ می‌بندید) و من (در برابر این حیله‌گری و ستم شما) صبری نیکو پیش می‌گیرم، و از خداوند در برابر آنچه می‌گوئید یاری می‌جویم».  
  
[ صفحه 154]

### پاسخ خلیفه

ابوبکر که از سوئی شخصیت الهی زهرا (علیهاالسلام) را نمی‌توانست انکار کند و می‌دانست نمی‌تواند به او نسبت دروغ بدهد، و از سوی دیگر در برابر احکام روشن قرآن مجال استدلال را بر خود تنگ می‌دید، مجدداً کوشید با تظاهر به ارادت و احترام نسبت به زهرا (علیهاالسلام) از او دلجوئی کند و اثرات کلام او را خنثی سازد، و نیز خود را در قضیه غصب فدک بی‌طرف نشان دهد و مسئولیت آن را به عهده مردم بگذارد که او را به عنوان خلیفه انتخاب کرده‌اند! بنابراین در پاسخ زهرا (علیهاالسلام) سر برداشت و گفت:  
«خدا و رسول او راست گفته‌اند، و دختر رسول خدا نیز راست می‌گوید که معدن حکمت و محل هدایت و رحمت و ستون دین و عین برهان است، درستی تو را و گفتار تو را انکار نمی‌کنم، این مسلمانان میان من و تو قضاوت کنند که خلافت را به عهده من گذاشته‌اند و من به رأی آنها آنچه را گرفتم، گرفته‌ام بدون زورگوئی و استبداد و خودخواهی و آنان شاهد این مطلبند!!».

### پاسخ زهرا و اظهار اندوه

زهرا علیهاالسلام در برابر این روش به مردم رو کرد و فرمود:  
«مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ الْمُسْرِعَةِ إِلی قیل الْباطِلِ، الْمُغْضِیَةِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ، «أَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها» [230] «کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ» [231] ما أَسَأْئُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ، فَأُخِذَ بِسَمْعِکُمْ وَ أَبْصارِکُمْ، وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ، وَ ساءَ ما بِه أَشَرْتُمْ، وَ شَرَّ ما مِنْهُ اغْتَصَبْتُمْ، لَتَجِدُنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلاً، وَ غِبَّهُ وَبیلاً، إِذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ، وَ  
  
[ صفحه 155]   
  
بانَ ماوَرائَهُ الضِّراءُ، «وَ بَدالَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ» [232] ، «وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ» [233] .  
«ای گروه مسلمانان که شتابزده به گفتار باطل رو کرده‌اید و از کار زشت زیانبار چشم‌پوشی می‌کنید «آیا در قرآن نمی‌اندیشید یا دلها قفل شده است»، «نه بلکه اعمال ناشایست شما دلهاتان را تیره ساخته»، و گوش و چشمتان را از دست داده‌اید، و به مرجع بسیار بدی روی آورده‌اید و به کار زشتی رهنمون گشته‌اید، و بدو نارواست آنچه به ستم و غصب گرفته‌اید، به خدا سوگند بار آن را سنگین و عاقبت آن را وبال‌آور و ناپسند خواهید یافت، هنگامی که پرده کنار رود و آنچه پوشیده است آشکار شود، «و از سوی پروردگارتان عذابهایی که گمان نمی‌کردید به شما روی آورد»، «در آن هنگام باطل پیشگان زیانکارند.  
آنگاه زهرا علیهاالسلام به مرقد پیغمبر (ص) رو کرد و دردمندانه بدین اشعار تمثل جست:  
  
«قَدْ کانَ بَعْدَکَ أَنْباءٌ وَ هَنْبَثَةٌ   
لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَکْثُرِ الْخَطْبُ»  
  
«إِنّا فَقَدْناکَ فَقْدَ الْأَرْضِ وابِلَها   
وَاَخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لا تَغَب»  
  
«وَ کُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزَلَةٌ   
عِنْدَ الْاِلهِ عَلَی الْأَدنینَ مُقْتَرَبٌ»  
  
«أَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمُ   
لَمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ»  
  
  
[ صفحه 156]   
  
  
«تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَاسْتُخُفَّ بِنا   
لَمَّا فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْأَرْضِ مُغْتَصَبٌ»  
  
«وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِه   
عَلَیْکَ یُنْزَلُ مِنْ ذِی الْعِزَّةِ الْکُتُبُ»  
  
«وَ کانَ جِبْریلُ بِالآیاتِ یُونِسُنا   
فَقَدْ فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجَبٌ»  
  
«فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادَفَنا   
لَمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُثُبُ»  
  
«پس از تو خبرها و سختی‌هایی روی داد که اگر حضور می‌داشتی گفتگو و گرفتاری زیاد نمی‌شد».  
«ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانش را از دست بدهد، و خویشان تو تشنه و نیازمند ماندند، پس (اینک بیا) نزد ایشان باش و از ایشان پنهان مشو».  
«و هر خویشاوند و وابسته‌ای که به خویشاوند خود نزدیکتر و مقربتر است نزد خدای متعال نیز این منزلت و تقرب برای او پذیرفته است».  
«- امّا دشمنان نزدیکی ما به تو را نادیده گرفتند و- چون تو رفتی و خاک میان تو و ما حائل شد برخی از مردان کینه‌های درونی خویش را بر ما آشکار ساختند».  
«هنگامی که تو از دست رفتی مردانی با ترشروئی با ما روبرو شدند و به ما اهانت شد، و اینک همه سرزمینها غصب شده است- همه چیز را از ما گرفته‌اند-».  
«و تو ماهی تابان و نوری درخشان بودی که از آن روشنی می‌جستند، و از سوی خدای عزیز کتابهای آسمانی بر تو  
  
[ صفحه 157]   
  
نازل می‌شد».  
«و جبرئیل (فرشته الهی) همراه آیات الهی با ما مؤانست داشت، و اینک تو را دست رفته‌ای و همه خیرها از ما پوشیده مانده است».  
«ای کاش پیش از تو و پیش از آنکه بروی و خاک میان تو و ما فاصله بیندازد مرگ ما را درمی‌یافت».

### بازگشت به منزل

آنگاه زهرا (علیهاالسلام) خشمگین و اندوهمند به خانه بازگشت، و امیر مؤمنان علیه‌السلام منتظر آمدن او بود، هنگامی که به خانه رسید از شدت اندوه و دردمندی به امیر مؤمنان (ع) عرض کرد:  
«یَابْنَ أَبیطالِبٍ، إِشْتَمَلْتَ شَمْلَةَ الْجَنینِ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنینِ، نَقَضْتَ قادِمَةَ الأَجْدَلِ فَخاتَکَ ریشُ الْأَعْزَلِ، هذَا ابْنُ أَبی قُحافَةَ یَبْتَزُّنی نِحْلَةَ أَبی وَ بُلْغَةَ ابْنَیَّ، لَقَدْ أَجْهَدَ فی خِصامی، وَ أَلْفَیْتُهُ أَلَدَّ فی کَلامی، حَتَّی حَبَسَتْنی قَیْلَةُ نَصْرَها وَالْمُهاجِرَةُ وَصْلَها، وَ غَضَّتِ الْجَماعَةُ دُونی طَرْفَها، فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَةً وَ عُدْتُ راغِمَةً، أَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّکَ، أِفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَ افْتَرَشْتَ التَّرابَ (و فی بعض النسخ: أَفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَافْتَرَسَتْکَ الذُّبابُ) ما کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا أَغْنَیْتَ طائِلاً، وَ لا خِیارَ لی، لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هینَتی وَ دُونَ ذِلَّتی، عَذیرِیَ اللَّهُ مِنْهُ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً، وَیْلایَ فی کُلِّ شارِقٍ، وَیْلایَ فی کُلِّ غارِبٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی أَبی وَ عَدْوایَ إِلی رَبّی، أَللَّهُمَّ إِنَّکَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلاً وَ أَشَدُّ بَأْساً وَ تَنْکیلاً».  
«ای پسر ابوطالب: همچون جنین که در پرده رحم بی‌حرکت پیچیده شده جامه بر خویش پیچیده و بی‌حرکت مانده‌ای، و مانند  
  
[ صفحه 158]   
  
افراد متّهم در خانه نشسته‌ای؟! (پیشتر) شهپر عقابها را برکندی و اینک مغلوب پرندگان بی‌بال و پر شده‌ای (گروهی اراذل ناتوان بر تو غلبه کرده‌اند)؟!  
این پسر ابوقحافه (ابوبکر) است که عطای پدرم و روزی فرزندانم را به زور گرفت، و در مخاصمه با من پافشاری کرد، و در گفتار با من سرسختی و دشمنی ورزید تا آنجا که انصار یاری خود و مهاجرین خویشی و کمک خود را از من دریغ داشتند، و مردم از ستمی که بر من شده چشم‌پوشی کردند، چنانکه مدافعی و بازدارنده‌ای نیافتم، و از مجلس مخاصمه خشمگین بیرون آمدم و شکست خورده بازگشتم! از آن روز که تندی و شدت خود را وانهادی (و با اینان مدارا پیشه کردی) چهره خود را خوار ساختی، (پیشتر) گرگها را شکار کردی و (اینک با بردباری) برخاک نشسته‌ای، (در برخی نسخه‌ها ذکر شده: گرگها را شکار کردی و- اینک- مگسها تو را شکار کرده‌اند) [234] ، (و بدین ترتیب) گوینده‌ای را منع نمی‌کنی، و (در دفع دشمن) کار سودمندی انجام نمی‌دهی، و از من نیز کاری ساخته نیست، ای کاش پیش از آنکه مجبور به صبر و تسلیم و مدارا شوم و خوار گردم مرده بودم، خداوند عذرخواه من است در حالی که او- ابوبکر- ستمکار و تجاوزگر است و در حالی که تو (چنین) از من  
  
[ صفحه 159]   
  
حمایت می‌کنی (و توانائی دفاع از من را نداری) (یعنی ستم او و ناتوانی تو در حمایت و دفاع از من، مرا به این گونه گفتار واداشته و من معذورم)، وای بر من در هر بامداد، وای بر من در هر شامگاه، پشتیبان مرد و بازوان سست شد، شکایت من (از ظلمی که به ما کرده‌اند) به پدرم خواهد بود، و دادخواهیم به پروردگار، بار خدایا تو از آنان نیرومندتری و عذاب و کیفر تو سختر است».

### همدردی و دلداری دادن علی

امیر مؤمنان علیه‌السلام در پاسخ به دلداری آن گرامی پرداخت و فرمود:  
«لا وَیْلٌ لَکِ بَلِ الْوَیْلُ لِشانِئِکِ، ثُمَّ نَهْنِهی عَنْ وَجْدِکِ یَابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِیَّةَ النُبُوَّةِ، فَما وَ نَیْتُ عَنْ دینی وَ لا أَخْطَأْتُ مَقْدُوری، فَاِنْ کُنْتِ تِریدینَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ وَ ما اُعِدَّلَکِ أَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسَبِی اللَّهَ».  
«وای بر تو نیست بلکه وای بر دشمن توست، (تو وظیفه خود را انجام دادی) پس اینک خشم خویش فرونشان ای دختر پیامبر برگزیده و یادگار نبوت، من (نیز) در دینم سستی نکرده‌ام و آنچه در توانائی من بود کوتاهی ننمودم، اگر منظورت تأمین معیشت است روزی تو (از جانب خدا) تضمین شده و سرپرست تو (خدای متعال) مورد اعتماد است (و در امور تو کوتاهی نمی‌ورزد) و آنچه (از سوی خدا) برای تو آماده شده بهتر از چیزی است که از تو بریده شده (و از تو گرفته‌اند) پس (بر این امور و ستم آنان صبوری کن و) و پاداش آن را نزد خدا برای خود محسوب دار».  
  
[ صفحه 160]   
  
زهرا (علیهاالسلام) عرض کرد: «حَسْبِیَ اللَّهُ وَ أَمْسَکْتُ» خداوند مرا کافی است و دست بازمی‌دارم و شکیبائی پیشه می‌سازم. [235] .  
  
[ صفحه 161]

## اندوه و بیماری

### اشاره

پس از رحلت پیامبر (ص)، مصیبتهای گوناگونی قلب زهرا (علیهاالسلام) را می‌فشرد و زندگی را برای او تلخ و غیر قابل تحمل می‌ساخت، از یکسو فقدان پیامبر (ص) برای او که به پدر گرامی خویش عشق می‌ورزید و هرگز تحمل فراق و دوری او را نداشت بسیار دردناک بود، و از سوی دیگر چنانکه گذشت غصب خلافت امیر مؤمنان، و غصب اموال و مایملک اهل‌بیت (ع) و نیز جسارت و بی‌حرمتی آنان- که حتی از آتش زدن خانه و شکستن پهلو و ساقط کردن جنین او خودداری نکردند- سخت وجود مطهر زهرا (علیهاالسلام) را جسما و روحا آزرده می‌ساخت....  
همین مصیبتها و رنجها موجب آن است که در تاریخ می‌خوانیم زهرا (علیهاالسلام) پس از پیامبر (ص) همواره گریان و اندوهگین بود، و گاه به  
  
[ صفحه 162]   
  
زیارت قبر پدر می‌رفت و بسیار می‌گریست [236] ، و گاه به مقابر شهدا می‌رفت و زاری می‌کرد [237] . و در خانه نیز جز گریه و عزاداری کار دیگری نداشت، و چون زاری آن گرامی مورد اعتراض مردم مدینه قرار می‌گرفت امیر مؤمنان (ع) برای او در گورستان بقیع کلبه‌ای بنا کرد که «بیت‌الاحزان» نامیده شد، و زهرا (علیهاالسلام) هر بامداد حسنین (ع) را برمی‌داشت و به آنجا می‌رفت و در میان قبرها تا شبانگاه می‌گریست، و چون شب فرامی‌رسید امیر مؤمنان (ع) می‌رفت و او را به خانه می‌آورد، تا آنگاه که بیمار شد و به بستر افتاد. [238] .

### اذان بلال

شدّت اندوه زهرا (علیهاالسلام) در فراق پیامبر (ص) و آزردگی او چنان بود که هر چیز نشانی از پیامبر داشت او را گریان می‌ساخت و بی‌طاقت می‌کرد:  
«بلال» مؤذن پیامبر (ص) تصمیم گرفته بود پس از آن بزرگوار برای دیگران اذان نگوید، یک روز زهرا (علیهاالسلام) فرمود دوست دارم صدای مؤذن پدرم را بشنوم، این خبر به بلال رسید و به احترام زهرا (علیهاالسلام) به اذان گفتن ایستاد، وقتی بانگ به «اللَّه‌اکبر، اللَّه‌اکبر» برخاست زهرا (علیهاالسلام) نتوانست جلوی گریه خود را بگیرد، و چون بلال به «أشهد أنّ محمّداً رسولُ‌اللَّه» رسید زهرا (علیهاالسلام) فریادی کشید و بیهوش شد.  
  
[ صفحه 163]   
  
مردم به بلال گفتند: دست نگهدار که دختر پیامبر (ص) از دنیا رفت، و گمان کردند که آن گرامی فوت کرده است.  
«بلال» اذان را قطع کرد و آن را ناتمام گذاشت، وقتی زهرا (علیهاالسلام) بهوش آمد از بلال خواست اذان را تمام کند ولی او نپذیرفت و عرض کرد: ای سیده بانوان، من از اینکه بانگ اذان مرا بشنوی بر جان شما بیمناکم. [239] .

### ارشاد در بستر بیماری

سرانجام اندوه طاقت‌فرسای زهرا (علیهاالسلام) و صدماتی که در جریان هجوم مأموران بر آن گرامی وارد آمده بود او را از پای درآورد و رنجور و بیمار و بستری ساخت، در ایام بیماری امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و «اسماء بنت عمیس» از او پرستاری می‌کردند [240] و نیز گاهی برخی از بانوان و آشنایان به عیادت آن بزرگوار می‌آمدند.  
زهرا علیهاالسلام حتی در بستر بیماری نیز از بیان حق و ارشاد امت و افشای خیانت توطئه‌گران باز نایستاد، وقتی «امّ‌سلمه»- از همسران محترمه پیامبر (ص)- به عیادت او آمد و پرسید: ای دختر رسول خدا (ص) شبت را چگونه صبح کردی؟  
فرمود:  
«أَصْبَحْتُ بَیْنَ کَمْدٍ وَ کَرْبٍ، فُقِدَ النَّبِیُّ وَ ظُلِمَ الْوَصِیُّ، هُتِکَ وَاللَّهِ حِجابُهُ مَنْ أَصْبَحَتْ إِمامَتُهُ مُقْبَضَةٌ عَلی غَیْرِ ما شَرَعَ اللَّهُ فِی التَّنْزیلِ، وَ سَنَّهَا النَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ  
  
[ صفحه 164]   
  
آلِه وَ سَلَّمَ فِی التَّأویلِ، وَ لکِنَّها أَحْقادٌ بَدْریّةٌ، وَ تِراتٌ أُحُدِیَّةٌ کانَتْ عَلَیْها قُلُوبُ النِّفاقِ مُکْتَمِنَةٌ لِاِمْکانِ الْوُشاةِ، فَلمَّا اسْتَهْدَفَ الْاَمْرُ أُرْسِلَتْ عَلَیْنا شَآبیتُ الآثارِ مِنْ مَخیلَةِ الشِّقاقِ فَیَقْطَعُ وَتَرُ الایمانِ مِنْ قِسِّیِ صُدُورِها، وَ لَبِئْسَ- عَلی ما وَعَدَاللَّهُ مِنْ حِفْظِ الرِّسالَةِ وَ کِفالَةِ الْمُؤْمِنینَ- أَحْرَزُوا عائِدَتَهُمْ غُرُورَ الدَّنْیا بَعْدَ اسْتِنْصارٍ (انْتِصارٍ) مِمَّنْ فَتَکَ بِآبائِهِمْ فی مَواطِنِ الْکَرْبِ وَ مَنازِلِ الشَّهاداتِ» [241] .  
«صبح کردم میان رنجوری و اندوه، پیامبر از دست رفت، و وصی او (امیر مؤمنان علیه‌السلام) مورد ستم قرار گرفت، به خدا سوگند پرده حرمت او را دریدند که امامت و پیشوائی را بر خلاف آنچه خدای متعال تشریع فرموده و بر خلاف سنت و روش پیامبر (ص)، از دست او گرفتند، لکن این کار (به جهت) کینه‌های جنگهای بدر واحد است که دلهای منافقان آن را پنهان می‌داشت تا علیه ایشان سخنی گفته نشود، و چون کار بالا گرفت (و به منظور خود در مورد غصب خلافت نائل شدند، آن کینه‌ها آشکار شد) و باران شمشیر از ابر کینه و دشمنی بر ما فروبارید، پس زه و رشته ایمان از کمان سینه‌ها گسست (و ایمان خود را از دست دادند، و هر چند وعده الهی در مورد حفظ رسالت و دستگیری از مؤمنان مسلم است، اما آنان (توطئه‌گران) در اثر فریب دنیا به گونه‌ای زشت و ناروا به بهره‌های دنیوی خویش دست یافته‌اند، پس از آنکه از کسی که خون پدرانشان را در جنگها ریخته است بیعت  
  
[ صفحه 165]   
  
خواهی (یا انتقامجوئی) نموده‌اند».

### عیادت بانوان و بیان حق

و نیز گروهی از زنان مهاجرین و انصار در بیماری زهرا علیهاالسلام برای عیادت خدمت او شرفیاب و از حال او جویا شدند، آن گرامی حمد خدا را به جای آورد و بر پیامبر (ص) درود فرستاد و فرمود:  
«أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عائِفَةً لِدِّنْیا کُنَّ، قالِیَةً لِرِجالِکُنَّ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَئِمْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرْعِ الصَّفاةِ وَ صَدْعِ القَناةِ، وَ خَتْلِ الْآراءِ وَ زَلَلِ الْاَهْواءِ، وَ «بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ» [242] لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رَبْقَتُها وَ حَمَّلَتْهُمْ أَوْقَتُها، وَ شَنَنَتْ عَلَیْهِمْ غاراتُها، فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ. وَیْحَهُمْ أَنّی زَعْزَعُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَةِ، وَ قَواعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدِّلالَةِ وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْاَمینَ، وَالطَّبینِ بِأُمُورِ الدُّنْیا وَالدّینِ؟! أَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینَ، وَ مَا الَّذی نَقَمُوا مِنْ أَبِی الْحَسَنِ (علیه‌السلام)؟، نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَکیرَ سَیْفِه وَ قِلَّةَ مُبالاتِه لِحَتْفِه، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِه، وَ نِکالِ وَقْعَتِه، وَ تَنَمُّرُهَ فی ذاتِ اللَّهِ وَ تَاللَّهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمُحَجَّةِ اللَّائِحَةِ وَ زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الواضِحَةِ، لَرَدَّهُمْ اِلَیْها وَ حَمَلَّهُمْ عَلَیْها، وَ لَسارَبِهِمْ سَیْراً سُجُحاً لا یَکْلِمُ خِشاشُهُ وَ لا یَکِلُّ سائِرُهُ وَ لا یَمِلُّ راکِبُهُ، وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهِلاً نَمیراً صافیاً رَوِیّاً تَطْفَحُ ضَفَّتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقُ جانِباهُ، وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ أَعْلاناً، وَ لَمْ یَکُنْ یَتَحّلی مِنَ الدُّنْیا بِطائِلٍ وَ لا یَحْظی مِنْها بِنائِلٍ، غَیْرَ رَیِّ النَّاهِلِ وَ شَبْعَةِ الْکافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمْ الزاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْکاذِبِ، «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ القُری آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ  
  
[ صفحه 166]   
  
بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ، وَلکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ» [243] «وَ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْ هؤْلاءِ سَیُصیبُهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزینَ» [244] أَلا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وَ ما عِشْتَ أَراکَ الدَّهْرُ عَجَباً! «وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قُوْلُهُمْ» [245] ! لَیْتَ شِعْری اِلی أَیِّ سِنادٍ اسْتَنَدُوا؟ وَ اِلی أَیِّ عِمادٍ اعْتَمَدُوا؟ وَ بِأَیَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّکُوا؟ وَ عَلی أَیَّةِ ذُرِّیَةٍ أَقْدَمُوا وَ احْتَنَکُوا، «لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ العَشیرُ»، [246] و «بِئْسَ لِلْظالِمینَ بَدَلأَ» [247] إِسْتَبْدُولُوا وَاللَّهِ الذُّنابِیَّ بِالْقَوادِمِ، وَالْعَجُزَ بِالْکاهِلِ، فَرَغْماً لِمَعاطِسِ قَوْمٍ «یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً» [248] «أَلا إِنِّهُمْْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلکِنْ لا یَشْعُرُونَ» [249] وَیْحَهُمْ «أَفَمَنْ یَهْدی الی الْحَقِّ أَحَقُ أَنْ یُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لا یَهِدّی اِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» [250] أَما لَعَمْری لَقَدْ لَقِحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَیْثَما تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْأَ الْقَعْبِ دَماً عَبیطاً وَ ذُعافاً مُبیداً، هُناِلَک یَخْسَرُ المُبْطِلُونَ، وَ یَعْرِفُ التَّالُونَ غِبَّ ما أَسَّسَ الأَوَّلُونَ، ثُمَّ طیبُوا عَنْ دُنْیاکُمْ أَنْفُساً، وَ اطْمَأَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً وَ ابْشِرُوا بِسَیْفٍ صارِمٍ وَ سَطْوَةٍ مُعْتَدٍ غاشِمٍ، وَ بِهَرْجٍ شامِلٍ، وَ اسْتِبْدادٍ مِنَ الظَّالِمینَ، یَدَعُ فَیئَکُمْ زَهیداً، وَ جَمْعَکُمْ حَصیداً، فَیا حَسْرَتاً لَکُمْ! وَ أَنَّی بِکُمْ وَ قَدْ عَمِیَتْ عَلَیْکُمْ أَنْلُزِمُکُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها کارِهُونَ؟!».  
  
[ صفحه 167]   
  
«صبح کرده‌ام در حالی که به خدا سوگند دنیای شما را مکروه، و مردانتان را دشمن می‌دارم، آنان را (همچون لقمه‌ای تلخ و ناگوار) پس از آنکه به دهان آورده بودم دور افکنده‌ام، و پس از آنکه آزموده‌ام ناپسند یافته‌ام، زشت بادکندی (شمشیر) پس از تیزی، و بازی و بیهودگی بعد از کوشش و جدیت، و سستی عنصر و شکستگی نیزه، و نادرستی آراء، و انحراف و لغزش دلها، «و آنچه نفسهایشان برای آنان پیش فرستاد بسیار بد و نارواست، و آن خشم خدا بر آنان است و در عذاب الهی جاودان خواهند ماند»، و ناچار قلاده این وزر و وبال بر گردن ایشان قرار گرفت و بار گرانش بر ایشان حمل گردید و خسران آن را از هر سو بر ایشان فرود آمد، پس نابودی و هلاک و دوری گروه ستمکاران را باد.  
شگفتا چگونه خلافت و پیشوائی را از بنیانهای استوار رسالت و پایه‌های نبوت و هدایت و محل نزول جبرل امین، و از دانای آگاه به امور دنیا و دین دور ساختند، همانا این زیان و خسرانی آشکار و مسلم است!  
و از ابوالحسن (علی علیه‌السلام) چه انتقادی دارند؟ به خدا سوگند از تندی شمشیر او، و بی‌باکی او در کشتن، و سرسختی او در سرکوبی دشمن و ستیزندگی او در نبرد، و خشمگینی او در راه خدا بدشان می‌آید، و به خدا سوگند (اگر پیشوائی او را می‌پذیرفتند) هرگاه از راه روشن منحرف می‌شدند و از پذیرش حجت و دلیل واضح  
  
[ صفحه 168]   
  
می‌لغزیدند هر آینه آنان را به راه برمی‌گرداند و به پذیرش آن حجت وامی‌داشت، و ایشان را به آسانی (به سوی سعادت) سیر می‌داد چنانکه مرکب زخمی و رنجه نشود و رونده خسته و مانده نگردد و سوار آزرده و فرسوده نشود، و آنان را به سرچشمه‌ای جوشان و زلال و پر آب فرود می‌آورد که از آبی گوارا لبالب می‌بود، و از هیچ سو کدورت و ناصافی در آن راه نداشت، و آنان را سیراب می‌ساخت و بر ایشان در پنهان و آشکار خیرخواهی می‌کرد و خود از مال دنیا ثروت‌اندوزی و کامیابی نمی‌کرد، و از آن هدفی جز سیراب کردن تشنه و سیر کردن نیازمند گرسنه نمی‌داشت، و (آنگاه) بر آنان زاهد از خواهان دنیا و راستگو از دروغگو آشکار می‌شد، و (این وعده الهی تحقق می‌یافت که:) «اگر اهالی آبادیها ایمان می‌آوردند و تقوی می‌ورزیدند برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم، اما تکذیب کردند و به جهت اعمالشان آنان را فروگرفتیم»، «و ستمگرانشان نتیجه اعمال زشت خویش را درمی‌یابند و نمی‌توانند خدا را عاجز سازند».  
الا، پیش آی و بشنو و اگر زنده بمانی روزگار شگفتی‌ها به تو نشان خواهد داد، «و اگر تعجب می‌کنی پس گفتارشان تعجب‌آور هم هست»! ای کاش درمی‌یافتم (و از این شگفتی بیرون می‌آمدم) که به چه استناد کرده‌اند! و به چه تکیه‌گاهی تکیه زده‌اند! و به چه رشته‌ای چنگ افکنده‌اند! و بر کدام ذریه‌ای تقدم و استیلا جسته‌اند؟! «چه بد یاوری و دوست و معاشری اختیار کرده‌اند»! و «چه عوض زشتی  
  
[ صفحه 169]   
  
است برای ستمکاران»! به خدا سوگند به جای سر، دم را و به جای کتف و شانه، پشت و سرین را برگزیده‌اند! به خاک مالیده باد بینی گروهی که «گمان می‌کنند کار نیکو کرده‌اند»، «آگاه باشید که آنان مفسدند ولی درنمی‌یابند». شگفتا «آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه از هدایت بهره‌ای ندارد مگر آنکه راهنمائی شود؟ شما را چیست، چگونه حکم می‌کنید؟!».  
آری به جانم سوگند که زمانه آبستن حوادثی است- پس اندکی مهلت بدهید تا نتیجه آشکار شود، آنگاه (به جای شیر) قدحی لبالب از خون تازه و زهر کشنده بدوشید، و در آن هنگام باطل پیشگان زیان می‌کنند و آیندگان عاقبت آنچه را پیشینیان اساس نهادند درمی‌یابند. پس اینک به از دست دادن دنیای خویش خشنود باشید و دلهاتان به نزول فتنه مطمئن باشد، و بشارت باد شما را به شمشیر برنده، و سلطه متجاوز ستمگر، و آشوب فراگیر، و استبداد ستمکاران که بیت‌المال شما را تصرف خواهند کرد و همگیتان را دور خواهند نمود، پس دریغا بر شما، و چگونه می‌توانید دریابید حال آنکه بر شما مشتبه شده و گمراه مانده‌اید، آیا شما را بر هدایت الزام و اجبار کنیم در حالی که آن را ناخوش دارید؟».  
زنهای مدینه گفتار آن گرامی را به مردن خویش بازگو کردند، و گروهی از مهاجرین و انصار به عذرخواهی خدمت آن بزرگوار رسیدند و عرض کردند:  
  
[ صفحه 170]   
  
ای سیّده بانوان، اگر ابوالحسن (علی علیه‌السلام) این مطالب را پیش از آنکه کار دیگران استوار شود و بیعت ما با آنان صورت گیرد بیان می‌کرد ما از او به دیگری رو نمی‌آوردیم!  
زهرا (س) فرمود: «اِلَیْکُمْ عَنّی فَلا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذیرَکُمْ وَ لا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصیرِکُمْ».  
«ساکت شوید، پس از آنکه به عذر باقی روی آورده‌اید عذری پذیرفته نیست و پس از آنکه کوتاهی کردید فرمانی در کار نیست». [251] .  
  
[ صفحه 171]

## عیادت خلیفه و روگرداندن زهرا

### اذیت فاطمه اذیت پیامبر است

شخصیت چشمگیر زهرا (علیهاالسلام) و بیانات بیدارکننده او، خلیفه و دستیارانش را بر آن می‌داشت که هر طور هست به صلح و آشتی با زهرا (علیهاالسلام) و دلجوئی از او تظاهر نمایند تا مبادا موقعیت خودشان در خطر واقع شود، به همین جهت وقتی ابوبکر و عمر شنیدند زهرا علیهاالسلام بستری است به عیادت او آمدند ولی زهرا (علیهاالسلام) آنان را نپذیرفت و اجازه ورود نداد. عمر از امیر مومنان علی علیه‌السلام تقاضا کرد برای ابوبکر اجازه بگیرد تا به عیادت آن گرامی بیایند و از او دلجوئی کنند، امیر مومنان که به جهت مصالح اسلام مدارا می‌فرمود پذیرفت و این موضوع را به اطلاع زهرا (علیهاالسلام) رساند، و او گفت:  
نه به خدا سوگند هرگز با او سخن نمی‌گویم تا پدرم را ملاقات کنم و شکایت کردار ایشان را نزد او برم.  
علی علیه‌السلام فرمود: من قول داده‌ام که برایشان از تو اجازه بگیرم.  
  
[ صفحه 172]   
  
زهرا (علیهاالسلام) عرض کرد: خانه خانه توست و من همسر تو هستم و زنان در زندگی تابع مردانند، هر طور مایل هستی عمل کن.  
آنگاه چادر بر سر کشید و روی خویش به جانب دیوار کرد، و ابوبکر و عمر وارد شدند و سلام کردند، و زهرا (علیهاالسلام) پاسخشان را نداد، آنگاه آنان گفتند: از ما راضی باش خدا از تو راضی باشد!  
زهرا (علیهاالسلام) فرمود: چه چیز باعث شده که رضایت می‌جویید؟  
گفتند به بدرفتاری خویش اعتراف می‌کنیم و امید می‌داریم که ما را عفو کنی و خشم و آزردگی که از ما در دل داری بیرون نمایی!  
فرمود: اگر در عذرخواهی خود راستگوئید موضوعی را می‌پرسم و شما پاسخ دهید، و من چیزی را از شما نمی‌پرسم جز آنکه می‌دانم از آن آگاهید.  
گفتند: هر چه می‌خواهی بپرس!  
فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا از رسول خدا شنیده‌اید که می‌فرمود «فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است»؟  
گفتند: آری!  
زهرا (علیهاالسلام) دستها را به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا این دو مرا اذیت کردند و من از این دو به تو و پیامبر تو شکایت می‌کنم.  
نه به خدا سوگند هرگز از شما راضی نمی‌شوم تا پدرم رسول خدا را ملاقات  
  
[ صفحه 173]   
  
کنم و به او خبر دهم شما چه کردید و او داوری کند». [252] .  
[253] .  
  
[ صفحه 175]

## وصیت

### وصیت به دفن شبانه و عدم حضور مخالفان در نماز و دفن

زهرا علیهاالسلام در بستر بیماری آخرین روزهای زندگی خویش را می‌گذرانید، و هر ساعت بیماریش شدیدتر می‌شد و چون رحلت خویش را نزدیک دید امیر مؤمنان را فراخواند و عرض کرد:  
«پسر عمو، من مرگ خویش را احساس می‌کنم، و به زودی به پدرم ملحق خواهم شد، اموری را در نظر گرفته‌ام و می‌خواهم در مورد آنها به تو وصیت کنم».  
علی علیه‌السلام فرمود: «به هر چه می‌خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا».  
آنگاه بالای سر زهرا (علیهاالسلام) نشست و سایرین را از اطاق بیرون کرد، زهرا (علیهاالسلام) عرض کرد:  
«پسر عمو! مرا هرگز دروغگو و خیانتکار نیافتی، و از آن هنگام که با من زندگی کرده‌ای هرگز در هیچ چیز با تو مخالفت نکرده‌ام».  
فرمود: «معاذاللَّه، تو در امور الهی داناتر و نیکوکارتر و پرهیزکارتر  
  
[ صفحه 176]   
  
و گرامی‌تر و خداترس‌تر از آنی که مورد مؤاخذه قرار گیری، مفارقت و فقدان تو بر من سخت و سنگین است و از آن چاره‌ای نیست، به خدا سوگند مصیبت پیامبر (ص) را بر من تازه کردی و رحلت و فقدان تو بسیار عظیم است، اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ از این مصیبت که برایم بسیار فجیع و دردناک و تلخ و غم‌انگیز می‌باشد، و به خدا سوگند این مصیبتی تسلیت ناپذیر و بی‌پایان است».  
آنگاه ساعتی هر دو گریستند، و علی علیه‌السلام سر مطهر زهرا (علیهاالسلام) را بلند کرد و بر سینه چسباند و فرمود: «بهر چه می‌خواهی وصیت کن که من هر طور فرمان بدهی عمل می‌کنم و خواسته تو را بر خواهش خودم مقدّم می‌دارم».  
عرض کرد: «ای پسر عموی رسول خدا (ص) خداوند به تو نیکوترین پاداش را عطا کند، به تو وصیت می‌کنم که بعد از من با خواهرزاده‌ام «امامه» ازدواج کنی زیرا او برای فرزندانم همچون خود من است، و مرد هم ناچار باید همسر داشته باشد».  
«پسر عمو، وصیت می‌کنم که برای من تابوت پوشیده‌ای (که حجم بدن دیده نشود) ترتیب دهی زیرا فرشتگان را دیدم که شکل آن را به من نشان دادند».  
فرمود: برایم توضیح بده که چگونه بود، و زهرا (علیهاالسلام) برایش توضیح داد و بعداً علی علیه‌السلام نیز برایش همانطور ترتیب داد.  
و عرض کرد: «وصیت می‌کنم که هیچ یک از کسانی که بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حضور نیابند که آنان دشمن من و دشمن رسول خدایند (ص)، و مگذار هیچ یک از آنان و پیروانشان بر من نماز بخوانند، و مرا  
  
[ صفحه 177]   
  
شبانه هنگامی که چشمها در خواب است دفن کن» [254] .  
و نیز امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:  
فاطمه (علیهاالسلام) در بستر وفات می‌گریست، امیر مؤمنان (ع) فرمود: بانوی من چرا گریه می‌کنی؟  
عرض کرد: برای آنچه بعد از من بر سر تو می‌آید گریه می‌کنم.  
فرمود: گریه نکن، به خدا سوگند هر چه در راه خدا بر سرم بیاید برایم مهم نیست. آنگاه زهرا (علیهاالسلام) به او وصیت کرد به ابوبکر و عمر اجازه ندهد که در نماز و دفن او شرکت نمایند، و امیر مؤمنان (ع) پذیرفت. [255] .  
  
[ صفحه 179]

## شهادت

### درگذشت زهرا و دفن شبانه

زهرا علیهاالسلام در آخرین ساعت زندگی در حالی که حالش بهتر می‌نمود آب خواست و شستشو کرد و لباسهای نوی خویش را پوشید، و فرمود بستر او را رو به قبله بگسترند. [256] .  
و نیز از «اسماء» خواست عطر او را بیاورد و خود را معطر فرمود و لباس نماز خود را پوشید و در بستر خویش خوابید و به «اسماء» فرمود:  
«جبرئیل به هنگام رحلت پیامبر (ص) کافوری از بهشت برای او آورد که آن گرامی آن را به سه قسمت تقسیم فرمود، یک قسمت برای خودش و یک قسمت برای علی (ع) و یک قسمت برای من».  
و از اسماء خواست آن را بیاورد و بالای سر او بگذارد، آنگاه ملافه بر سر کشید و فرمود:  
«اندکی منتظر بمان و بعد مرا صدا کن، اگر پاسخ ندادم بدان که  
  
[ صفحه 180]   
  
درگذشته‌ام».  
«اسماء» اندکی صبر کرد، آنگاه زهرا (علیهاالسلام) را صدا کرد و جوابی نشنید، فریاد زد: ای دختر محمّد مصطفی! ای دختر گرامی‌ترین انسانها...  
و چون جوابی نشنید ملافه را کنار زد و دید آن بانوی بزرگ به لقاءاللَّه پیوسته است. خود را بر روی اندام مطهر او افکند و گریان او را می‌بوسید و می‌گفت: وقتی پدرت رسول خدا را ملاقات کردی سلام اسماء را به او برسان.  
حسن و حسین علیهماالسلام (که در آن هنگام کودکانی در سن هفت و هشت سالگی بودند) نیز وارد شدند و چون دریافتند آن گرامی از دنیا رفته است حسن (ع) خود را روی مادر افکند و او را می‌بوسید و می‌گفت: «مادر، پیش از آنکه روح از بدنم جدا شود با من حرف بزن».  
حسین (ع) پای مادر را می‌بوسید و می‌گفت: «مادر، من فرزندت حسین هستم، پیش از آنکه دلم پاره شود و بمیرم با من سخن بگو».  
آنگاه آن دو گریان به مسجد رفتند و درگذشت مادرشان را به امیر مؤمنان علیه‌السلام خبر دادند، آن حضرت از شنیدن این خبر ناگوار بیهوش شد، حاضران آب بر صورتش زدند و او را به هوش آوردند، و او گریان و اندوهمند می‌نالید: «ای دختر محمّد (ص)، خود را به وجود تو تسلیت می‌دادم، اینک بعد از تو از که تسلیت بجویم».  
آنگاه حسن و حسین (ع) را برداشته و به خانه آمد، و اسماء همچنان  
  
[ صفحه 181]   
  
کنار پیکر نازنین زهرا نشسته بود و می‌گریست. [257] .  
خبر درگذشت بانوی بانوان منتشر شد، و صدای شیون از خانه‌های مدینه برخاست، بانوان بنی‌هاشم در خانه زهرا (علیهاالسلام) جمع شدند و چنان زاری می‌کردند که شهر منقلب شد، آنان می‌گریستند و ناله می‌کردند و می‌گفتند: ای سیده بانوان، ای دختر رسول خدا...  
مردم همه جمع شدند و می‌گریستند و منتظر بودند جنازه را برای دفن بیرون بیاورند و در نماز شرکت کنند، اما ابوذر از خانه بیرون آمد و به مردم گفت: بروید، تشییع دختر پیامبر امشب به تأخیر افتاد، و مردم پراکنده شدند.  
چون پاسی از شب گذشت و مردم به خواب رفتند علی علیه‌السلام همراه حسن و حسین (ع) و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و برخی از بنی‌هاشم و خواص به دفن پیکر نازنین زهرا (علیهاالسلام) پرداخت، و شبانه او را دفن کرد و محل قبر را کاملا مسطح نمود تا شناخته نشود، و تعدادی قبر دیگر نیز ترتیب داد و بر آنها آب پاشید تا مدفن واقعی زهرا علیهاالسلام معلوم نگردد. [258] .  
  
[ صفحه 183]

## تاریخ وفات و محل دفن

وفات زهرا علیهاالسلام بنابر مشهور هفتاد و پنج روز پس از وفات پیامبر (ص)، و در 13 جمادی الاولی سال یازدهم هجری است و در برخی روایات نود و پنج روز پس از پیامبر و در سوم جمادی‌الثانی نیز ذکر شده، و در مورد محل دفن او برخی گفته‌اند در بقیع دفن شد، و برخی می‌گویند در خانه خود مدفون گردید، و تاکنون محل واقعی قبر آن گرامی معلوم نشده است، و همانطور که گفتیم امیر مؤمنان طبق وصیت زهرا (علیهاالسلام) او را مخفیانه دفن کرد و قبرهای دیگری نیز ترتیب داد تا قبر او شناخته نشود، و اصولا وصیت زهرا (علیهاالسلام) برای اختفای مدفن و دفن شبانه او سند روشنی علیه غاصبان است، و این عمل بانوی بانوان بعد دیگری از مبارزات او بود که موجب می‌شد توطئه‌گران نتوانند بر جنایاتی که پس از رحلت پیامبر (ص) مرتکب شدند پرده بکشند، زیرا بدیهی است که اگر آنان افراد پرهیزکار و حقجوئی می‌بودند و خلیفه راستین پیامبر محسوب می‌شدند معنا نداشت که زهرا (علیهاالسلام) بر آنان  
  
[ صفحه 184]   
  
خشمگین باشد و آنان را از شرکت در تشییع و نماز و دفن خود محروم سازد، و اختفاء مدفن سیده بانوان پرچم پایدار و غیر قابل استتار اعتراض و خشم او و سایر اهل‌بیت علیهم‌السلام نسبت به غاصبان است که برای اندیشمندان سراسر قرون حقایق جریانات پس از پیامبر (ص) را برملا می‌سازد.  
بی‌جهت نیست که در تاریخ می‌خوانیم: فردای آن شب که زهرا (علیهاالسلام) مخفیانه دفن شد ابوبکر و عمر که از این کار علی علیه‌السلام خشمگین بودند به او مراجعه کردند و اعتراض نمودند، و امیر مؤمنان فرمود:  
«... به خدا سوگند زهرا (علیهاالسلام) به من وصیت کرد نگذارم شما در تشییع و نماز بر او شرکت کنید، و من کسی نیستم که برخلاف فرمان و وصیت او عمل کنم».  
عمر گفت: «این حرفهای بیهوده را رها کن، من قبرها را خواهم شکافت تا او را بیابم و بر او نماز بخوانم»  
علی علیه‌السلام فرمود: «به خدا سوگند اگر اقدام به این کار نمایی پیش از آنکه به منظور خود نائل شوی سر از تنت برمی‌دارم، و من در این مورد با تو جز به شمشیر معامله نخواهم کرد» [259] .  
و «ابن عباس» می‌گوید عمر گفت: «... شما بنی‌هاشم هرگز حسد قدیم خود به ما را رها نمی‌کنید و کینه‌های درونی شما باقی است، به خدا سوگند تصمیم گرفته‌ام نبش قبر کنم و بر او نماز بخوانم».  
  
[ صفحه 185]   
  
و علی علیه‌السلام پاسخ داد: «به خدا سوگند ای پسر صهاک، اگر دست به چنین کاری بزنی دستت را کوتاه خواهم کرد، بدان که اگر شمشیرم را برهنه کنم تا خونت را نریزم آن را به غلاف برنمی‌گردانم».  
عمر شکسته شد و ساکت ماند، زیرا می‌دانست که علی علیه‌السلام وقتی قسم یاد کند طبق قسم خود عمل خواهد کرد. [260] .  
  
[ صفحه 187]

## اندوه وداع بر خاک زهرا

امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:  
هنگامی که زهرا (علیهاالسلام) بیمار شد به علی علیه‌السلام سفارش کرد امور او را پنهان دارد... و علی علیه‌السلام خود از او پرستاری می‌فرمود، و اسماء بنت عمیس رحمةاللَّه علیها پنهانی به او کمک می‌کرد، و به هنگام وفات به امیر مؤمنان وصیت کرد که خودش کفن و دفن او را انجام دهد و شب هنگام او را دفن کند و قبرش را پنهان سازد، و امیر مؤمنان کفن و دفن او را انجام داد و محل قبر را محو کرد و پنهان داشت.  
هنگامی که کار دفن را به پایان برد و خاک از دست افشاند اندوهی جانکاه بر آن گرامی مستولی شد و اشک بر چهره‌اش دوید و گریان رو به جانب قبر پیامبر (ص) کرد و گفت:  
«سلام بر تو ای رسول خدا، از من و دخترت که اینک در جوار تو فرود آمده و شتابان به تو ملحق شده است، ای رسول خدا شکیبائی من در مصیبت دختر برگزیده تو کم شد، و طاقت و توانائی من در فقدان او  
  
[ صفحه 188]   
  
از دست رفت، جز آنکه مرا پس از مصیبت عظیم و مفارقت و فقدان تو در هر مصیبت دیگری جای تسلیت هست (مصیبت تو به قدری بزرگ است که هر مصیبت دیگری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد) چرا که ترا به دست خود در آرامگاهت مدفون ساختم و در آغوش من جان دادی، اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ.  
اینک امانت تو (زهرا (علیهاالسلام) بازگشت، و گروگان دریافت شد، و از این پس اندوه من جاودانی است و شبم به بیداری خواهد گذشت تا آنگاه که خداوند مرا به سرائی که تو در آن اقامت داری ببرد. و به زودی دخترت به تو خبر می‌دهد که چگونه امتت برای ستم بر او همگروه شدند، پس همه چیز را از او بپرس و حال ما را از او جویا شو، و این چنین کردند در حالی که از رحلت تو چیزی نگذشته و یاد تو از میان نرفته است.  
و سلام بر هر دوی شما، سلام وداع‌کننده‌ای که نه از شما خشمگین است و نه رنجیده، خاطر، اگر بروم از روی ملالت و بی‌علاقگی نیست، و اگر بمانم به جهت بدگمانی به آنچه خداوند به شکیبایان وعده داده است نمی‌باشد» [261] .  
  
[ صفحه 189]   
  
اینک ما نیز در صحنه وداع و در پایان سخن همنوا با اندوه امیر مؤمنان بر زهرای اطهر (ع) سلام کنیم:  
سلام بر تو بانوی بانوان...  
نخلهای خاک‌آلود فدک هنوز از ستمی که بر تو روا داشتند می‌گریند، زندگی تو گواه مظلومیت همه دودمان هابیل است، همچنانکه وجود تو گواه قدس و عصمت خدا بر زمینیان بود...  
تازیانه‌ای که بر پیکر نازنین تو فروکوفتند، تبری بود که بندگان بت به انتقام نابودی اصنام بر پیکر توحید ابراهیم فرود آوردند، هماره شرمسار باد دستی که بر گونه خداگون تو سیلی زد، دریغا دل اگر در غم تو پاره شود شگفت نیست، چرا که شکستن پهلوی تو عظیمتر از شکستن دیوار کعبه بود، و چون قامت ستوار ترا به ستم بر خاک نشاندند دین از پای افتاد...  
با تمام دل بر تو می‌گرییم که نماد بهی بودی و ودیعه رحمت خدا بر آدمیان، و چون تو را کشتند انسانیت بی‌مادر شد و خون هابیل از رگ حیات هر انسان در گستره تاریخ از نو جوشید، و مظلومیت داغ زخمی شد بر جبین زندگی مؤمنان، و حیات پژمرد و اوراق قرآن به تطاول طوفان پراکند، و علی (ع) تنها ماند... و بشریت در گرداب فاجعه افتاد.  
سلام بر تو! بانوی بانوان...

## پاورقی

[1] کشف الغمه چاپ اسلامیه 1281 قمری ج 2 ص 18- مناقب شهر آشوب چاپ نجف ج 3 ص 132- بحارالانوار چاپ جدید ج 43 ص 16- بیت‌الاحزان محدّث قمی چاپ مطبعه سیدالشهداء قم ص 12.  
[2] مناقب ج 3 ص 133- بحار ج 43 ص 16- بیت‌الاحزان، ص 10- 12.  
[3] مناقب ج 3 ص 132- اصول کافی ج 1 ص 458 (چاپ اسلامیه- تهران).  
[4] مناقب ج 3 ص 132- اصول کافی ج 1 ص 458 (چاپ اسلامیه- تهران).  
[5] مناقب ج 3 ص 137- اصول کافی ج 1 ص 458 (چاپ اسلامیه- تهران).  
[6] مناقب ج 3 ص 133.  
[7] کشف الغمه ج 4- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 132- منتهی الآمال چاپ مطبوعاتی حسینی تهران ص 156- بیت‌الاحزان ص 4.  
[8] کشف الغمه ج 2 ص 24- بحارالانوار ج 43 ص 4 و 5 و 6 و 54- عیون اخبارالرضا (چاپ تهران- انتشارات جهان) ج 1 ص 116.  
[9] سوره احزاب آیه 33.  
[10] امالی طوسی چاپ نجف ج 2 ص 162 و 172 و 212 و بسیاری مواضع و کتب دیگر.  
[11] در سوره قلم آیه 4.  
[12] سوره نجم آیه 4.  
[13] «شعب ابیطالب» درّه‌ای در کنار مکه بود که پیامبر و بستگان او و مسلمین در سالهای محاصره اقتصادی در آنجا اقامت داشتند- منتهی الآمال ص 63- 64.  
[14] کشف‌الغمه ج 2 ص 79- 80.  
[15] امالی طوسی ج 2 ص 84- 85  
[16] مناقب شهر آشوب ج 2 ص 65- منتهی الآمال محدث قمی چاپ مطبوعاتی حسینی تهران- ص 78- 79.  
[17] کشف‌الغمه ج 2 ص 13.  
[18] کشف‌الغمه ج 2 ص 6.  
[19] امالی طوسی ج 2 ص 14- 15.  
[20] تذکرة الخواص سبط بن جوزی چاپ نجف سال 1383 ص 302- کشف‌الغمه ج 2 ص 71.  
[21] سفینة البحار ج 1 ص 380.  
[22] تذکرة الخواص ص 303- و با اندک تفاوت در کشف‌الغمه- ج 2 ص 78- 79- کامل بهائی جزء دوم ص 73.  
[23] بحار ج 16 ص 8 و 13.  
[24] کشف‌الغمه ج 2 ص 77- منتهی الآمال ص 65- تاریخ یعقوبی چاپ بیروت ص 35 ج 2.  
[25] بنابر برخی روایات ابوطالب یکماه پیش از خدیجه در گذشته است (امالی طوسی ج 2 ص 79).  
[26] امالی طوسی ج 2 ص 79- منتهی الآمال ص 63 و 64 و 136 65 و 197.  
[27] امالی صدوق چاپ بیروت ص 491- 492، منتهی الآمال ص 136، فصول المختاره شیخ مفید ص 228- 232.  
[28] باید توجه داشت که چنین نسبتهایی به ابوطالب (ع) بیشتر در زمان حکومت معاویه و سایر بنی‌امیه رواج یافت و آنان به جهت دشمنی با امیر مؤمنان علی علیه‌السلام چنین دروغهایی شایع می‌ساختند.  
[29] امالی طوسی ج 2 ص 79- 80، مناقب شهر آشوب ج 1 ص 158، فصول المهمه ابن صباغ مالکی افست از چاپ نجف ص 46.  
[30] امالی طوسی ج 2 ص 80.  
[31] امالی طوسی ج 2 ص 82- 83، مناقب شهر آشوب ج 1 ص 156- 157- 158، فصول المهمه ص 45- 47.  
[32] روضه کافی (چاپ اسلامیه تهران) ص 339.  
[33] امالی طوسی ج 2 ص 84- فصول المهمه ابن صباغ ص 52.  
[34] امالی طوسی ج 2 ص 84 و 85- مناقب شهر آشوب ج 1 ص 159.  
[35] امالی صدوق ص 393.  
[36] امالی مفید چاپ افست مکتبه بصیرتی ص 27 و 28- کامل بهائی (تألیف عمادالدین طبری) چاپ مکتبه مصطفوی ص 51- 53 جزء اول.  
[37] کشف‌الغمه ج 2 ص 14 و 24- بحار ج 43 ص 19 و 26- امالی مفید ص 56- امالی صدوق ص 314- امالی طوسی ج 2 ص 41- عیو اخبارالرضا (ع) ج 2 ص 25- 26- مسند الامام الرضا (ع) ج 1 ص 143.  
[38] این تعبیر را از دیوان طاقدیس عالم ربانی ملا احمد نراقی (ره) به وام گرفته‌ام.  
[39] سوره یس آیه 82.  
[40] سوره بقره آیه 20 و 106 و 148 و 259- و سوره آل عمران آیه 165- و سوره نحل آیه 77- و سوره نور آیه 45- و سوره عنکبوت آیه 20- و سوره فاطر آیه 1.  
[41] کشف‌الغمه ج 2 ص 12 و 14 و 15- بحار ج 43 ص 3- امالی صدوق ص 476 مجلس 87- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 106- عیون اخبارالرضا (چاپ تهران- انتشارات جهان) ج 1 ص 58- معانی الاخبار ص 172.  
[42] کشف‌الغمه ج 2 ص 16- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 114 و 135- بحار ج 43 ص 4 و 5- عیون اخبارالرضا (ع) ج 1 ص 116- بیت‌الاحزان ص 4- 6  
[43] کشف‌الغمه ج 2 ص 21- امالی صدوق ص 100- معانی الاخبار ص 172.  
[44] امالی صدوق ص 475 مجلس 87- بحار ج 43 ص 2- بیت‌الاحزان ص 7- 8.  
[45] بحار ج 43 ص 97 و 98- امالی صدوق ص 499 و 245- عیون اخبارالرضا (ع) ج 1 ص 223- 224.  
[46] بحار ج 43 ص 36- امالی صدوق ص 99 و 100.  
[47] سوره آل‌عمران آیه 37.  
[48] سوره آل‌عمران آیه 42 و 45.  
[49] امالی مفید ص 13- امالی طوسی ج 1 ص 83.  
[50] بحار ج 43 ص 36- مناقب شهر آشوب ج 2 ص 104.  
[51] کشف‌الغمه ج 2 ص 23.  
[52] کشف‌الغمه ج 2 ص 24- بحار ج 43 ص 19 و 26- امالی مفید ص 56- امالی طوسی چاپ نجف ج 2 ص 41- امالی صدوق ص 314- مناقب شهر آشوب ج 2 ص 106 و 107- عیون اخبارالرضا (ع) ج 2 ص 26 و ص 46 و 47.  
[53] بحار ج 43 ص 19- خصال صدوق.  
[54] بحار ج 43 ص 19 و 20- عیون اخبارالرضا (ع) ج 2 ص 62.  
[55] بحار ج 43 ص 36- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 105.  
[56] بحار ج 43 ص 36 مناقب شهر آشوب ج 3 ص 105.  
[57] بحار ج 43 ص 24- امالی صدوق ص 394.  
[58] بحار ج 43 ص 24- مناقب ج 3 ص 105 (بدون ذکر نام راوی).  
[59] کشف‌الغمه ج 2 ص 13- مسند الامام الرضا (ع) (چاپ مکتبه صدوق تهران 1392 قمری) ج 1 ص 142.  
[60] کشف‌الغمه ج 2 ص 13- امالی مفید ص 76- امالی صدوق ص 25- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 107.  
[61] بحار ج 43 ص 97 و 98- خصال صدوق ص 412.  
[62] بحار ج 43 ص 97- امالی طوسی ج 1 ص 42- کشف‌الغمه ج 2 ص 19 و 31- اصول کافی ج 1 ص 461- منتهی الآمال ص 159.  
[63] سوره الرحمن آیه 19 و 22.  
[64] سوره الرحمن آیه 19 و 22.  
[65] بحار ج 43 ص 32- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 101.  
[66] بحار ج 43 ص 12- معانی الاخبار (چاپ 1329 تهران) ص 64- علل الشرایع (چاپ مکتبه طباطبائی قم) ص 173.  
[67] بحار ج 43 ص 45- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 116.  
[68] بحار ج 43 ص 46- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 116.  
[69] سوره نجم آیه 3 و 4.  
[70] بحار ج 43 ص 39 و 40- کشف‌الغمه ج 2 ص 6- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 113.  
[71] بحار ج 43 ص 42- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 114.  
[72] سوره نور آیه 63.  
[73] بحار ج 43 ص 32 و 33- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 102- بیت‌الاحزان ص 19.  
[74] بحار ج 43 ص 39- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 112- منتهی الآمال ص 160.  
[75] کشف‌الغمه ج 2 ص 24.  
[76] بحار ج 43 ص 39- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 112- کنزالفوائد کراجکی (چاپ مکتبه مصطفوی قم) ص 360 (در قسمت پنجم موسوم به رساله تعجب)- فصول المختاره شیخ مفید ص 57.  
[77] کشف‌الغمه ج 2 ص 24.  
[78] امالی صدوق ص 99- 100- بیت‌الاحزان ص 31.  
[79] کشف‌الغمه ج 1 ص 493- منتهی الآمال ص 68 در ذکر وقایع سال دوّم هجری.  
[80] بحار ج 43 ص 92 و 93 و 97 و 107- مناقب شهر آشوب ج 2 ص 29- امالی طوسی ج 1 ص 42- کشف‌الغمه ج 2 ص 31- اصول کافی ج 1 ص 461- عیون اخبارالرضا (ع) ج 1 ص 225.  
[81] کشف‌الغمه ج 1 ص 477 و 495- مناقب شهر آشوب ج 2 ص 30 و 31.  
[82] بحار ج 43 ص 124 و 127- کشف‌الغمه ج 1 ص 480 و 481 و 483- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 126 و 127- و نیز آسمانی بودن این ازدواج در امالی صدوق ص 223 و 237 و 356 و 449 و 450- و در مسند الامام الرضا (ع) ج 1 ص 140- 143.  
[83] کشف‌الغمه ج 1 ص 480- 489.  
[84] بحار ج 43 ص 93 و 111 و 112- امالی طوسی ج 1 ص 38- و قسمت اخیر این روایت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 127 هم ذکر شده است.  
[85] مناقب شهر آشوب ج 3 ص 129- امالی طوسی ج 1 ص 39- و در کشف‌الغمه ج 1 ص 385- 386 قسمتی از این اشیاء ذکر شده است، و نیز در بیت‌الاحزان ص 33- 34.  
[86] بحار ج 43 ص 114- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 129.  
[87] بحار ج 43 ص 127- کشف‌الغمه ج 1 ص 481- مناقب شهر آشوب ج 2 ص 123- و نیز در امالی صدوق ص 449 شبیه به این بشارت.  
[88] بحار ج 43 ص 128- کشف‌الغمه ج 1 ص 483.  
[89] وصول: بسیار پیوند- بسیار بخشنده.  
[90] بتول: دوشیزه‌ای که از مردان حاجت و رغبت بریده باشد (یا در راه خدا از خواسته‌های نفسانی دل کنده باشد)- و در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 110 ذکر شده که فاطمه (علیهاالسلام)، بتول نامیده شده به جهت آنکه نظیری و همتائی برای او نیست، و نیز در بیت‌الاحزان ص 12، (و معانی دیگر نیز برای بتول ذکر شده است).  
[91] بحار 43 ص 110- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 125- (این موضوع که خدای متعال، فاطمه (علیهاالسلام) را با علی (ع) تزویج نمود و فرشتگان مقرب را گواه این ازدواج قرار داده، و کرامات الهی و آسمانی این ازدواج و نیز خطبه خواندن فرشته‌ای به نام «راحیل» در بسیاری روایات و کتب دیگر نیز با عبارات متفاوت ذکر شده است. از جمله در امالی صدوق ص 222 و 448- 450 و اصول کافی ج 1 ص 460- 461، عیون اخبارالرضا (ع) ج 1 ص 223- 224 و ج 2 ص 27.  
[92] سوره فرقان آیه 56.  
[93] سوره رعد آیه 36.  
[94] بحار ج 43 ص 119- کشف‌الغمه ج 1 ص 472- و با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 127.  
[95] بحار ج 43 ص 112 و 129- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 127- و نیز قسمتی از این خطبه در کشف‌الغمه ج 1 ص 484.  
[96] در برخی روایات همان چهارصد مثقال نقره و در برخی چهارصد و هشتاد درهم و در برخی یک زره ذکر شده به هر حال شاید تفاوت در تعیین قیمت زره باشد.  
[97] بحار ج 43 ص 95 و 96- امالی شیخ طوسی ج 1 ص 41- و نیز قسمتی از این روایت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 129- بیت‌الاحزان ص 35.  
[98] بحار ج 43 ص 115 و 116- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 130 و 131.  
[99] بجار ج 43 ص 96- امالی شیخ طوسی ج 1 ص 21 و نیز خلاصه‌ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 141- بیت‌الاحزان ص 36.  
[100] بحار ج 43 ص 96- امالی شیخ طوسی ج 1 ص 41- کشف‌الغمه ج 1 ص 489- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 129- بیت‌الاحزان ص 35.  
[101] بحار ج 43، ص 104.  
[102] نهج‌البلاغه- خطبه شقشقیّه.  
[103] سوره والضحّی، آیه 5.  
[104] بحار ج 43 ص 85 و 86- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 120- منتهی الآمال ص 161- بیت‌الاحزان ص 24 با حذف قسمت آخر روایت.  
[105] روضه کافی (چاپ اسلامیه تهران) ص 165.  
[106] بحار ج 43 ص 82- بیت‌الاحزان ص 23.  
[107] بحار ج 43 ص 50 و 51- بیت‌الاحزان ص 21.  
[108] بحار ج 43 ص 31- تفسیر عیاشی (چاپ علمیه اسلامیه تهران) ج 1 ص 171.  
[109] بحار ج 43 ص 134- کشف‌الغمه ج 1 ص 492- بیت‌الاحزان ص 37.  
[110] بحار ج 43 ص 53- کشف‌الغمه ج 2 ص 30 مناقب شهر آشوب ج 3 ص 119.  
[111] بحار ج 43 ص 84- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 119- منتهی الآمال ص 161- بیت‌الاحزان ص 22.  
[112] کشف‌الغمه ج 2 ص 25 و 26- بحار ج 43 ص 81 و 82- منتهی الآمال ص 161- بیت‌الاحزان ص 11.  
[113] بحار ج 43 ص 91- ریاحین الشریعه (تألیف شیخ ذبیح الله محلاتی- چاپ اسلامیه تهران) ج 1 ص 216- منتهی الآمال ص 161 و 162.  
[114] کشف‌الغمه ج 2 ص 23 و 24- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 119- منتهی الآمال ص 161.  
[115] بحار ج 33 ص 92- منتهی الآمال ص 162.  
[116] «فضّه» از بانوان بسیار پرهیزکار و خادمه حضرت زهرا (علیهاالسلام) است. باید توجه داشت که زهرا (علیهاالسلام) همانطور که خود در روایتی می‌فرماید در طی چند سال اول زندگی با علی (ع) در تنگدستی و سختی زندگی کرده است (بحار ج 43 ص 88)، ولی از وقتی که پیامبر (ص) املاک فدک را به او بخشید وضع بهتر شد، و نیز نقل شده که پیامبر (ص) «فضّه» را که کنیزی بود به او بخشید (مناقب شهر آشوب ج 3 ص 120)، بنابراین اگر در برخی روایات دیده می‌شود که اهل‌بیت در سختی و تنگدستی بوده‌اند و در برخی دیگر از وجود خادمه در منزل سخن گفته است باید توجه داشت که مربوط به دوره‌های مختلفی از زندگی زهرا علیهاالسلام است.  
[117] بحار ج 43 ص 28- بیت‌الاحزان ص 20.  
[118] بحار ج 43 ص 81- عیون اخبارالرضا ج 2 ص 45- و نیز خلاصه‌ای از این روایت با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 121.  
[119] بحار ج 43 ص 83 و 84 مکارم الاخلاق چاپ بیروت ص 94 و 95- و خلاصه‌ای از این روایت در منتهی الآمال ص 159- 160 و نیز خلاصه‌ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 121.  
[120] سوره آل عمران آیه 92.  
[121] ریاحین الشریعه ج 1 ص 106 به نقل از «تبرالمذاب».  
[122] سوره حجر آیه 43 و 44.  
[123] سوره قصص آیه 60 و سوره شوری آیه 36.  
[124] ریاحین الشریعه ج 1 ص 148- بیت‌الاحزان ص 28 و 29.  
[125] سوره آل عمران آیه 37.  
[126] سوره آل عمران آیه 37.  
[127] کشف‌الغمه ج 2 ص 26- 29، امالی طوسی ج 2 ص 228- 230، بحار ج 43 ص 59- 61، و خلاصه‌ای از این روایت در بحار ج 43 ص 29، و نیز قسمت اخیر روایت در مناقب شهر آشوب ج 2 ص 117.  
[128] بحار ج 43 ص 56- 58.  
[129] بحار ج 43 ص 40 و خلاصه‌ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 117- 118، منتهی الآمال ص 160.  
[130] بحار ج 43 ص 30.  
[131] بحار ج 43 ص 29. و شبیه به همین روایت با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 116.  
[132] امالی صدوق ص 212- 216، کشف‌الغمه ج 1 ص 413- 417.  
[133] مناقب شهر آشوب ج 3 ص 106 و 147 و 148- منتهی الآمال ص 68 در ذکر وقایع سال دوّم هجری.  
[134] سوره احزاب آیه 33.  
[135] امالی طوسی ج 1 ص 254 و 269- 270، امالی صدوق ص 381- 382، اصول کافی ج 1 ص 287، فصول المختاره شیخ مفید (چاپ قم) ص 29- 30. و نیز در: مسند احمد بن حنبل ج 6 ص 304، صحیح مسلم ج 7 باب فضائل اهل‌بیت النبی، درّالمنثور سیوطی ج 5 ص 198، تفسیر طبری ج 22 ص 5، ذخائر العقبی محبّ‌الدین طبری ص 24.  
[136] کشف‌الغمه ج 2 ص 13- و نیز شبیه همین روایت به نقل از امیر مؤمنان علیه‌السلام در امالی طوسی ج 1 ص 88 و باز در امالی طوسی ج 1 ص 257 و ج 2 ص 177 و 178، و امالی مفید ص 188، و امالی صدوق ص 124.  
[137] سوره آل عمران آیه 53.  
[138] سوره آل عمران آیه 54.  
[139] مناقب شهر آشوب ج ص 142- 144. کشف‌الغمه ج 1 ص 425- 426، منتهی الآمال ص 114- 117 و 176- 177- فصول المختاره شیخ مفید (چاپ قم) ص 17، و نیز در صحیح مسلم، و مسند احمد بن حنبل، و در تألیف ابونعیم اصفهانی به نام «فیما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین»، و در تفسیر زمخشری، و اغانی ابوالفرج اصفهانی، و در بسیاری دیگر از مؤلفات علمای اهل تسنن و تشیّع و در اکثر تفاسیر قرآن موضوع مباهله و این فضیلت ذکر شده است.  
[140] بحار ج 43 ص 40- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 113.  
[141] بحار ج 43 ص 40- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 113- و شبیه به این روایت با اندک تفاوت در امالی طوسی ج 2 ص 14، و نیز در بیت‌الاحزان محدث قمی ص 15.  
[142] بحار ج 43 ص 286- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 159.  
[143] کشف‌الغمه ج 3 ص 89 و 96.  
[144] اصول کافی ج 1 ص 461.  
[145] بحار ج 43 ص 238- 239، امالی طوسی ص 377، مناقب شهر آشوب ج 3 ص 189، عیون اخبارالرضا (ع) ج 2 ص 25- 26.  
[146] مناقب شهر آشوب ج 3 ص 141.  
[147] کشف‌الغمه ج 3 ص 89 و 96.  
[148] بحار ج 43 ص 281، مناقب شهر آشوب ج 3 ص 154، و شبیه به همین روایت با اندک تفاوت در امالی طوسی ج 1 ص 256.  
[149] بحار ج 43 ص 299. کشف‌الغمه ج 2 ص 88.  
[150] بحار ج 43 ص 285- کشف‌الغمه ج 2 ص 97.  
[151] بحار ج 43 ص 271- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 226- امالی سید مرتضی (چاپ بیروت) ج 1 ص 219.  
[152] رجوع شود به شعر پر معنای قاضی ابوبکر بن ابی‌قریعه که در کشف‌الغمه و بحارالانوار ج 43 ص 190 نیز نقل شده که در آن جمله می‌گوید: «و اریتکم انّ الحسین اصیب فی یوم السقیفه- و به شما نشان می‌دادم که حسین را در روز سقیفه کشتند».  
[153] نهج‌البلاغه فیض السلام خطبه شماره 193 ص 651- 652. کامل بهائی جزء اول ص 292- 293، امالی مفید ص 138، امالی طوسی ج 2 ص 158- 186 و 213- 214، امالی صدوق ص 509، مناقب شهر آشوب ج 2 ص 64، اصول کافی ج 1 ص 459. منتهی الآمال ص 129- 130.  
[154] که نمونه‌های بسیار و گوناگون آن در کتب بزرگان شیعه و سنی متواتراً ذکر شده است.  
[155] غایةالمرام ص 212، الغدیر ج 1 ص 55- 9، عیون اخبارالرضا (ع) ج 1 ص 57 و ج 2 ص 30- 31، مسند احمد بن جنبل ج 3 ص 17 (چاپ بیروت)- احتجاج طبرسی ص 90 جزء اوّل- کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص 121.  
[156] بدون تردید پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله از مخالفت توطئه‌گران با امامت و حکومت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام کاملاً آگاهی داشته است چنانکه آن گرامی به عبارات گوناگون این موضوع را در مواردی که مصلحت می‌بود بیان می‌فرمود و از آن جمله یک بار به علی علیه‌السلام فرمود: «اِذْا مُتُّ ظَهَرَتْ لَکَ ضَغایِنُ فی صُدُورِ قَوْمٍ یَتَمالَئُونَ عَلَیْکَ وَ یَمْنَعُونَکَ حَقَّکَ- هنگامی که من از دنیا بروم کینه‌هایی که در سینه‌های گروهی است برای تو پیدا می‌شود و بر علیه تو همپشت می‌شوند و تو را از حقت بازمی‌دارند» (عیون اخبارالرضا (ع)، ج 2، ص 67). و نیز «ابوبصیر» می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیه «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةِ اِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا اَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا اَکْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَیْنَما کانُوا ثُمَّ یُنَبَئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیمَةِ اِنَ اللَّهَ بِکُلِّ شِیْی‌ءٍ عَلیمٌ- هیچ سه نفری با هم نجوا و رازگویی نمی‌کنند جز آنکه خدا چهارمین ایشان است و نه پنج نفری جز آنکه خدا ششمین ایشان است و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه خدا همراه ایشان است هر کجا باشند، سپس روز قیامت به ایشان خبر خواهد داد که چه می‌کردند همانا خداوند به همه چیز دانا است» (سوره مجادله، آیه 7) سؤال کردم، فرمود: این آیه در مورد فلان و فلان، ابوعبیده جراح، و عبدالرحمن بن عوف، و سالم موالی ابی‌حذیفه، و مغیرة بن شعبه، نازل شد هنگامی که نوشته‌ای نوشتند و عهد کردند و توافق نمودند که «اگر محمّد (ص) از دنیا رفت نگذارند هرگز خلافت و نبوت در بنی‌هاشم قرار بگیرد». (یعنی پیامبر از بنی‌هاشم بود و نبوت داشت پس از او نگذارند که خلافت هم در دست بنی‌هاشم باشد و نگذارند علی علیه‌السلام به حکومت برسد). (روضه کافی، ص 179.  
[157] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ج 2 ص 21 چاپ 4 جلدی- و نیز در منتهی الآمال ص 124- 127، و در کامل بهائی جزء اول ص 291.  
[158] کشف‌الغمه ج 2 ص 8- امالی طوسی ج 2 ص 14 و 15- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 136- منتهی الآمال ص 130.  
[159] بحار ج 43 ص 156- امالی طوسی ج 1 ص 191- منتهی الآمال ص 164 و 165.  
[160] مناقب شهر آشوب ج 3 ص 137- کامل بهائی جزء اول ص 305- بیت‌الاحزان ص 137.  
[161] بحار ج 43 ص 155- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 104- امالی صدوق ص 121- منتهی الآمال ص 164.  
[162] بحار ج 43 ص 157- بیت‌الاحزان ص 140.  
[163] در این مقال، مجال بررسی تفضیلی کار آنان در سقیفه و قبل و بعد از آن نیست، و در کتاب‌های معتبری چون «الغدیر» علّامه امینی وضعیت غصب خلافت با استدلال روشن و با استناد به کتب معتبر علمای اهل تسنن بررسی شده است، علاقمندان و نیز افرادی که مایل به اطلاعات تفصیلی در این باره‌اند می‌توانند به کتابهای: «تاریخ ابن قتبه»، «دلائل الامامه طبری»، «تاریخ طبری»، «سیره حلبیه»، «احتجاج طبرسی»، «امالی شیخ صدوق» «امالی شیخ مفید»، «کتاب سلیم بن قیس هلالی»، «غایة المرام»، «کمال بهائی»، «شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید»، «بحارالانوار مجلد هشتم چاپ قدیم»، «بحارالانوار جلد 33- 28 چاپ جدید»، «احقاق الحق قاضی نوراللَّه ششتری»، «کنزالفوائد کراجکی»، «عیقات الانوار میر حامد حسین»، «فصول المهمه سید شرف‌الدین»، «منتهی الآمال محدّث قمی»، «بیت‌الاحزان محدّث قمی»، «الغدیر علامه امینی»، و «معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسکری» و بسیاری کتب قدیم و جدید دیگر از نویسندگان و دانشمندان شیعی و سنّی که در این زمینه است مراجعه فرمایند.  
[164] کتاب سقیفه سلیم بن قیس هلالی ص 74- 75 چاپ افست دارالکتب اسلامیه، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید در ذیل فقره اول خطبه شقشقیه، بحار ج 28 ص 285- 286، بیت‌الاحزان محدّث قمی ص 58.  
[165] رجوع شود به روضه کافی ص 295- 296، و کامل بهائی جزء دوم ص 23، و شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ج 6 ص 21.  
[166] «صهّاک» نام مادر عمر بن خطاب است.  
[167] کتاب سقیفه تألیف سلیم بن قیس هلالی، ص 82- 85 و 249- 250 (سلیم بن قیس هلالی کوفی از راویان موثق و از یاران صدیق ائمه معصومین (ع) و از بزرگان تابعین است و خود با امیر مؤمنان (ع) و سلمان و ابوذر و مقداد و افراد دیگری از صحابه پیامبر (ص) مصاحبت داشته و کتاب سقیفه او از اصول کتب شیعه محسوب می‌شود، و ائمه طاهرین (ع) به درستی روایات و کتاب او شهادت داده‌اند، در این مورد به تحقیق و تقریظ و توضیح عالمانه‌ای که در 61 صفحه در مقدمه متن عربی کتاب، چاپ نجف و چاپ افست اسلامیه در ایران، درج شده است رجوع شود و نیز رجوع شود به تحقیق و تصحیح و بازنویسی مجدد و محققانه کتاب سلیم در 3 جلد توسط فاضل ارجمند جناب حجةالاسلام محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی).  
احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 108- 109، کامل بهائی جزء اوّل ص 304- 309، بحار چاپ جدید ج 43 ص 197- 198، بحار چاپ جدید ج 28 ص 268- 271 و 298- 299، بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص 50- 56 (اصولاً تمام مجلّد هشتم بحارالانوار که قریب 700 صفحه است پیرامون غصب خلافت و ظلمهایی است که به اهل‌بیت شده و مرحوم علّامه مجلسی با استناد به همه روایات شیعی و سنی دقیقا جمیع جوانب توطئه‌ها و فتنه‌ها را روشن ساخته است، رحمةالله علیه رحمة واسعة).  
[168] موضوع هجوم مأموران به خانه علی علیه‌السلام و قهرا و به زور او را برای بیعت به مسجد آوردن، در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز ذکر شده، و حتی برخی به آتش و هیزم بردن و تهید به آتش زدن منزل نیز تصریح نموده‌اند ولی بقیه جریان را مسکوت گذاشته‌اند. برای آگاهی از اینکه در کتب اهل تسنن به اصل این قضایا اشاره یا تصریح شده رجوع شود به: جلد دوّم «عقد الفرید» تألیف ابوعمر احمد بن حزم القرطبی مروانی مالکی متوفای 328 هجری- و جلد اوّل «الامامة و السیاسة» تألیف ابومحمد عبداللَّه بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفای 322 هجری- و جلد اوّل «انساب الاشراف» بلاذری- و تاریخ طبری ذیل وقایع سال 11 هجری- و تاریخ یعقوبی چاپ بیروت ج 2 ص 126- و «شرح نهج‌البلاغه» ابن ابی‌الحدید معتزلی ج 2 ص 56 و ج 6 ص 48- و بسیاری کتب دیگر.  
[169] بیت‌الاحزان، ص 97- کنزالفوائد کراجکی، ص 364.  
[170] احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 113- 114، و شبیه به این روایت در روضه کافی ص 238.  
[171] احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 113- 114، بحار ج 43 ص 47، بیت‌الاحزان ص 87.  
[172] روضه کافی ص 237- 238، بیت‌الاحزان ص 86 و 87.  
[173] بحار ج 28 ص 227 و 228، احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 113 و 114: بیت‌الاحزان ص 86.  
[174] بحار ج 43 ص 47 و ج 28 ص 206- احتجاج ص 113 و 114- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 118- بیت‌الاحزان ص 87.  
[175] بحار ج 28 ص 227 و 228- احتجاج طبرسی ص 113 و 114- بیت‌الاحزان ص 87.  
[176] بحار ج 43 ص 47 و ج 28 ص 206- احتجاج طبرسی ص 113 و 114- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 118- بیت‌الاحزان ص 87.  
[177] کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص 251- 252، بحار ج 28 ص 300- 301.  
[178] کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص 251- 252، بحار ج 28 ص 300 و 301.  
[179] بحار ج 28 ص 191 و 210 و 247، کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص 72 و 73 و 87، احتجاج طبرسی ص 98 و 110.  
[180] بحار ج 28 ص 267- 268، کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص 81 و 128، احتجاج طبرسی ص 107، و نیز قسمتی از این مطلب در نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ج 6 ص 13 هم ذکر شده است.  
[181] یکی از راویان می‌گوید از امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام پرسیدم: «چگونه مردم از امیر مؤمنان علیه‌السلام روی برتافتند و به دیگران روی آوردند در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، می‌دانستند؟  
فرمود: با آنکه فضیلت او را می‌دانستند به دیگران روی آوردند، برای آنکه امیر مؤمنان از پدران و اجداد و برادران و عموها و دائی‌ها و بستگان آنان که با خدا و رسولش مخالفت ورزیده بودند تعداد بسیاری را کشته بود، و کینه‌ای که از امیر مؤمنان در دل داشتند از این جهت بود. بنابراین خوش نداشتند که او بر ایشان فرمانروا شود و در مورد دیگران چنین کینه‌ای در دل نداشتند زیرا دیگران سابقه جهاد (و قتل مشرکان) در رکاب پیامبر مانند امیر مؤمنان نداشتند به همین جهت از او روی برتافتند و به غیر او روی آوردند» (عیون اخبارالرضا ج 2 ص 81).  
[182] کشف‌الغمه ج 2 ص 35- 36، امالی صدوق ص 424، وفاة الصدیقة الزهراء تألیف عبدالرزاق المقرم ص 71، ریاحین الشریعه ص 307 (و نیز در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، و تفسیر درّ المنثور سیوطی، و شافی سید مرتضی، و تلخیص شیخ طوسی، و خرایج راوندی، و بحارالانوار مجلسی و بسیاری کتب دیگر به این موضوع تصریح شده است).  
[183] وفاة الصدیقة الزهراء (ع) ص 72- 73. ریاحین الشریعه ص 307.  
[184] بحار مجلد هشتم چاپ قدیم ص 101- 102، وفات الصدیقه الزهراء ص 74، ریاحین الشریعه ص 308- 309.  
[185] سوره اسراء آیه 26، و در سوره روم آیه 38: «فَآتِ ذَی‌الْقُرْبی حَقَّه».  
[186] تفسیر عیاشی ج 2 ص 287، کشف‌الغمه ج 2 ص 35- 36، امالی صدوق ص 424، کامل بهائی جزء اوّل ص 101 و جزء دوّم ص 17، بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص 103- 104.  
[187] تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 154- احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 119- 120، بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص 101- بیت‌الاحزان ص 108.  
[188] کشف‌الغمه ج 2 ص 33 و 37- بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص 101- 104.  
[189] کشف‌الغمه ج 2 ص 38- بحار مجلّد هشتم ص 101. (عایشه و حفصه هر دو از همسران پیامبر بودند).  
[190] سوره نمل آیه 16.  
[191] سوره مریم، آیه 6.  
[192] سوره نساء آیه 11.  
[193] کشف‌الغمه ج 2 ص 37- 38، بحار مجلّد هشتم ص 101- 104.  
[194] بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص 104.  
[195] کشف‌الغمه ج 2 ص 38- احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 121- بیت‌الاحزان ص 108.  
[196] احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 122-121. بحار مجلّد هشتم ص 101- 104- بیت‌الاحزان ص 108.  
[197] احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 121، بحار چاپ جدید ج 43 ص 198، کتاب سلیم بن قیس ص 253.  
[198] احتجاج طبرسی جزء اوّل ص 122- بیت‌الاحزان ص 109.  
[199] کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص 146، کامل بهائی جزء اوّل ص 19، امالی مفید ص 73 در مورد عایشه، و نیز در بیت‌الاحزان ص 128.  
[200] در مورد غصب فدک و محروم ساختن فاطمه (علیهاالسلام) از ارثیه پیامبر (ص)، به تحقیق مفصل و ارزشمند جناب ابراهیم امینی در کتاب «بانوی نمونه» و نیز به جزء دوم کتاب «کامل بهائی» تألیف عمادالدین طبری از علماء و متکلمان بزرگ قرن هفتم هجری مراجعه شود.  
[201] که از آن جمله است: «ابن طیفور احمد بن ابی‌طاهر» متولد 204 و متوفای 280 هجری، در کتاب «بلاغات النساء» که مکرر چاپ شده است، و در چاپ «مکتبه بصیرتی قم» در ص 12 الی 20 این خطبه را از دو طریق نقل می‌کند  
و «ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج‌البلاغه (چاپ بیروت) ج 16 ص 211- 213.  
و «سبط بن جوزی» متوفای 654 هجری در کتاب «تذکرة الخواص» چاپ نجف 1383 هجری ص 117.  
و «عمر رضا کحاله» از نویسندگان معاصر مصری در کتاب «اعلام النساء» چاپ سوّم مصر 1397 قمری ص 116 ص 119.  
[202] رجوع شود به «ریاحین الشریعه» چاپ اسلامیه تهران ص 311- 314.  
[203] سوره توبه آیه 129.  
[204] سوره توبه آیه 49.  
[205] اشاره به اخوت پیامبر (ص) و امیر مؤمنان علی (ع) که در آغاز هجرت به مدینه، پیامبر (ص) مسلمانان را دو به دو با هم برادر نمود و علی علیه‌السلام را نیز برادر خود قرار داد.  
[206] سوره کهف آیه 50.  
[207] سوره آل عمران آیه 85.  
[208] سوره مائده آیه 50 (البته در قرآن کریم این آیه با صیغه جمع غایب «یبغون» ذکر شده و زهرا علیهاالسلام در مقام خطاب آن را به صیغه مخاطب به کار برده است).  
[209] سوره مائده آیه 50.  
[210] سوره مریم آیه 28 (در قرآن کریم: جِئْتِ... بصیغه مؤنث).  
[211] سوره نمل آیه 16.  
[212] سوره مریم آیه 6.  
[213] سوره انفال آیه 75.  
[214] سوره نساء آیه 11.  
[215] سوره بقره آیه 180.  
[216] سوره انعام آیه 67.  
[217] سوره هود آیه 39، سوره زمر آیه 40- 41.  
[218] مثلا پدر و مادر و فرزند هر میت به میراث او از عمو و عمه و دائی و خاله و... سزاوارتر هستند و تا فرزند و پدر و مادر هستند به اقوام دورتر ارث نمی‌رسد.  
[219] سوره آل عمران آیه 144.  
[220] قسمتی از آیه 13 سوره توبه.  
[221] سوره ابراهیم آیه 8.  
[222] تضمینی از آیه 6 و 7 سوره همزه.  
[223] سوره شعرا آیه 227.  
[224] تضمینی از آیه 46 سوره سبأ.  
[225] سوره هود آیه 122.  
[226] «قَیْلَه» نام یکی از مادران قبایل انصار است.  
[227] سوره مریم آیه 6.  
[228] سوره نمل آیه 116.  
[229] سوره یوسف آیه 18.  
[230] تضمینی از آیه 26 سوره محمّد.  
[231] تضمینی از آیه 14 سوره مطفّقین.  
[232] تضمینی از آیه 48 سوره زمر.  
[233] سوره غافر آیه 78.  
[234] بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص 122.  
[235] احتجاج طبرسی چاپ نجف 1368 قمری، ص 131- 146، بحارالانوار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص 105- 123-، بیت‌الاحزان محدّث قمی ص 115- 123، ریاحین الشریعه ص 314- 341.  
و نیز: مکالمه زهرا با امیر مؤمنان علیهماالسلام در بحار چاپ جدید ج 43 ص 148، و در امالی طوسی ج 2 ص 295- 296، و اشعاری که زهرا (علیهاالسلام) بر مرقد پیامبر خواند با اشاره‌ای در مورد غصب فدک در امالی شیخ مفید ص 24- 25.  
و نیز: قسمتی از خطبه و مکالمه با امیر مؤمنان و اشعار در مناقب شهر آشوب ج 2 صفحات 49 و 50 و 51 و نیز: قسمتی از اشعار در روضه کافی ص 376.  
[236] بیت‌الاحزان محدث قمی ص 137 - منتهی الآمال ص 163- کنزالفوائد کراجکی ص 360.  
[237] بیت‌الاحزان ص 141- منتهی الآمال ص 164- امالی صدوق ص 121- کشف‌الغمه ج 2 ص 60.  
[238] بحارالانوار ج 43 ص 177- 178، بیت‌الاحزان ص 138.  
[239] بحارالانوار ج 43 ص 157- بیت‌الاحزان ص 140- 141.  
[240] مناقب شهر آشوب ج 2 ص 49- بحار ج 43 ص 156 و 157- بیت‌الاحزان ص 147.  
[241] مناقب شهر آشوب ج 2 ص 49- بحار ج 43 ص 156 و 157- بیت‌الاحزان ص 147.  
[242] سوره مائده آیه 80.  
[243] سوره اعراف آیه 96.  
[244] سوره زمر آیه 51.  
[245] سوره رعد آیه 5.  
[246] سوره حج آیه 13.  
[247] سوره کهف آیه 50.  
[248] سوره کهف آیه 104.  
[249] سوره بقره آیه 12.  
[250] سوره یونس آیه 35.  
[251] احتجاج جزء اوّل ص 147- 149، بحار ج 43 ص 158- 170، امالی طوسی ج 1 ص 384- 385، کشف‌الغمه ج 2 ص 52- 53، بیت‌الاحزان ص 145- 147.  
[252] کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص 254- کامل بهائی جزء اول ص 310 و 311- بیت‌الاحزان محدث قمی ص 143 و 144- علل‌الشرایع ج 1 ص 178 و 179.  
[253] خشم و نارضائی زهرا (علیهاالسلام) نسبت به ابوبکر و عمر را و نیز وصیت او در مورد عدم حضور ابوبکر و عمر در تشیع جنازه و دفن و نماز بر او دفن مخفیانه او را عموم راویان شیعه و بسیاری از علمای اهل تسنن ذکر کرده‌اند، رجوع شود به: کشف‌الغمه ج 2 ص 53 و 66 و 68 و 69- مناقب شهر آشوب ج 2 ص 50- 51- 53 و ج 3 ص 137- اصول کافی ج 1 ص 458 و 459 و 460- کنزالفوائد کراجکی ص 360 و 361- بحار ج 43 ص 170 و 171- منتهی الامال ص 165- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ج 6 ص 50- تاریخ طبری ج 4 ص 1825 در وقایع سال 11 هجری- تاریخ یعقوبی (چاپ بیروت) ج 2 ص 115 و 126.  
[254] بحار ج 43 ص 193- منتهی الامال ص 165- بیت‌الاحزان ص 148 و 149- کامل بهائی جزء اول ص 311- و خلاصه‌ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج 3 ص 137.  
[255] بحار ج 43 ص 218- بیت‌الاحزان ص 12 و 149.  
[256] بحار ج 43 ص 172 و 187- کشف‌الغمه ج 2 ص 64 و 65- امالی شیخ طوسی ج 2 ص 15- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 138.  
[257] بحار ج 43 ص 185، 186، 187، 214- کشف‌الغمه ج 2 ص 62، 63: 64- منتهی الآمال ص 165- 166- بیت‌الاحزان ص 151، 152- مناقب شهر آشوب ج 2 ص 64- کامل بهائی جزء اوّل ص 293.  
[258] بحار ج 43 ص 183، 192، 193- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 137 و 138- منتهی الآمال ص 168- بیت‌الاحزان ص 152، 153، 154.  
[259] بحار ج 43 ص 205- 206- بیت‌الاحزان ص 158- علل‌الشرایع ج 1 ص 179، 180.  
[260] بحار ج 43 ص 199، 200- کتاب سقیفه سلیم بن قیس هلالی ص 255، 256- و شبیه به همین مضون در بحار ج 43 ص 171، 172 و در کامل بهائی جزء اوّل ص 314.  
[261] نهج‌البلاغه فیض ص 651- 652، کشف‌الغمه ج 2 ص 68- 69- 70، مجالس مفید ص 164- 165، امالی شیخ طوسی ج 1 ص 107- 108، اصول کافی ج 1 ص 459- 458، بحار ج 43 ص 211- 212، بیت‌الاحزان ص 155- 156، منتهی الآمال ص 167- 169.